

سپاروون

شماره سوم - زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۱۸ - فصلنامه ادبی و فرهنگی
۱۳۸۹ - شماره ۱۹ - شماره ۱۹



آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و قضاوت عاصی

شماره ۱۹

لکی فائیف



دہ دہ دہ

دعوتِ خیر اور
شخصہ می فرمود کہ شیرازہ شہر ہمارا بلا پس ضرورت ہو کر درمی ناید سالہ
لکے فائیف ہمیشہ بلکہ شہر پار خاطرہ خواند ہو

۳۰۴۱۰ بہ استثنای روزہای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پاد خدمت شفا قرار دارد ۰ اد رس : شہر نومقابل مسجد جامع شیرور ۰ تلسفون



علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاه و سفید - جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناد شعبه
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروشی جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با انواع کاغذ، سیاه و سفید، و سایر لوازم و مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد.
ادرس: مارکیته خسرو کتب
ایستگاه سید

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروشی انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید.
مشتریان دایم خوراکه فروشی انوش باشند. همچنان مجلات
و سایر مورد علاقه تان را از این خوراکه فروشی
در اختیار گرفته می توانید.

آدرس: چوک قلع فتح رت

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تانرا از
آدرس: سید فروشی تابش
مجموعه گلخان دات

خوراکه فروشی ساروش

خوراکه مورد
نیاز شما را به
فروش میرساند.
همچنان بلوزهای
بهاره هند و لباس -
چین از قبیل سیراهن، دامس
چشمه های بزانه، طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند.
جمعین محبت فرار میدهد.
شما می توانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تان را نیز دست آورید.

آدرس: سرت ۶ قلع فتح رت متصرفه و انعامه برادران خسرو

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه

جدید
نیمه لوازم
نمبر کتب
معارف

انواع کتب
و کتابچه، انواع قلم های
خود کار خود رنگ و ده حافظه
اجتناب از بگورده ضرورت تان را به قیمت های مناسب
و رعایت بخش و شتاب نماید. آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انعامه - نمبر تلفون ۱۱۲۲۶

قرطاسیه فروشی اخبار

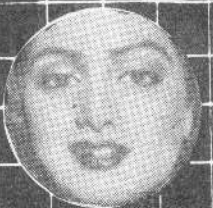
کتب، قرطاسیه، مجلات و کارتهای
ترویجی اوزان و حساب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع

قرطاسیه فروشی حساب

انواع قرطاسیه - جراید و مجلات و لوازم تان را عرضه
میکند. و هم فروش کردن هر نوع اسناد پذیرفته
میشود. به آدرس توجه نمایید.
مجموعه میدان جنوب تانکه تیل



صفحه ۱۱۶



صفحه ۱۰۱-۱۰۲

شعر عاصمی

صفحه ۱۱۰

په زره پوری

۱۲

چراغ خاطرات

۵۴

در آینه نور

۲۴

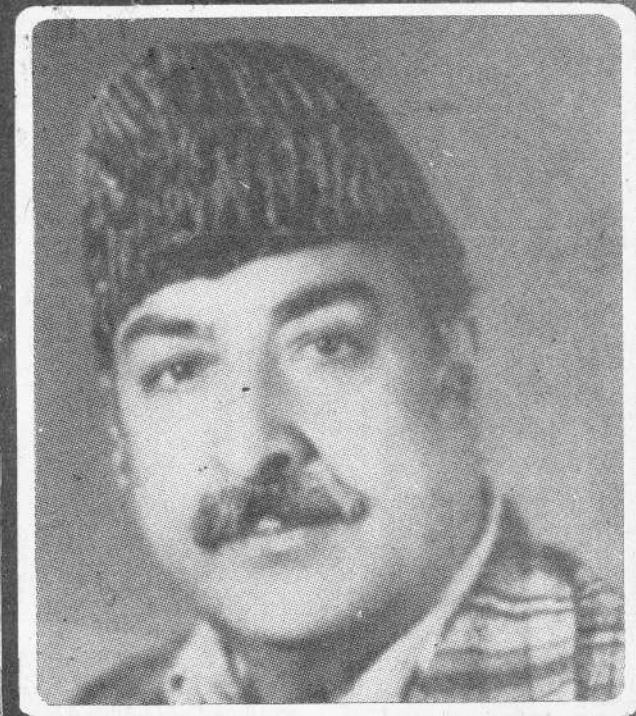
آواز دریا

تولوته

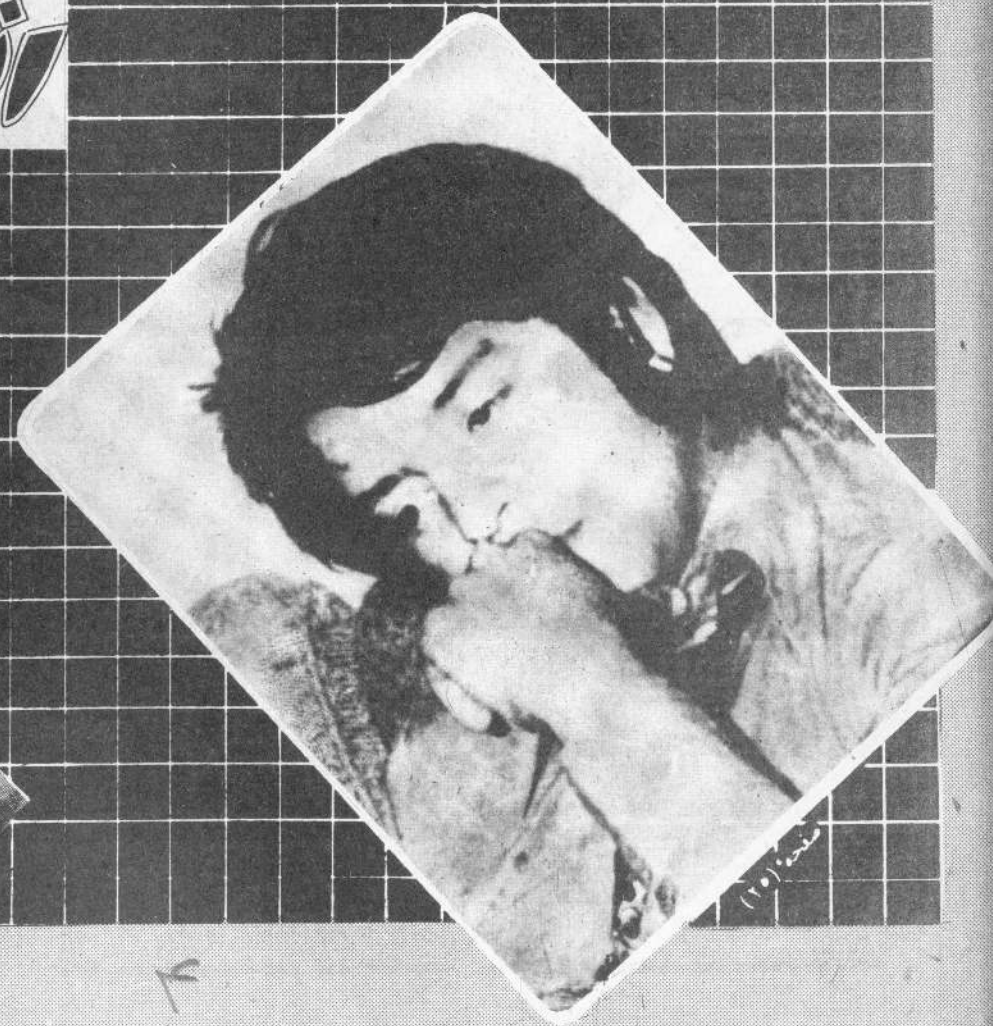
ارتقا لاب درغا

ناوی

۱۸



صفحه ۱۱۰



صفحه ۱۱۰



تلفون: ۶۱۱۰۱
تهران

سپاوون

شماره سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شماره مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
بارق شفیع عاصمی
محمود حمیدی
عبدالله شمس‌الدان
و همنشور در ریاض
شهباز و جسدان

ادرس: مکررون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) شهر ۸
د افغانستان بانک

مدیر مسئول: دکتر ظاهر طین
تلفون: ۶۱۱۰۱
معاون: آصف محروبی
تلفون: ۶۲۷۰۱
سوپر ویر: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۶۱، ۶۸، ۶۶

خطاطی: کبیر امیر و میسی قانعی
ارت و گرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود
تایپ: اسحق جلیلی و احمد شاه نصیری
مطبع: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست‌آزاد دارد، مضمین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.

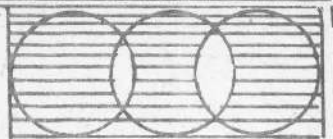


بالاحصار کابل در حدود سال ۱۸۷۰ عکاسی توسط جان بورك .

رازيکه در دل

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجاسیماي گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست .

من بالاحصار رومی بینیم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بسوی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز ریشه های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان ازبیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم ازاصل توپه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آکنش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پدست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مهمان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۴۱ به کابل رسیدند .

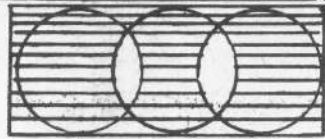
اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید . گرملی کوچه هایی کابل به سردی گراید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاسرو نامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عمارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها پنج هزار سکرشان را در شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شانمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتیپ اکلند سر جان مکناتن اعطا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن افاق تشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در الاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت . مکناتن ، که دیگر در امور کشور مادت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکورخان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظلم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکناتن با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملاعبد الشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهمانان مو قتی کابل وانمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظلم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دمت انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مساعدت نموده و در ایانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

XXX

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راس سپاه افغان ، که از کوهستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد . مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتمد امیر دوست محمد ، از عقب به مکناتن گفت . ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشر)) سلطان محمد جواب داد که : ((نسی)) امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش مو قتی یکساله بالاحصار ، که درهاله بی از باهام کشیده شده بود ، ازین رفت

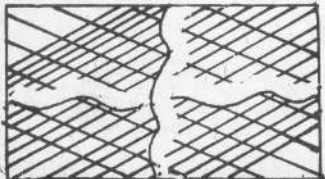
همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری هایی زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی ابا خاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

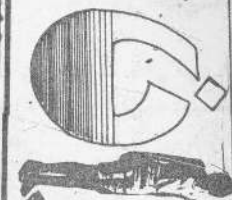
هنگاهی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزار سکر انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکندهار پنج هزار درجلال آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی سکاگر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که با توپ های سی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجن بود .

در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگه های ((دهن پر)) سیلاره ، پیش قبض ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد . مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا با قیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویب رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند . قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخبر آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟



کس و کس

و کس و کس



و کس و کس

موسیقی

تاریخ

الوان

کتاب



زنده گی رادوست دارم

همامصل سال چار پوهنځی
اقتصاد :

زنده گی روڼدي است ازخوبی
هاورښتی ها، ازخوشی ها ورنج
هائي بيگران بااین همه نسر از
ونشيب بازم زنده گی رادوست
میدان وخصوصا آنوقت زندگی
درنظر خیلی دوست داشتی
وزیاست که درزنده گی ام اشخاص
غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص
غیبت گو و خسود دور باشم .

به نظرم درخوشبختی یک
خانواده اولاد ډول عمده دارد . من
هم آرزودان درآینده صاحب
پسرك قندول باشم .

ازینکه پسرگفتید حتماً
برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟
- درین باره برای شما
خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز
خیلی وقت آشت ، شره است اگر
بیش از وقت در باره داشتن پسر
ویاهم اسم آن چیزی برای نشر
شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوکابل :

به زنده گی علاقه مند یی
و به عشق وفاداری را میسندم
د دختران جوان درگرنش عشق
شان باید روزگاران بس ازازدواج
شان راد نظر داشته باشند باین
معنی که مرد زنده گی شان راتغنا
برای خوشبخت سازی زنده گی
شان انتخاب کنند . البته برای
این منظور باید همسر خود رامعیماً
دوست داشته و به عشق شان
وفادار بمانند . خانواده ها باید
در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند .
به نظر من دختری شایسته
همسری است که در پهنه
زنده گی این صرف برای مردی جای
موجود باشد ، و زنی شایسته
دوست داشتنی است که زنده گی
این را وقت دوستی شوهر و اطفالش
میسازد .



من به عشق و آینه یاوردارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل
لیسه عمرشعید (عملا سرپاز) :

عشق مظهر زنده گی است ،
عشق چون شعله سوزان آتش
در زمستان دلید یرو چون نسیم
بامداد بهاران دوست داشتنی
است که بدون آن زنده گی تلخ
و سرد و چون زمستان سرد و تاریک
است .

- من توانم بیروم که زنده گی
خودتان زمستان سرد است یا بهار
یوربار .

- زنده گی خودم به فضل
خدا انضای شیرین و مطبوع دارد .
من عاشق ام و به عشق و آینه
خود اضمینان و باور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

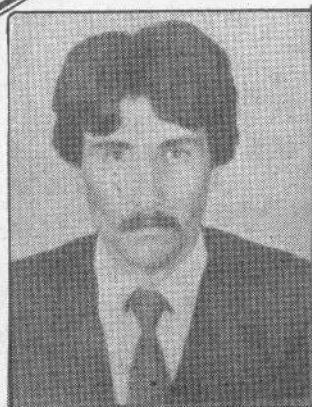
نفسه کار جوان تحصیل
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهی مانند
نلمعای هندي آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به همسری
انسانیت است . و بهترین
راه بر آورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تعاوت نهاد رجرجان
نامزدی میتواند صورت گیرد و منی
خواهم تعصبی در دیدن است
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوول
لیت مردم زنده گی شان سرا
بیاموزند . و بیوسه بگویند
تا طرف مقابل رادک نموده به
همه اصول زنده گی زناشوهری
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگیرند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشوهری
و تدبیر منزل روزگاران تجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن درند هم . اینجاقب میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
مرا از قد سیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی
کرده و اند یکی روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج
هراس دانه .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نبیله نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه هارا از سر بسدور
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته نرست عشق فرزند
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دانه که دختران
همیشه در استفاده از مود حد و
معین معیار هارا در نظر گیرند



بزرگمردان زمانه‌ها

به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته: فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش بله شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیحتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان درک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی ایمن سری بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و آهنگش دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و آراسته با زور دانش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزئیانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا کاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال دیگر موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پیکانی بلکه پس از عمر هار ریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کبابی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیدن و دست یافتن بد آن سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود . نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستگیر بقیه در صفحه (۹۲)

تولونه په زره پوری دی

سید ایروى نڅاه وایى؟

د قونیه د جنازیم د د روزي له پاسه د مویه سماع ترسره کیزی هلته د خرخنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دي له دغوانخوونو ټخه د ژوندانه راز په دي ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی د څر - خید ونکو د رویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرخنده د رویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وواى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاو ن یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د رویشانو په وړاندی حقیقیس د رویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جابیریا ل په جابیز کوی . تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه د ام چی پخپله یی غورولی دی لجان په کی ټنگار کوي .

هغه رخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاورو کی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی ټنڅه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دي .

سماع هغه رازدی ، چی د ځینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه و سلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرشته وی اونه ، بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري .

د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آیا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دي باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي :

داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانو څخه لیدل کیزی .

سماع له خانه سره جگره ده .

د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاورو کی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري
به لايتناهي فضاکی شته، نوبه
دي ټول کولاي شوخيال وکسر و
چی د دي ټولو په منځ کې يويا
خو په بشپړه توگه له هره بلسوه
د حکمي د غونډاړي په شان وي .
که د ارنگه وي اوپوه سپاره زمونډ
سياري په خير وجود ولري په
غوڅه توگه ژوندي موجودات هم
کيداي شي هلته مناعته راغلي وي
او وده يې کړي وي .

پوهان عقیده لري چی دمکرو-
بونو په خير ندره بينی موجودات
د دي وس لري چی بشپړ روغ رست
له فضا څخه تير شي . نوبه دي-
ټول همدغه مسافرين د دي وس
لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه
بلی نقطی ته يوس . همدارنگه
ناشونی نه ده نور موجودات چی
په بشپړه توگه له موز څخه په ميليونونو
توپولوري له موز څخه په ميليونونو
کيلومتره لري . د ژوند اووي وس-
لري او ان کيداي شي فکروکسري
اوکه موز غوندي همداهوانه تنفي
کوي او زمونډ په شان په خور و
جان نه مري وي ، بناي په بل ټول
سره ژوند تيرکاني .



آباد هستوگنی يوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا-
رنگه کارناشونی نه دي . او گواکی
نور موجودات وي چی د فکروکسري
نعمت څخه برخمن او د نړی په بله
برخه کې ژوند وکړي . هغه توکونه
چی زمونډ وجود تري جوړ شوي دي ،
کيداي شي د فضا په يوه بله سيمه
کې وي . له بلې خوا به پيدا شوي
نړی کې يې شميره ستوري شته
چی کت مترلته ورته دي او بايد
په ميليونونو ستوري د يو بل غوندي
وي .

دهرات تاريخی کلا

زمونډ د گران هیواد افغا-
نستان له تاریخی او ارزښتناکو
یاد کارونو څخه یوه د اختیارا -
لدین کلا یاد د هرات ارگ دی چی
د هرات ښار په شمالی برخه کی
موقعیت لري . دغه تاریخی کلا
زمونډ د پلرونو او نیکونو وارښتن
یاد کار دی چی د پیروکلونو وارښد و
بیر یوله تیرید وسره سره هماغسی
جگه غاړه او په ځانگړی یویار او
برتم ولاړه ده او هر دیوال ،
هر بڼ او هر لوبه او د پوه یسی
زمونډ د هیواد د تیر تاریخ حماسی
اویویار نی منعکسوي .
تاریخی شمیر ونکی عقیده لري
چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د
ښار پاتی شونی دی او اوسنی
کلا د همدغه ښار په کډوالو جوړه
شوی ده چی وروسته یې دا ختیله

والدین کلا په نامه شهرت مو-
ندلی دی . ویل کیږی چی دغه
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا
بیاله سره ترمیم شوه او تریدلسی
برخی یې بیا جوړی شوی . خو
کله چی گوډ تیمور په هرات یرغل
راوړ او د ښکلی هرات پیری بر-
خی ورنانی او ویجاړی کړی نو د
اختیارالدین کلا هم له دغه
وحشیانه یرغل څخه په امان کی
پاتی نه شوه . د گوډ تیمور په امر
د هرات د ښار او سینیزي دروازی
چی د غوري سلاطینو او امیرانو
نومونه اولقبونه پری کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسیز)
ته یویرل شوی .
خو کله چی امیر شاهخ د -
سلطنت بر تخت کښیناست ، هڅه
یې وکړه چی د خپل پلار د -
استبداد او وحشیانه اعمالو نیسی
نیسان یې د خلکو له زړونو څخه
پاکی کړی او هغه ځایونه چی
د د ه په امر له خاوروسره خاوری

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له
سره جوړ او ترمیم کړی . امیر
شاهخ د هرات د ښار د نورو تا -
پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

امید یا رز آینه گلستان ویرانه اش میخورد

رفعه در کبریا هنر گلستان میرزا گلستان



ساخته: کاتب

هرگاه میخواند به است از
میاند که حدای نسیم در بهار
از لای لای شاخه های شکفته
میگذرد، آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میورد.
او همان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می ایستد.
وقتی از او پرس این چیست
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرود او در جوابم
می خندد، حال از نسیم چهره این
را میپوشاند میگوید: من آنرا
بعضی ها خوانده ام هدم کسی
نموده است



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سر باز استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به

کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند

پارچه آهنگ، خواست قلبی تان سرا

گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب

بیایم موسیقی را چگونه شناختید

که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه

هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه

نوای موسیقی در گوشهایم طنین

داشت. همه وقت آنرا غمگین

زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای

هنر شدم، هنر موسیقی را تحت

نظریه ی استاد غلام علی (امید)

آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی

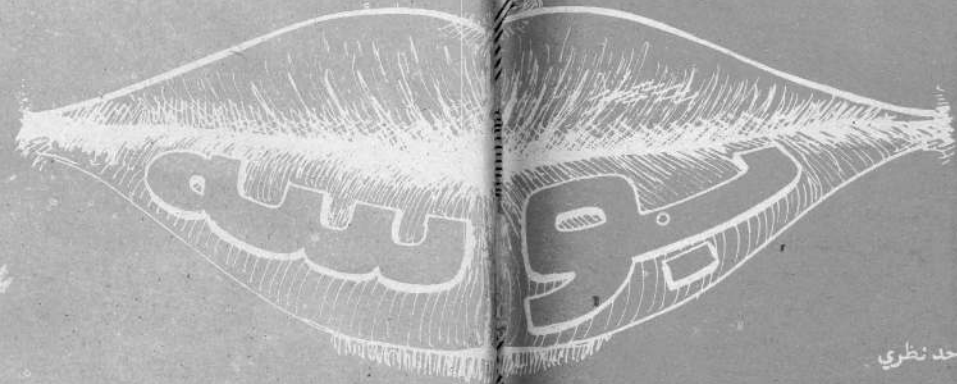
آموخته اید ؟

— در باره موسیقی هر قدر

آموخته شود باز هم کم است. من

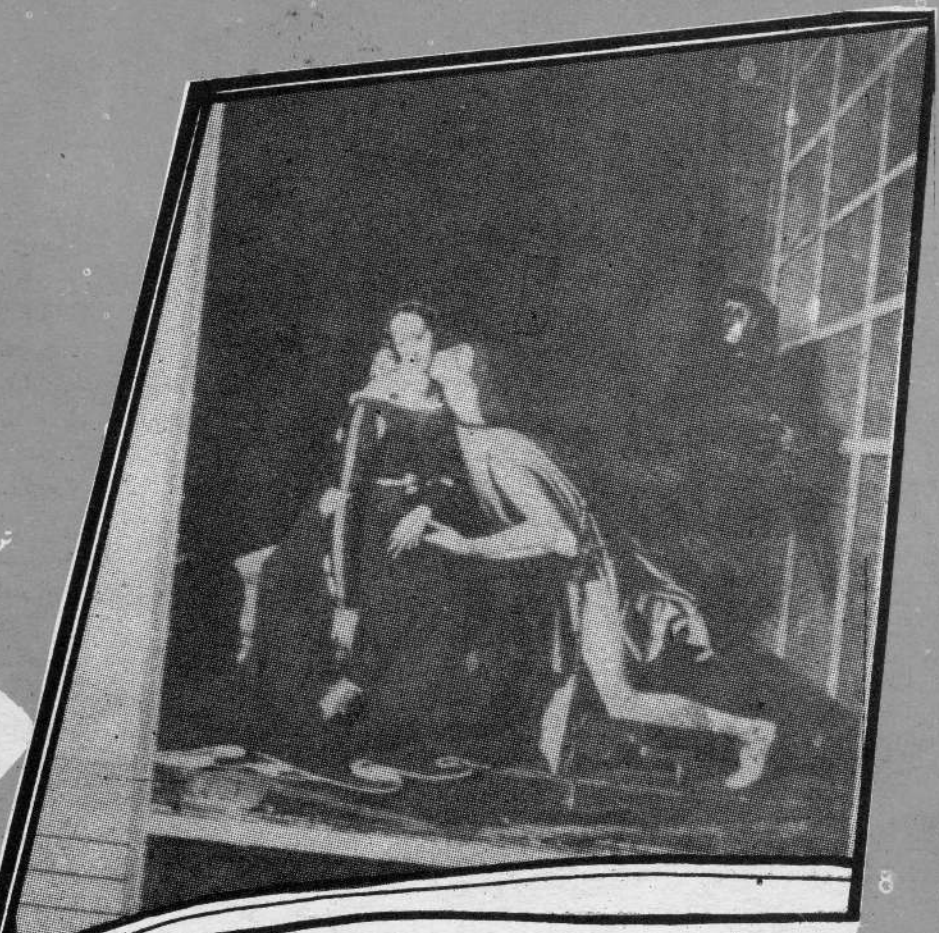
زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

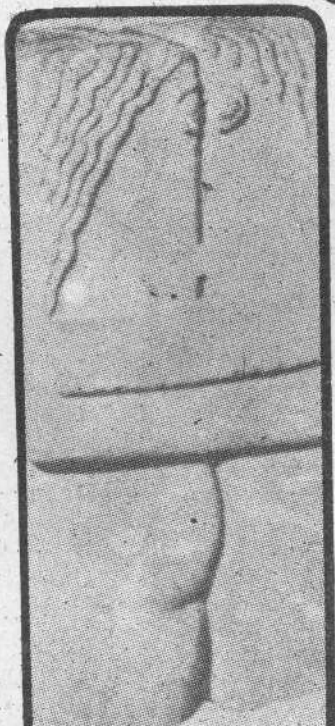
دانشنامه زیبایی



یابلی و فراتر از آنکه را بخوانیم ، بوسه های آنها راحتی در جنت وصال میدهد. در جلوه برای همیشه بماند .

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته ، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند . آثار بزرگ آرزوها و خواب و خیال آفتابش گران خود را منمکن ساخت . توجه نقاشان ، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی ، هیجانان روائی ، حسادت ، لذت جویی و آرزوهای ناجایز بود . در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان شان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند . بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم تا جایز بوسه ، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بُعد روائی دارد ، بعدی که در کلمات هنرورانه انعکاس یافته ((یک جسم و یک زنده کی استیم ...))

سندوده اسطوره و افسانه قیام است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد . بوسه های ونیره (زهره) و کوهپدون از دوره دوم باروک و مانیزم انگلیس نشاندهنده روابطی است که نه مادرانه است و نه پسرانه . در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آنتیپتس گران بزرگی کم دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل نمیدهد . ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کهنوا راه توستان و اینزولدا ، یاولیو فرانچسکه از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد . بوسه های آنها روانهای شان وزندگی شان را تا دم مرگ صی از آن هم در پیوند نگاهدارد . هنروردا به توستان میگوید: ((ملایک وجود یک زنده کی هستیم ، تو و من هر دو برای همیشه یک آفتابش - جدایی ناپذیر استیم))



عشق همیشه بوسه تخیل میشود

است . در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند . با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آوردند و باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد . با آنهم بوسه سخت در

نکاح ، نمایانگر ارتباط روح میباشد . همین ارزش سمبولیک در یک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کسر و یه نامزدش میداد ، حقوق قانونی زن را واضح میسازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نمیگرفت . بوسه با وجود سمبولیک بودن آن ، در هنر اوایل صحت قوی و وسطی کم تر تصویر گردیده

فرانسوا پول . در . آنتیپتس : چینی ها از بوسه اروپایی ، که دهان یکسلیک برای بوسند ، وحشت زده بودند و آنرا یک نوع مسمول شیطانی می پنداشتند . ولی در اروپا بوسه ، تاریخ درازی دارد . به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند . به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نهرویی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادلیه هم مرتبط میساختند . بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آفتابش دو وجود میدادیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است . ارزش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد . به نظر پیرلا در میان شمعانات عمومی بوسه معنوی حق مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپایی فریب معمولاً به کنجوری ارتباط میگردد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد ، کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کنش سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد : عشق فنیکی ، محبت دوستانه و عشق خدایی . هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمیباشد . به قول منتقد ادبی ، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بختریک یک کار مادی قبول شده است . بوسه هم مقدس (آسمانی) است و هم زمینی ولی برای مردم ترین اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت . در سال ۱۸۹۷ آنتیپولوک

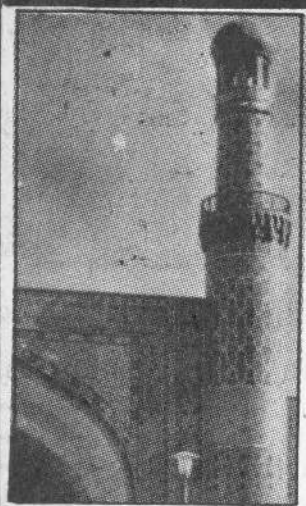


دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرونه پسه
 تورو تېکړو کې مخانونه تاوکړي وو او ناوړې نجونو
 خوښوونکو ته اچولې وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .
 تېبه مې نېکبڼو کره او د دغو پلغو نارېس کاره چې
 چاکره روانې دي . پشان سره مې وويل نن خواخوږه
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې پسه
 د له چل گزي بايانه لارې شي . په همدې صبح کې دم
 چې پينځې د لونگين ماماد کلاتمبونه وروژدې شوې او
 په کرار کرار يوه په بله پسې د هغه کورته ننوتلې .
 لونگين ماماد وې مياشتې وړاندې ژوندې تېسه
 غم وړې وو او هلته يې هغه خبره د گلې بازخان کا کا
 سره لاندې باندې کړه او شخړه يې وکړه . ستاسې
 نه به يې هغه پينځم گونگين گل باز کا کاته پېخوړ وړکړي
 و چې په ماخه ته د دومره بره بره کيږي که د دوسره
 نواوښتون يې هغه د زوي هلوکې دې راوره . چېسې
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد پو ليوانوارو -
 سپو وڅوړل . پښتون خوڅيل مړ ښه بره پو وطن کس
 نه برېږدي .
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
 اوسپنې فابونه چې مازي به يې شونډه توره نسوي
 قد وې وه . چرته کې نامعلمې مخاي کې عسکروشې و .
 اوچې عسکروشې و له هماغې ورځې يې بيا د مړيا د
 ژوندې هغه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گسروکړ
 قلبه يې خرڅه کړه او پيسې يې توملاکړې . چرته به
 چې چارو ته کومه پټه روکړه هلته به پسې لار . پسته
 همدې زوي د کاسې د کونډې جارشاو د بولي پر ک
 ته کيناست خوڅيل عسکروزي يې ونه موند هغه مود ه
 وروسته خبرشو چې تنکې زوي يې په ماره کې په سوپ
 الوتې اوچايې ورته خاد راوڅپلې چې د جگر پسه
 وخت کې يې خپله په خاد رکې تاوې کړې و ډراوړل
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوڅپلېو کله زړه
 شل کېده . بيا يې چرته قرص روان وکړ او هماغه پ
 ته لاره چې گيښې کم موتي غوښه يا هندوکې به يې
 پاتې وې اوڅپل کلي ته به يې راورې . خو هلته يې د
 خپل زوي هېڅ نښه ونه موندله او تپنې تابوت يې بېرته
 را وړ .

داوړی

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لومړی څخه دې چې اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یوسترشهار کاربلل کيږي . د پيروپير پورا هیسی د هرات مسلمان خلک په دغه سپیکه معبد کی دلوي خداي په عبادت او لمانځني بوخت دي .

کله چې دعربو په خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت اړنابوهی ، شرک او کفر تورې تیارې یی له منځه یوړې اوتیاره زړونه یی د ایمان او وحدانیت په بلوشو روښانه کړل . دغه موده زروسته زمور په سیمه کی هم د اسلام او اسلامیت رڼا خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی په مسجدونو او عبادتخانو یونو اوښتل ، او دغه شمانه وخت کی د هرات جومات اسلامي مبادتخای په حیث وپیلیدل شو ، او دادرب ویشتم ۵۰۰ جوري کال د پاتی په ۶۱ مخ کی

نولومړي به یی ورته په کرکه وکتل او د ژبی لاندې به یی ویل : پلار خونړي یی فتنه پت مری وکړ . په سپین زړه او جرګویی جان له مرګه وژغوره او د خونړي لور لا وارې هم . کیرجني په تانوجاڅه کړې دي چی خلک دې په جان راټول کړي اوته ورته سلګه وهې . خلک شرموي ، قام شرموي ، چوپ شه گیني خوله به د ریاندي ماته کړو .

نجلی به دغه خبرې په خپلو غوږونو او ویدلی خور مجبوره وه چی جان غلی ونیسی اوکله نه نوبیا کله به چی د پوره تنګه شوه نوبه زړه کی به یی تیرشو چی خدایه ته ولی د هغه جرم سزاچی مانګه ی کړي ماته راکړې . زه داخپل تور وپښتان دلته د چایه نامه سپین کړم . د چایه طمع خپله ښکلی محوانی خاورې کړم خدایه

د لونګین کونډه به دغه ورځ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چی سپرغی ته وکتل کله به یی په سترګوکی د یوې ترخی موسکا خړک وشو او کله به یی هم دغومی اوغم اوښکی په سترګوکی د لسی د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال و اود کلی د ماشومانو خبروچی : (بچو د لونګین کونډې ناوې راوستی نساوې) . می په غوږونوکی انگازې کولی . کله به می یوه ته کتل او کله بل ته ، او کله هم سپرغی ته چی لایبکی یی پرمخ و او بیچه یی نه وه بيله ، کالی یی هم ښودي وو او د ناوښتوب ښی پکی همدونعلیدل کیدی . د لونګین ماماد ښمسی نه خوزه خبره وم چی همداسی ناوې کونډه شوې وه او هڅ کوم اولاد یی لانه وژیرولی . د دې سوچونوسره می سودانوره هم پریده . مالا په همدې چرتونوکی زنگل چی ناخایه خوته سپین زړی اومخوږ د حجری نه راغلل اوتعبو ته ودریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته وواپی چی راووسی ، موزمخو ، او سپرغی ته هم وواپی چی بچی داستاخیل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا د دوې حیا ده . ته به د دوې پتساتی . د لونګین کونډه ستالکه مور داسی ده هو ، دوې نو هغه جرګه ماران و چی سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زړه نور په جاوړید وشو د ویره لویه خبره می هډوپه زړه کی چرته ایسارولی شوه . نویوې زړې ښمسی ته می سرورنږدې کړ : ادي : د لونګین ماما کونډې دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوې ادي زما په خبره پوه شوه په داسی حال کی چی سترګوکی شاوخوا خراکاره نوبه د پیره عسادي لهجه یی راته وویل . بچی داد ښتوخبرې دي . د غیرت خبرې دي . سپرغی خواره یی په بدوکی راوستی اود یوې ښمسی د لور بیسی یی هم د لونګین ماما کونډې ته ورکړي دي .

نومایا خوله راچوړه کړه او ورته می وویل نو چاته یی هغی بیاخبره زماله خولی واخسته او ویی ویل : د لونګین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوي دی بچی ، که د زوې مورس نوبیا به ورته سپرغی به نکاح کسري .

هو . نو د گل باز کاکا په غیرت د لونګین دغه پښور داسی ولګید لکه د فرانسې توبک پز . د صبر کاسه یی نسکوره شوه . په ویرجنو سترګوکی یسی د اور بخري تاو را تاوشول . د جرندې ارم ته یی لاس کړ او لونګین ته یی په کزې داسی گدا ورکړ چی د یوه گدار سره یی خای په خای کړ . په جرنده کسی ناستوکسانوگل باز کلک پلک ونیو . چونه ته یی خیر ورکړ . کوتوالیان له چونه نه راکته شول . گل باز کاکا ته یی اترک په پښو اولاسونوکی واچولی اوسیده یی چونه ته جګه کړ .

ماته خود لونګین ماماد مری کیمه ټوله مالوسه وه . خواوس د هغه دم مری نه غوږې ورغی تیرې وې . خلو پښی یی هم تیره شوې وه . عذر او دوا یسی خلاصه وه . اختر هم نه و راغلی چی خلک به یی لومړي اختر ته په دوا وفتایا تلل . اوکال یی هم نه و پوره . نو بکه زماسود ایسی د پوره شوه چی ولسی لونګین ماما کړه د ویره ښمسی ورروانی دي . په همدې سوچ کی مې اوله خانه می پوښتی بیل کړې وې چی کله د غوږکیو او وړو ماشومانو خبرې می ترغوز شوې چی : بچو د لونګین ماما کونډې ناوې راوستی . یو هیږی ناوې . چی کوم وړوکی به نوبی د لوی ته راغی بیا به د لوی کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کړه . بچی پوهیږي چی د لونګین ماما کونډې ناوې راوستی ناوې پیرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بیا غږ کس راغی هلوکی ناوې وگوزو او د دې خبرې سره جوخت به ښمسی ماشومان د لونګین ماما په انګر نوتل . هکله یکه پاتی م . د ماشومانو خبرې راتخوشی مسخرې ښکاریدې . خو سودا می لایسی پریده . زه هم یی واکه شم . غوچل می په نیما یی کی پریښوده . د سرو سوتونه می لاسونه وښیغل خالکی می له سره ایسته کړ . د کوکی تباب ته می لاس کړ و . خپل ښمسه گری د خاصې تیکری می ترې راکش کړ . خند می واهه اوبه سر می کړ . خدای شته چی کلک تروپوزک می واچاره چی خوک می هډوونه بیژنی چی د شیرخان نگر پروڼه ناوې وه . لاسونه او پښی می لاسره وو او بیایی له واره سترمات کړ او د کلی نه به پهر د یه کلاته لاره . خوزما زړه تردی زیات بارنه شو او اخستلای او تلوسه می وه نو بکه می شاوخوا وکتل . جان می په تورتیکری کی تاو را تاو کړ او نیخ به نیغه د لونګین ماما کلاته ننوت .

د لونګین ماما کونډې په چوتره پفرغوی ولی و اود پفریه منغ کی یی یوه برستن خلوږ غبرګه اچولی وه او یوه نجلی بری ناسته وه . د نجلی په مخ پیکس و او بیچه یی نه وه بيله . کله به یی خپلی معصومی سترګی هاخوا د یخزا وار ولی او کله به یی بیاد ویره او ښکی توی کړې لکه د پسرلی باران . گرد چابیر ه ترې ښمسی ناستې وې . حیو ښمخو به ورته په دلا سایی ویل بچی ! لوري مه ژاړه . په دې حال هم شکرو یاسه . دا خود پښتو خبرې دي . که داسی نه وای شوې نو خدای خبر نه چی اوس په دې د پلار په خاوره بوټی شته شوې وای . او حیو نور و ښمخو به ورته په غوصه غوصه کتل . سپرغی ستمی به یی ورته ویلی . حیو ښمسی به چی هر بلوته تیرسد ی

مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالاترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپس در کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرا فریاد می کردند و سخا ل فان اش در میان آهنگش میدادند و گار را تا جاهای می کشانند که احمد ظاهر تحمل رازدست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت ها پیش با اقتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت ها پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود و خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر شروع می کرد . میخواند و میخواند و چی بساکه کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مصرع شعر را به یادش می آورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش مصرع های از شعر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی (رهی)
 - میروم خسته و افسرده ، وزار - میروم (فرخ)
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید (مولانا)
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرامش داشته باشد و هنرش هنر همه بسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه راندا . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان میرفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی منظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم . مجله سپا وون گذشته است . نقید را تاسره صافی در اختیار

مرگ



به هر سوسومروم ای شناد رجستجوی ولی از تو سرافی نیست نه درینجانه در انجا ! بیاد بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر دم ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگه است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی : رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی و رفتی

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست

بیاد بازی ای که میگفتی : مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی

ولی ای ناجوان این را برای خودی پیش تعمت ساختی رفتی

شبی در خواب خواهد دیدم اگر گویی جوابه را که تن تیا زادم ، باز اسندم

ولی جای تو اینجا در میان مردم ما خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای

هرگز نمی آیی ، نمی آیی

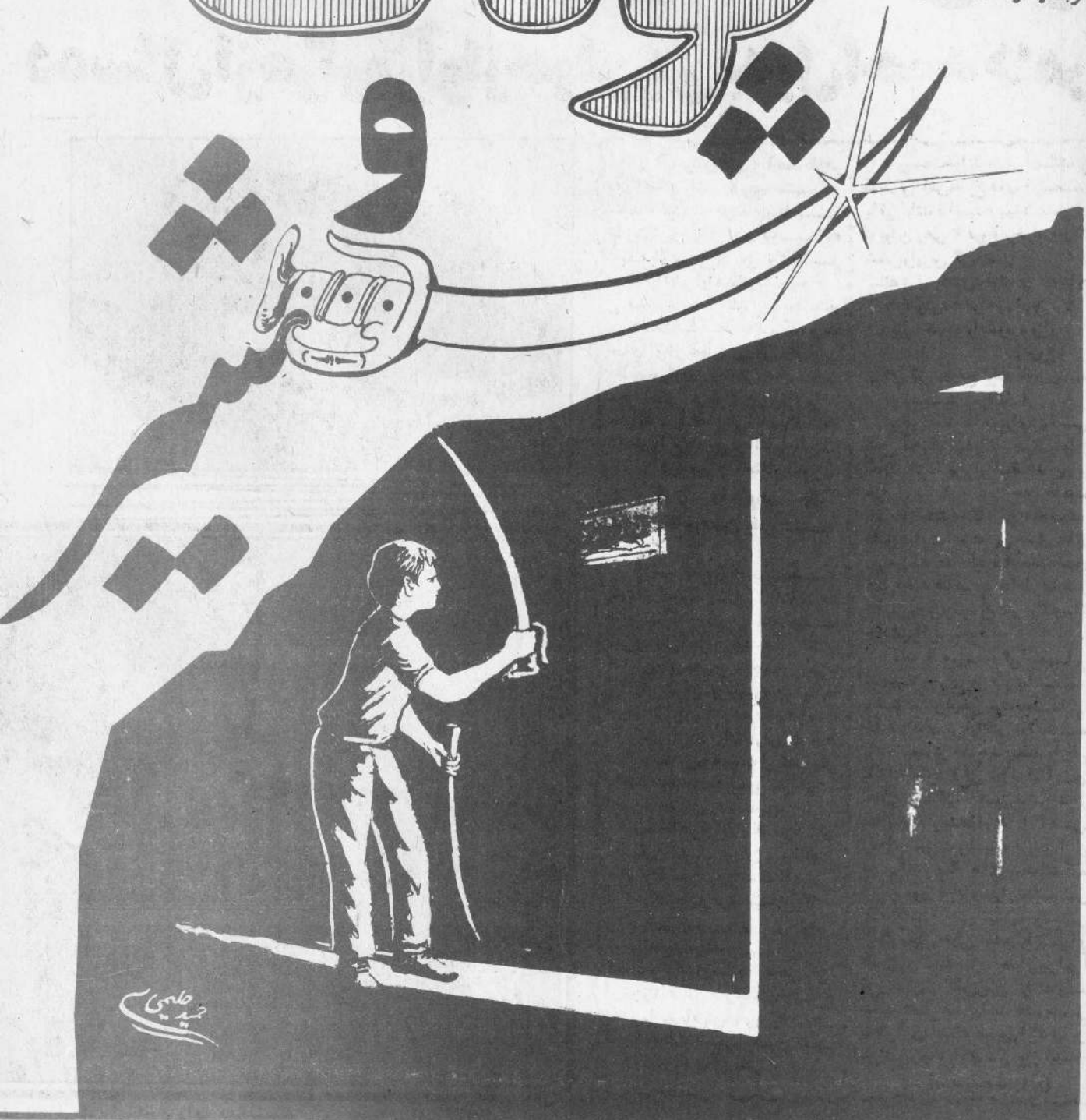
نزد یکسری دوستان یکی از موثر ترین چهره های موسیقی مادر کار بعد از مرگش تهیه نموده بود . در ارد او نینوا از است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد :

احمد ظاهر آن مرد پراوازه و خوش صدا که در منطقه از شهرت هنری بلندی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیژ کابل نشانداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد ، تا او را در روی ستیژ همراهی کند و تنها پیش نگذارد چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل داشت . آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورش می می آورد به همان پیمان کمرو بود لهره بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب می نمود . اب عجیبی داشت که مبادا کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای کف نزنند مبادا کسی تمسخرش نکند چرا که احمد ظاهر تمام نام و شهرت از کوتاهی قدش نشیج می برد . و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگردد

داستان کوتاه

گودگود

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



طبعی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو بگذار برو.
وسر کارگر که پیرو مردی بود،
گفت:
وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره
نشوده از رنج و هذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه های صدا می آهسته حرف
میزنند و دو بیچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بیچه
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کار به شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود.
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میچرخد، بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
را میشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید، چون امشب می آیند
بیچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادر هایش سخت
مشاق آن ها هستند اما پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بیچهره
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زرد،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روسی با یک کلاه خود
واقعی، گل کبری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتھایک بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بدوز،
مامان، بدوز!

زن بیچاره با پر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هینز
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بیچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بباید؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بباید ((ممی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگر
رفت. پدر، همان جاکار بنجره
نشسته است. آفتاب دم فروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شگاف پرده که به طوزه گوش
بالاکشیده اند، تکه و سیمی
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و با انگشتان خشن و سیاهش
باز بیچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدی که شمشیر
کوچک را بردارم؟ آنرا خودت
به من داده بود.

مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بیچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم به
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه پایین
می رود تا در باره بدبختی
با دوستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
می خواهند کوچولویشان
را از دستبرد آن دزد نامرئی
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهن
خواب بلندش و با پاهای پرهنگه
به طرف رختخواب میخزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.
آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظر را از غلافش میکشد و می
برد ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از او بر جراح می
گذرد، برق می زند. به سر هت
روی صدا به طرف وسایل خودش
می رود و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بنفشی صد ا
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه پسر
می رود. روی پنجه های پای بند
میشود و خودش فشار می آورد و
شمشیر کوچک روی دستگیره رو از
میخزد و صد میکند.

آن گاه، معلم نیست مادر زین
تا اثر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بیچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و میسرند:
- زان! ((بی بی)) کجاست?
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)



بقیةد صفحه (۸۰)

+ والدین باید ان قدر وقتتی که
+ به پسران قایل اند به دختران
+ نیز قایل شوند و غیره .
+ توقع هژده ساله گان از اطرا-
+ نیان به صورت عمومی با تفاوت -
+ های کوچکی که ناشی از محل
+ سکونت شان بوده ، همان است ؛

کتابخانه

نه رتبه گان و نه آینده گان ، نیدانند
که ترون پسر هنر ما چه سخت و سنگین
است . امید های نوین با عذاب های
خوبین است اگر که هانسیک در پیروز
آرزو میکرد به ماه چهره مشرقه یک نگاه
کند ، جوان هانسیک اسرور آرزو مند است
برای ماه غسل یک سفر به ماه کسند .

تعبیه کننده : نادر بهیما

صد جوانان مازید روماد رخود
توقعاتی دارند ، به گونه مثال
هژده ساله گان لیسه عالی مریم
که یکی از مکاتب تقریباً در افتاده
از مرکز است و با نهد اشست
اصالت های کهن که جز مفعنات
مانده اند ، به صورت عمومی
توقع دارند که برای شان در همه
امور ، آزادی های قایل شوند
پوهنتون تا شرایط درس و کار در
بیرون از خانه و غیره .

و جوانان دیگر نیز از بعضی
تبعیض های خانه وادگی رنج
میرند ، مثلاً نسرین کارمند شرکت
کنش باکی میخواهد والدین به
همه اولادها به یک نظر ببینند و
یکی را برد یگری ترجیح ندهند .
لیلا از لیسه آمنه قد و میگوید :

لین مکاتب و فابریکه ها که در سه
وجود آوردن تضای کاملاً راحت
روانی بامن همکاری نمودند
سپاسگذاری نام . اینک نتیجه
گیری تست را میخوانیم :

دربار پریش ((توقع از
والدین)) جز چند تن استثنایی
که از والدین به خاطر عدم ممانعت
شان در همه امور ، سپاسگزار بودند
(مانند تیمور از لیسه حبیبیه که
والدینش هیچگاه از اعمال او
باز پرسش نکرد و در مسایل شخصی
او مداخله نمی کنند) دیگر-
ان یا ساده بگویم نود و هفت در

از متعلم ، محصل ، دکاندار
کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری
نمودم و آن چه برای ادامه کار
بیشتر نوزده ام مینمود ، صرا-
حت یا سخای جوانان بود ، چه
آنان راهراسی از رویه رشدن
با یک روز نالیست پیچیده بود ، بل
که فکر میکردند با آینه شان رویه
رو حرف میزنند ، به جز اقلیت
محدود و آن هم در برابر چندی
پرسش محدود که بعداً یاد آور -
خواهم شد سوالان میدانم از مسؤل-

تست های روزنی به مثابه
آینه تمام نمای اوضاع مسلط
روانی یک اجتماع بوده و هده
ساله در مالک مترقی جهان -
نتایج این تست ها به مثابه
شواهد تاریخی ، درج روزگار
میگردند که با کمال تا سفد روطن
ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای
بوده که خواستم با امکانات محدود
دست داشته ، روان جوانان وطن
خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم
تا سر آغازی به همچو تست ها بوده
و هم بتواند بحثی بر روان جوانان
اجتماع ما باشد .
پازده پرسش همگن از یکصد و
ده جوان بین سن هفده و نوزده

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایجاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی هایی که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که تنها یک زنده گی میکنند صبحانه این جملات قبلا ثبت شده تیلفونی را از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میبرد از کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یازن مسن که به تنهایی زنده گی میکند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر را بگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس جانسن یک علاقه مند کمپیوتر اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیوردی دیگری را که در ستانش روبریده بود کمک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته می شوند در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شاید در ادما

حیوانات را هم میدزدند

هشت ملیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی کار میکنند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویج در برابر تحقیقات طبی میدانند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل شادی ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند.

این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجالتاً خطر بخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بیالقه خطرناکند.

خانمی که تیلفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود

حساسیت به پوست مادریک



ایجاد میکند بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادریک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرداشده از بدن حشره قرار دارد. تنها کشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن ممکن است در کاوش واکنش حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلیند کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد مادی و ۱۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادریک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد.
پارک جین سک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک کمی شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زند خواستار ختم ((سرکوی و اختیاق کارگران)) گردید.
گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) پیوستند. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزد شان ۵۰۰ در صد افزایش یابد تشکیل شده است.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سمکرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید.
این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسیناسیون میباشند که کنیا پس تربیت و آموزش و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غنم، سمکرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پراریم زنیان سمکرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سمکرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سمکرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند.
در اتحاد شوروی تعداد زنان سمکرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسزد در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سمکرت میکشد.



از مردم سال شش

باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقی که امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند.
در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است.
دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سرودا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سرودا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سرودا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم رهبر کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با

از همگونی

تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

پسران محمد علم شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با بیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برایش تعیین شده بود اما ازین چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرورت است که شکسته بندی علموی را گسترش دهیم؟ پیشنهادات شما در زمین چی است؟

ج: در شرایط کنونی چگون و اقدامات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمترین و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کمر استخوان مراجعه میکنند به همان - چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیاد تر است و لکن در حالاتیکه از واقعه مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد وسیه معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تیل شترنود ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زعفران یا راست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوه سوختانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از می بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نیا شد یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهون آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۵ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور علموی در اکثر امس کردن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم خصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تسلوای مینماییم.

س: تدای تان معمولا چی گونه است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانیکه زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد اما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینها و اینها خوانندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است می بیند دادن معنویت استخوانها طول ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است و در اکثر موسی روز که از افغانستان در اکثر موسی ورد که از افغانستان درین زمینه ها تجارب جدید را عرضه داشته اند بدان روشنه عملی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتیم در کار مینمایند در در کانی که بیشتر به یک عطاری مشابه است برخوردیم انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیادی انتظار میکنند در داخل دکان دود و دوشک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نینند ارد برایش میگویم

روزگار بیچاره جسور



سازمدها شوق میکند، به شد و هم مردم چی قدر او را دوست دارند که حتی در آن بیچارگی که در جای (مادر اولادها) خودش به خرید برود، کسی بیازد کچالو و میوه میخورد و میخواهد خانه رفته به اصطلاح بوز بد هد که ببینید چشم بازا را آورده ام - سواد را گرفته، برای رسیدن به خانهاش (که در مسجد اتفاق شاه شهید است) به سرویسی سوار میشود. سود را با باد شواری بالا میکند - جایی هم نمی یابد، چوکی ها بر است، نه هلیکوپتر بر است و حتی بالای شانه های مردم هم جایی نیست.

جسور، عرقریزان و نفس زنان وارد بر می شود و خود را در گوشه های جامیکند، مرد خیر خواهی که در چوکی نشسته باد شواری را از نزدش طور کدک میگیرد. او هم زیاد خوشحال میشود که هم بارش سبک میگردد.

عظیم جسور هنرمند سابقه دار راهه ماوشما میثنا سم، هم از او را هم تصویرش را، آوازش از روی پارچه های طنزی میزاقم به گوشه های ما آگناست و تصویر آورد فلما و تیا ترهای تلویزیونی زیاد به تماشا نشسته ام.

جسور اکنون مدیور برنامه های نمایشی را در یوفاغانستان است. مرد بیست آرام، متواضع و کم حرف با استعداد و خوش برخورد.



در خبرهای

عاده ادیم یک بگششی

را گم کرد



عاده ادیم هنرمند شناخته شده سینمای ماکه محصل پوهنتون کابل است، با استقامت از یک بورس برای مدتی عازم مسکو و صوفیه گردید.

وی برای این سفر آماده گسی کامل گرفته بود و چندین روز بختی از آن در شهر نو و کوه مندی کابل دیده میشد که هم خیره میکرد و دیکس لباس برای خود و تحفه برای دوستانش در آنجا تهیه دید.

روز پرواز فرا رسید و او در یک کسبوی بیار خود را انداخته به میدان هوایی بین المللی کابل شتافت. کسبوی هر دو کس را باین نمود و عاده ادیم یک

بکس را گرفته نزد یک دروازده خوی میدان گردید، آن را گذارده دوباره برگشت تا بکس دوی را ببورد که متوجه میشود از آن بکس خبری نیست.

آخرین میگویم به دل و گرده عاده ادیم که نه اشکی زینخت و نه داند و نغان را راه انداخت این سووان سو را خوب دید، فکر کرد شاید یکی از دوستانش با وی شوخی میکند اما چنین نبود.

سرانجام، عاده ادیم بایک بکس خود را گرفته، سوش را با بیست انداخت و روانه سالون میدان هوایی گردید.

ماه عاده ادیم سفر خوشی میخواهم و منتظر برگشتش هستم

ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



حاجی کامران

حمید و عبدالله هنرمند خوب و با استعداد که در جمع هواداران هنرش به نام (شیرین گل پرسوز) معرفی شده است، اکنون مصروف تهیه سریال راد پرسی شیرین گل و شیره آقا با حاجی محمد کامران کیدین معروف ما و با جمعی دیگر از هنرمندان مسامیاشند.

چندی پیش سریال تلویزیونی آن که مشتمل به بیست و شش بخش است به پایان رسید و سه روزی بیست و شش بخش دیگر آن برای تلویزیون آماده خواهد شد.

معمولاً در نمایشنامه های که این دو هنرمند خوب با نقش مقابل یکدیگر بازی میکنند، حمید و عبدالله (پرسوز) عادت دارند تا اگر نسلی بی درکار باشد، واقعا نسلی آبداری نتار بناگوش حاجی



بقیه در صفحه ۸۳

اطراف افی از اطراف روغن خرید



تا اینکه متوجه شد که فروشنده متکرر به جای روغن کچالو در پیک انداخته، کچالوی جوش داده شده پاک را...

اطراف مظلم، دووان دووان خود را به بازار جدید میسرساند و سراغ آن فروشنده ظالم را میگیرد اما نمی یابد زیرا فروشنده کانی نداشت و در کارسوک روغن وارد میفروخت.

سرانجام، اطراف دووانست در از ترازد و با به منزل بر میگردد و فردایش این حکایت را به من میگوید و میافزاید:

به کی نالم
گفتم:
به خدا اوس!

آن زنده می میکند و در رشد رگمی باشد، علاوه دارد که کد و کسر آن هرگز اصلاح نشد.

حکیم اطراف شنید، بود که بود یک تانک تیل لوگر بیوسنت (بالاحصار) بازاری اجساد شده که آرد روغن را از ترازینخ مند وی کابل به فروش میسرانند.

بولیرا که باد شواری به دست آورده بود، به جای آن که با آن دارو - برای تسکین درد قلبی خود بخرد

که

ما خبر می دهیم

انبه محصل پوهنتون کابل، چرا قیمت های بیچاره و کچالو گاهی باین و گاهی بیلا میورد؟

ج: به خاطر یکم ننگ دالر نیز، متاوب است!

س: چرا در بازار، تخم مرغ کم یافت میشود اگر هم یافت شود به قیمت ۲۰ تا ۳۰ افغانیست؟

ج: به خاطر یکم پر جاوی

حالا که پرسیدید پس بخوانید

بقه هنوز هم جریان دارد و مرفعا کتر تخم میگذاردند.

عبدالله ضمن از شهر نو کابل، س: چندین بار شکم را عملیات نمودند، اما هنوز هم تکلیف بر طرف نشده و باز میخواستند برای بار سوم شکم بچه چاره را بپاره کرده و باز به زور شکم جی کار کنم؟

ج: برای دکتر صالح تان بگویند در شکم تان یک (زنجیر) نصب نماید که به آسانی باز

بقیه در صفحه ۸۲

شاهم خبر شوید



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

مادری میگردم زنی منجر فامی

هاله بی از درون جگر
 معتابی دختر را در بر کشید
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش
 بزرگ سپه کاری در زمین دست
 ناخورد و تشنه گناه کشت
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد
 از هوس در وجب کشتزار بفر
 ریشه دوانیده بود بهوشان
 سیاه دل با اطفای آتش نفس
 آماره خود کشتزار نرسته او را
 آتش کشید بودند آثار این آتش
 سوزنده در سراپای وجودش
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در
 دید گانش ملموس می نمود
 سوزان این از گون بخت عبرت
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریس
 است.

هنوز هم جگره اش هتایی
 وزیا بود و بد گانش جاد
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفان
 سخن سایش بر نشانه های مرموزش
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده
 باد به سوزانی بزمرد می نمود
 پیراهن سر به بی گذاره تن
 داشت و دستمال سبز کان به
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
 را در بالای ساخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان
 موهای آبریشمی را بر پستان
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از
 کجا بیافازد زیاد کوشید مرموز
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم
 بعد به ناگاه وی مقدمه گفت
 تونمیدانی وقتی همه امیدها
 میمیرند وقتی ازوها بر باد
 میروند آدم چی میشوید؟ یک زمین
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار
 صاعقه زده.

به تن فروشی همه روزه وادارش
 ساختند گناه دل میخواستند
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره
 اخت گناه هوس و شغفوت را در
 تحمل میکرد.

بگذر از شروع همه چیز را بگویم
 از آغاز بگویم از آغاز بد نامی
 بیخ از شانزده ساله انداشتم
 و در صنف ده هم یکی از لیسه
 های شعر درس میخواندم از
 زیبای بهره کافی داشتم این
 زیبای با پای و معمومیت همراه
 بود نگاه های ستایشگر همش
 گرد پهاونگاه های نیا لگر مابین
 بازگو کننده این واقعیت بود
 البته دادگاه آینه بر آن معسر
 تابید میزید من و مادر بس از برگ
 پدر هیچکس دیگری را درین دنیا
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها
 ماندیم هنوز دو سال پوره از برگ
 پدر نمیدانست که جوانی بیست
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه مارا هفت
 را باز کرد نمیدانم چرا از دیدن
 او اینچاره من دست میداد هر
 باری که پایه اندرون میدانست
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم
 من نشست مگر به عکس من مادرم
 خیلی به سر وضع خود میرسد و یا
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان
 دریده او قرار میداد.

دیری از آشنایی او با ما
 نماند که روزی مقامات نامزدی
 ام با او جیده شد با وجود گریه و
 زاری من که در دل سنگ مادرم
 هیچگونه اثری بر جانگداشت
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
 شد.

از آن پس از او از نگاه های
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه
 شهن آن حادثه اتفاق افتاد
 نیمه های یک شب که عطشم
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق
 بدرش و وقتی از کار اتاق مادرم
 میگذشتم صدای صحبت مردی را
 با او شنیدم حسن کجکوی ام
 سخت تهریک گردید خود را با
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ
 کلید گداشتم ای کاش اینکار هرگز
 صورتش بد برفت زیر نور
 لرزان شمع دیدم که مردی با
 مادر در دستر گناه آوریده و تن
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با
 را به آغوش خود میفشرد و لباس
 گرسته اش را بر لبان مادرم می
 مایید متن گرم مادر چشون
 موس در قالب بدستان او شکل
 میگرفت از نشانی این صحنه
 مویز اندام راست شد و کوی در
 در ریای غوطه ام داده باشنند
 بر خود لرزیدم.

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
 پر بود نور شمع چون رنگین کمان
 بر تن برهنه مادر نشسته بود
 چشمان هر دو بی آنان در روشنی
 شمع میدرخشید و من به چشمانم
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم
 که دندانهایم به هم میخوردند
 صدای ضربان قلب رامیشنیدم
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
 های دیده گانم بایست دست
 پاک میکردم.

اگر شباهه حای من بودید چس
 میگردید؟ ای کاش من توانستید
 یکبار خود را به حای من فرار
 بدید تا تلخ شرمگسی را که من
 با کام جانم احساس میکردم اندازه
 من توانستید چه آخوزان مسرد
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود
 آنشب خوابم از دید گانم پریده
 بود حالت بدی داشتم و سر
 از شدت درد میترکید جانم
 در آتش تب میسوختم در هفت تلخ
 بود مثل آن بود که همه زهر
 دنیا را در گهای جانم ریخته
 اند.

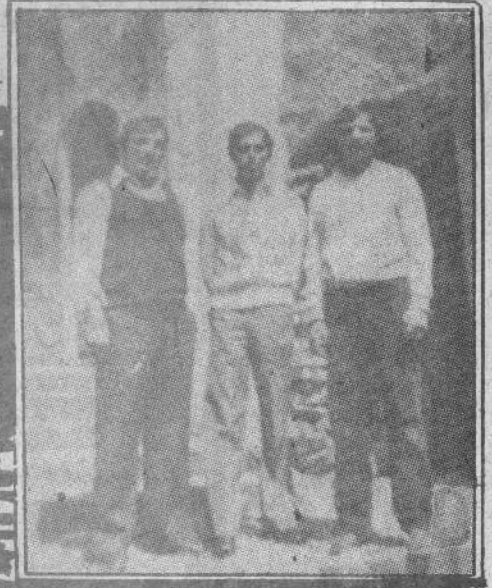
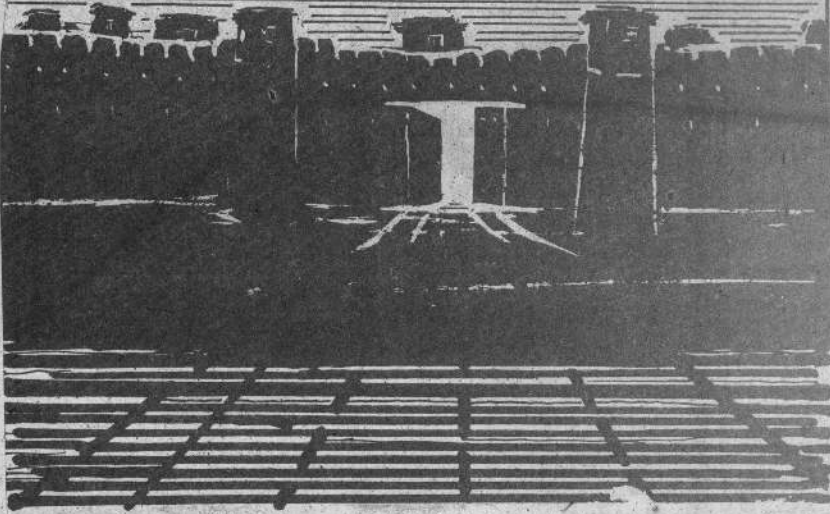
و آنشب از مادر متفتر
 شدم آنشب چیزی در من تولد
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت
 از مادر.

این صحنه بهما شبها مگر
 در آرزو نگاه های کجکویم تکرار
 میگردد هر باری که نگاه من با
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه
 خار در قلبم فرو میزند چه خاطر
 فراموش ناشدن آنشب در ذهن
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شده هایش میفشرد
 یک وقت قسم گرفتم تا از زندگش
 را از نامزدم جدا کنم من هم
 به سان هر دختر دیگر با تن مسرد
 آندهایم را در سر میبندیدم
 مردی که برابه خاطر عشق خودم
 بخواهد آفت به یاری بدوستی
 که چون خواهری به من نزد یک
 بود از راه یک روان محکمه
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم
 احضار گردید و در برابر قاضی
 زبانه بازی آنرا نداشتم که ما در
 را در دزد خوش های معرین گم
 غیرت قربان نگداشته بودیم مادرم
 زن فایده نگذرد با دست چه بزنم
 من دختریک مادر هرزه هم هرزه
 تلقی میشد و با هم آن داشتم که
 میادا آن مرد و مادر دست بدست
 هم داده و بار گناه شامو بیسه
 دوش من بیاندازند بنا بر آن
 تنها همینقدر رگم من قصد
 عروسی با او ندارم و میخواهم
 تحصیل را به پایان برسانم در
 این وقت آن رویه بکار چهره
 حق بجانب گرفته در هاله بی از
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی
 نداشته باشد منم اصراری نخو
 اهم نبود من هم از روند با
 کردن گرهی به دندان نیست که
 میشود با انگشتم باز گردن این
 موضوع است که باید بد و این
 اعلا لزور از جانب من و طبیعتا
 رضایت جانب مقابل در خانه
 حل و فصل گردد.

سخنان نامزدم قاضی را
 مجد و بد ساخت بود بسیار محک
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای
 میز خود را زبردت نموده جانب
 من نگاه انگنده گفت باود دست
 پیگری به تر است یکبار دیگر با هم
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
 هرگاه تعینتان به فتح نامزدی
 قرار گرفت در آرزو محکمه به روی
 تان باز است من از ساد دل
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا
 آماده جستجوی راه حلی است
 از محکمه با او یکبار بیرون رفته
 اصرار او سوار موترش گردیدم تا
 راسا به خانه مارفته برای جلسه
 بقیه در صفحه (۷۶)

قلعه افغانی در سوئیس



در این قلعه همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است. در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد. و در قستی از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود. مودل های واقع تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعه زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول بسه دیدن این قلعه میروند. در حالیکه آهنگ های ((دوتا رو دایره)) را میشنوند از نقاط مختلف آن باز پدید میکنند.

بوده. عقید رواجه ((تمبه)) چوسی به نظر می رسد. ((صنه)) بزگی در قسمت دهلیز رودی به چشم میخورد که ((گلد انهای تکی)) اطراف آنرا پر نموده. در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((توشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها نوراند از کورچسک روشن شده و چند ((ارکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان سطح با چوب های دستک است. و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شعیرها و خشک های ((جفتی)) و ((دهن پر)) و ((چره)) ایما کمر بند و کارتوسها آویخته شده است. اتفاقاً با کلمه های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت. اما به اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی آنجا اجازه تعمیر یک قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر یک قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت ((پخسه)) و ((دستک بندی)) آغاز شد. در ورودی قلعه از چوبهای جنگلی بسیار کلان ساخته شد. در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها الصار شده و قتی انسان از دروازه گام بداخل بگذارد، کرد های گل و تر کناری آنطرفتر ((طوبله)) و ((اخور)) گاو و بز خر جلب توجه میکنند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میامند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور مارادری پیش میگردند.

ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارجی)) ها شدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر نیویورک تصمیم گرفتند تا مودل واقعی یک قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند. در اول شهر نیویورک این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه انرایبساد

پسر ششی کیور در کابل



پسر ششی کیور در کابل •• پستو دیگرش در هند

یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد هاراکاملاً ذهنی تلقی نمایند يك رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گیش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نبودم، مرا از خانه بیرون رانده و اادای کلمه ((توحرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسبختند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معمای بید اکره و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

سوار گادی کرده راه خان بابا د راد ریش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی بورت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا کردید. وقتی گفته های مادر و خواهران راه او تکرار کردم، در بحراندیشه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دل انهم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشیند ار چون مار زخمی بر خود میچیدم و در آتش دلهره میسوختم از خواستار گردیدم که به من حال سازد که چها بقیه در صفحه (۸۱)



سینما باید که آزاد باشد

و باید تا آنجا تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این باز بزم برای سینما مینویسیم ، وقتی از ماهی میگوئیم ، باید از آب بگوئیم ، جلا سخنانی از سینماگری داریم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای بی بی در فلما هنرمندانه نقش بازی کرده و وهما یون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلان نامه نویس مستعد از کار برآمده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکوراد رخاچ مصروف تحصیل است و آرزو می رود که با ختم تحصیل سلکس یک سینماگر جوان و سرور فشنل در صنف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوتا حالی هم دستاورد هایی دارد ، فلما های ((آرزو ، پور تریته و خواب)) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی بی بی فلما ندارد به نام ((سرودی از شرق)) ، گفت و گوی ماد رخاچه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همایون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه رامینید به تصویر آورید یا آن چه رانی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیده نوندیدن را محض میگردیم و بیگانه (هست) را باید باشد) مترجمه میشدم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند و برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت بیوت کار ظاهر میشوده ، میتوانم امید و اراشم که در آنا رن این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیاید فلم های آرزو و ((خواب طلایی)) این را در نظر

خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیده نوندیدن را محض میگردیم و بیگانه (هست) را باید باشد) مترجمه میشدم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند و برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت بیوت کار ظاهر میشوده ، میتوانم امید و اراشم که در آنا رن این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیاید فلم های آرزو و ((خواب طلایی)) این را در نظر

بگویم : در فلم ((آرزو)) از آغاز تا مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز تا ((آرزو)) و این همان پدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازبودن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند . منطقی که در فلم ((خواب طلایی)) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید : من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین ما بدهند ، تصاویری از برادری ، کثافت و ویرانی را به برد میکشند . کشور ما با همه کمبود های سرانجام یک کشور است ، مردم ما پدیده یافته اند که دوستش داشته باشند ، مظلومی از مدنیست هم در آن است .

بقیه در صفحه (۹۲)



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتررا از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فرآیند دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بسیدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز رطوبت وجود دارد ترشح می‌شود و شناخته شده است. در باره آن تشویشی به خود راه ندهید. این عرق خویست و به مقابله سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نماند. در درصد متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

دوران دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانستید با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به سادگی بیوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق باید بگذرد و مسرود رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کسی عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد میتوانید بعد از گرفتن حمام یا دوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیایی ضد عرق نمیتواند به داخل راه یابد و کاری را از پیش ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضرورت نیست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

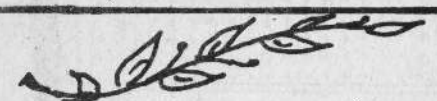
لیاسفا

نیلین، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیکند از جلدتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبدیل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار است. نهایت مهم در زخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی را می توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سر سمن حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷



سیاؤون : ویلک کسی بیشتر درباره خودتان ...
 دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنسی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .
 سیاؤون : وشما آقای عاصی ؟
 عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .
 سیاؤون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

سیاؤون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنم .
 دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می مازنده می مدت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتش کشی تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .
 سیاؤون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزاند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دوکته گویی صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر با تبلیغات و خواسته های سیستم حاکم برجامعه ماست ، دوم موسیقی صرفا فنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشویی .
 آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیستم

جامعه را درسی داشت و سیستم جدید حاکم خود شمرقرات و موزهای ، مصطفی راد تمام شوربنا عزت مکی ، ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چسکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار معیاشند ، یکی آنکه مثل خود سیستم می اندیشد ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیتوانست با سیستم باشد و طبق معمول شروع کرد به بسی باد ویی بخارخوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سرایی - بدون داشتن بار اند پشویی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دوکته گویی نیز داریم که تا سر بلند کرده اند ، بنا بر موجودیت یک بالیسی نشراتی معیسن نتوانستند یا نخواستند با سیستم سازگاری داشته باشند و درست از پنجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اساسی فرار هنرمند را از کشور ، تضاد اند پشویی فکری می گویم ، بود ر قدم دوم مساله نا

امنی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پد -
 دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی فریت یاد می کنیم یعنی فریت تحصیل شده بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شده -
 پیچس یعنی موسیقی در خارج از مرز و همه من فهمم که تعنه فریت هموا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصلش میباشد .
 بنا موسیقی فریت ما چیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تکنیک بهتر و بیشتر تر تمییر است و همچنین در زمینه آموزش امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم رادام ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی)) می نامم

سیاؤون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟
 فرهاد : قطعا راد رجوع سیر در هماله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاؤون : ولی من با اعتقادات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...
 فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاؤون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است و بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد . من موافق که علاوه بر اینکه ممکن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلا شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشرات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه ، دیگرین آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .
 جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعا هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاؤون : امید وارم مردم بانیه ، دیگران نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...
 فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در داخل چه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برای شان میسر نیست .

سیاؤون : به نظر شما که ام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از قنای استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دوکته گویی یکی هموا با سیاست فرهنگی سیستم حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشویی در کار هایشان سراغ نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سرایی کنم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشده باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیث یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاؤون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟
 فرهاد : مطلقا بلی !
 سیاؤون : بحیث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزیبت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزیبت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .

حزبیت در ارتباط با سیاست کاملا روشن است ، با خطوط و موزها ی جدا کننده از دیگر اندیشه ها اما بر عکس ، حزیبت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .
 سیاؤون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟
 فرهاد : در نهایتش بلی !

سیاؤون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟
 فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همراهم موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلا با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاؤون : در اصل قضیه تمییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتی که



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .
 سیاؤون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟ لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلا عرض کردم و تا شما را ((موسیقی)) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا ماچاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سیر بالنده دارند و تا هنوز مجال برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاؤون : به صورت مشخص که ام رگه ها ؟
 فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند . در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشویی آن مسود نظر نیست .
 سیاؤون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های مانند فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .
 سیاؤون : وشما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا استید ؟
 فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریبا موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی

سیاؤون : در ده سال اخیر نقطه نظر تا نراد رومورد سیاست گذا ری هنری بگویید که کدام ابعادی را از نظر شما داشته است ؟
 فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاؤون : یعنی یای عمل لنگیده ؟
 فرهاد : بلی - و بازم اندیشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اندیشه ست بیایم که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدید ده ، هنری نمیتوان نایل آمد .

سیاؤون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیست و ایشان لطف کنند و بگویند که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟
 عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آواره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصادي جامعه من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکرش در جای معیشت موقعیت ندارد و زمان ظا -
 لمانه ترین شلاقها را بر گردن هایش فرود آورده معیارها ارزشها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید ارزیابی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه هر چیزی را جنگزده خوش - نت بارو مطلق در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر - نیوغ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود -
 نوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم نقد و هنگامه است برد - آورا است ، نم است ، پرماینده گیت ، فکورینسواد پست و دست رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجایه مصلط است

ادامه دارد

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسور به دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران اقدام میکنیم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تپد . انگیزه های این اصلاحات کدام است ؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است . پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی با القوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و صراحتاً از ملاحظه است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم ، ناتوانی ، کند و خلاقه در جا زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود . یکی از هدفهای بازاری ، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی . همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است . فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن ، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور ، الگو قرار گیرد ، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند ، بلکه باید به دست آورد های مشخصی بینجامد .

معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است ؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است ، نظام رای گیری راستقو کنیم . بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند . در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند . وسط سن اعضای جدید ، بیست سال با اینترز سابق است . بسیاری از این اعضا ، کمتر از ۶۰ سال دارند . از این جمله اند : گونچارا ۵۸ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد ، یا اسکریپسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند . هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است ، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی . در نظام پیشین ، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود . از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید ، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم . از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند . گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران ، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران دلم بودند . این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند . این کاهش به چه میزان بود ؟ درست است ، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

انقلاب در تکنولوژی

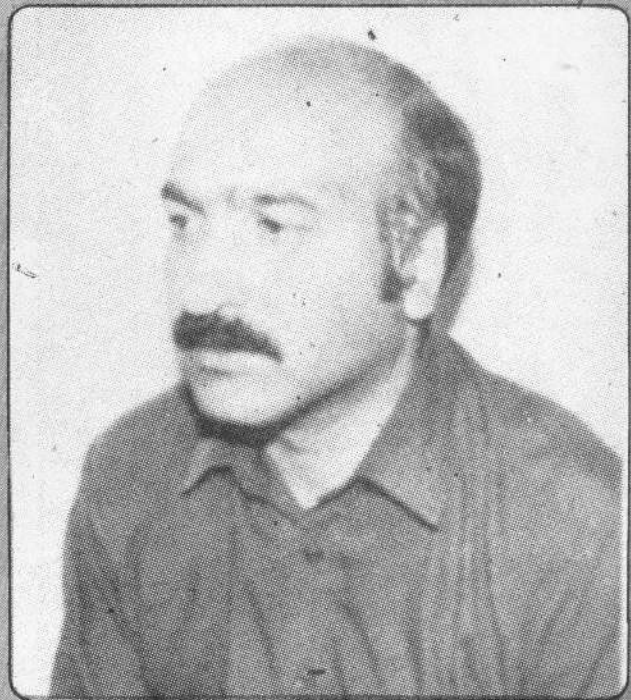
دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند ، و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توفیق رسید ، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند . اما عجایب آنکه وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است . ما ، در این در گیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند . اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق ، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر ، هیچ فشاری نمی آوریم . البته کار ما در این سادگیها نیست ، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها ، به تدریج امیر را بهبود ببخشیم . برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرگاه که ۶۵ سالشان شده ، باز نشسته بشوند . آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولان انستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند . بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند ، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند . سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود . حالا وضع چگونه است ؟ گذشته گذشته است . امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند . البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود . ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است . اولین سفری هم به ایالات متحده بود . وضع آزادی بیان از چه قرار است ؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند . چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی . سانسور منقشر شود . و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوولان نیز تابع قرار گرفته ایم که قبلاً گفتم : همی کنونی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند . یکی دیگر از هدفهای ما ، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است . امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته می شود . ما ، در های ارتیف هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم ، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم . تنها مساله ای که از این نظر برایمان مانده است ، مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است . آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد ؟ یقیناً البته اثرات که اکنون به شما خواهیم گفت هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید . اما به هر حال همه ما از وضع موجود رایبه شفا نشان خواهیم داد . بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹ ، حدود ۲۰۰ ، ۰۰۰ ، ۰۰۰ روپل خواهد بود (هر روپل ، ۱۰۰ دلار از این رقم ، یک میلیارد روپل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و نیمی میان سه شعبه منطقه ای تقسیم خواهد شد . گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روپل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند . این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روپل تجاوز نمی کرد . حالا خودتان تصاویر کنید . از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون روپل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم . این رقم به اعتقاد ما کافی است . ما عرهای متعددی داریم . چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم . قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند . همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنت درود های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت . امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد . - مشهور است که دستخورد دانشمندان شوروی بسیار پایین است . برای جبران این وضع چه کرده ایم ، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستخوردشان شکایت دارند . - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این ، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت . امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ روپل واحد اکثر ۴۵۰ روپل در ماه بشود .

بقیه در صفحه (۷۸)

علم در مسکو ، ۵۰۰ نفر یا کنار رفتند یا برکنار شدند . این امر طبیعی است . تمام انستیتوتها است زیرا انستیتوتها دیگر کارکنان نامعالم گذشته را ندارند ، اما هنوز همان بودجه گذشته شان را دریافت می کنند . - آیا آکادمیستین های که جانمین پیدا کرده اند ، به میں خود کنار رفتند ؟ همه شان سن بیشتر از ۷۰ سال داشتند . ما تصمیم به زیا ن خیلی واضح و روشن به آنها تومج دادیم که هدفهای بازاری چیست و آنها هم موافقت کردند که کنار بروند . حالا آنها مشاور و اعضای افتخاری فرهنگستان شده اند . حقوقشان را هم تا آخر عمر خواهند گرفت . از این پس هیچ کس نمی تواند برای مدت بیست سال مسوولیت اداری را اشغال کند (۲ دوره ۵ ساله) در اخیر ماه اکتبر ، بیست نفر جدید به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان برگزیده شدند . سه نفر از آنان نایب رئیس فرهنگستان شدند . هنگام این انتخابات جدید بحثهای فراوانی در گرفت زیرا برخلاف گذشته ، حاضران در جلسه های فرهنگستان ، از میان دیدگاهها و احساساتشان هیچ ابایی نوریذند . دموکراسی به سرعت در حان پیشرفت است تا جایی که گاه برای حفظ تعادل چاره ای جز مداخله نیست . - آیا در راه استقرار دموکراسی با مشکلی روبرو نیستید ؟ چرا ، خیلی هم زیاد ! زیرا دموکراسی که از غیب نمی آید : باید دموکراسی را آموخت . اما آنچه روشن است این است که دیگر نباید همه تصمیمات را بالا گرفته شود . دیگر نباید هیئت رئیسه



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام
گور گردان است اری بیگم
مردم ام، دیری است اما زنده ام

شام ها تاریک تر از صبح گسود
روزها انسرده تر از شام ها
دیگم در دل نیانسد ارزو
نوشخندی از فرغ با م ها

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد
کوره ی داغی که عشقش که نام بود
در دل خاموش گشت و سرد شد

اختران دردیده ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در
اسمان سرداب خالی از نفس
انتساب محبدم، دود و فشان

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانسد انسر
من درخت خشک تنها مانده ام
اشنا با ضربه وزخم تبر

قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها
بیدان هر دقیقه کسند نوبخانه ها
سرمایزد به شیشه و دیوار و پنجره
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها
هر صبح دیو مرگ دهن واکنسد در پیغ
از آسمان گلوله بریزد شبانه ها
دیگر بهار بساور گندم نفس شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
 نصدانم که تاکی تا کجا همان
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه
 صد ام خسته ز خونین و رخس
 به دار شبا مرا کردند آونگ
 شبا تاریک من در بند ظلمت
 سراید عمر من همچون شبا هنگ
 نیاشم آشنا با خنده هرگز
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ
 بنرسم از سیاهس از سپیدی
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ
 کند موه راست بز اندامم هر دم
 اگر از آستی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
 به هنگامی که گل روید به بستان
 بعوید ای در سرگه سیاهوش
 بنالد باد همچون سوکواران
 بیان قصه ی سهراب تلخ است
 سرود مریگان بر شاخساران
 به مرگ آن عزیز رفته از دست
 فروشد وند همچون پوردستان
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ
 نشان اشک تمینه است بهاران
 سراید داستان کین ایمن
 هزار آوا اگر گردد غزلخوان
 ز خون رابعه روید گل سخن
 بفتند سرزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام
 از لیم ها فتاده و گردیده لال و گنگه
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاه گسسته یال
 بر مرقع کبود فلک راه می سپرد
 نقش حقیق نوری درین سینه سال را
 از ذهن هر ستاره ی تا بنسده می سترد

هر چشمه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا
 کسار زبر رود ، هر راه پرتگاه
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، تگرگ مرگ ، خونین زبان برگ
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
 جنگل ، سیاه زخم ، مغلوب نا امید
 مهتاب ، یاره یار ، هر یاره سنگ قبر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام
 تمبیر چیست و وحشت ده و شنیده ی سرا؟



راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند بیست
در راه شفاخانه چشم از زنده گسی
پوشید و فاجعه یک عشق نامراد
در قلب ثبت شد و از همان روز
همیشه از شروع اول صبح یک
شاخه گل (گلبرگ) را روی پخن
خود اسنجاق میکنم .
- بیایید اندکی بیرومن هنر
شما صحبت کنم . از راهیایی
نخستین تان به هنر چه خاطره ای
دارید ؟ به صنف ۴ مکتب بودم
که از بالایی ستنژ مکتب یام به
سوی پوهنی تند آری باز شد و
بعد از ترانه خوانی به قالب
نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .
- یعنی که از همان خورد سالس
به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟
- علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم
به تیاتر چیز دیگر بود . یکروز نزد
مادرم رفتم به خاطر دوختن توپ
فوتبال از پول خواستم ، مادرم
در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی
حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن
هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن
که چکشی بر فرقم خورد ، باشد .
نزد برادر رفتم گفتم مراد رصحنه
تمثیل شامل کن ، بعد هاهم درس
خواندم و هم بول پیداکردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله
مثالین خوب و موافق تیاتر تلویزیون
است وی در اجرای نکته ها و
اسیات هانقش خود را چنان با
مهارت اجرا میکند که (بد را سیاتها)
لقب یافته است .
او بد کمتر جمله آمد ، تا برای خود
هنکارانش جمله ببرد ، نگداشتیم
بدون مصاحبه برود ، بخصوص از بد
وقت راجع به گل تازه بی که همیشه
به یخن کرتی او سنجاق است ،
سوالی در دم می جوشید و آنروز
هم که دعوت رابه مصاحبه پذیرفت
اولین پرسش راجع به گل سرخ
تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش
سنجاق شده بود .
- این قصه ۲۷ سال قبل است
او عشق من بود یک عشق بی آرایش
هر دو همبازی دوران کودکی
بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ،
قد افراشتیم و مهرورزیدیم ، آنروز
یعنی ۲۷ سال قبل در باغ
چهلستون بادستان واقارب میله
داشتیم عصر که بخانه می آمدیم
از گلدان یک شاخه گل کوچک
(گلبرگ) را کند ، به یخن کرتی ام
سنجاق کرد و گفت بعد از مرگ هم
این گل را بپزرد ، نکن ، قصارا

- هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی
که آسان ؟
- نه ، مشکل . اگر هنر تمثیل آنقدر
آسان میبود در هند همه لید کار
میشدند ، من در یک نمایشنامه
دو بار یک جمله را تکرار و تمثیل
کردم که بار یازدهم ضعف کردم و
نقش زمین شدم ، سه بار گفتم :
(صاحب برای چاشت چی فرمایش
مید هیسد) بقیه در صفحه ۸۴

دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند
و به کارگردان فلم هم تلکسی
تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در
غیر آن مجبور خواهد شد اقدام
لازم کند . کارگردان تقاضای
سری دیوی را ندادید و گرفت زیرا
قانوناً تهیه کننده مکان فلم در
صورت اقامه دعوی سری دیوی
مسئول می شدند ، محکمه حکم کرد
که آن صحنه را بردارند و تهیه
بقیه در صفحه (۸۲)

هند سرزمین تعدد فرهنگها
ست با وجود آنهم دختران فلم
های هندی حاضر نیستند در فلم
ها بوسیده شوند ، ولی به قول
(رومیس مهران) کارگردان فلم
(گرو) در یک صحنه این فلم
متن چکوتی سری دیوی را بوسید .
قبل از به نمایش گذاشتن فلم
سری دیوی موضوع را عادی تلقی
میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند
شد سری دیوی از تهیه کننده مکان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی
له د ولسم تلين په مناسبت

دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټی
گران سندرفار ی و هغه
زموږ د وطن د شنه بن یو نا آرامه
او خوش الحانه بلبل و چی په
خیلو ترانو او سندروی د پسر
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مینی او محبت تخم بی په خپل
سخنرانیزه آواز د انسانانو په
زړو ټوکی کاره د هغه خوازه
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا
کی انگازي خوری کړی او اوښتم
قبر د کلونو د گرد جنو غوښتی
له شاخه غوږ ونوته راسی اولکله
د پسر لښو کلونو وزم او لکله
سهارنی برخه د زړه او دوق
مر اوی شوی بانۍ تازه کوی او
شنی بی ساتی

اوهغه د موسیقی د لوی استاد
قاسم افغان مشر زوی یعقوب
قاسمی و چی د خپل سمپوزونډ
په اړه د وکی بی زموږ د موسیقی
محلونه اړه مجلسونه تاون موساتل
په زړ ونوحاک شواوږ زړ ونوبه
پراخه اوسپخلی د نیای حکومت
وکړ

استاد یعقوب قاسمی په
۱۲۹۶ کال وزیږید پلارسی
هغه ته ځانگړی توجه درلوده
اوبه داسی حال کی چی د کابل
په رشد په ښوونځی کی په لوډت
بوخت و د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سپنا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چیزی را که خورد و نمیتوانم
شعری باب است
من کتاب های رادوست دارم که
کرکرهاورد استانهای واقعی
زنده گی را بیان کند از عطریات
خیلی خوشم می آید بدین خاطر
یک کلکسیون عطریات دارم
استراحت را خیلی خوش دارم
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روزی ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
دوستداران هنرزم از من همیشه
یاد کنند

محب زاده

نام مشهور شدم یکمقداد دو
ستان نزد یک از روی نوازش سرا
بنام ((دالی)) صدامیزند
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است بعد
ازینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ما هم جذابیت
دارد

من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساری میپوشم هرغذای
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هوی)) که در
جهان فلم بنام ((سینا)) شهرت
دارد یکی از چهره های تازه
سینمای هند میباشد این ستاره
در آرزوی اینکه روزی مانند ما
مالینی ستاره سابقه دار در
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد به بینارو آورده
وی در مورد زنده گی اش چنین
حکایت میکند: نام اصلی ام
((منجاری د هوی)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که
دایرکتور فلم نام سینار ابالایم
گذاشت در جهان سینما به این

دزیسور تیاتر

داشتم، نمایشنامه (نامه نگار شدن
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
دایرکت کردم، و کار آخری من
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکوی است که
چندی قبل نمایش آن آغاز
یافت این یک نمایشنامه کمیدی
و انتخابی بوده که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد
همچنان در زرد یکی هاد رنسا

بقیه در صفحه (۸۳)

من در رشته تیاتر در خان
از کشور تحصیل نموده ام در سال
۱۲ بعد از ختم دوره سربازی
همکاری ام را با کابل تیاتر افراز
کردم که کار نخست من در کابل تیاتر
دایرکت نمایشنامه ((تحدیق))
نوشته بشیر سالم بود بعداً
در نمایشنامه های اتونومیستی کام
به سوی نور در نمایشنامه خانم
جان نقش هایی را به عهده

بقیه در صفحه (۸۲)

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا اواز خوانس
وداع گفتنش درین این داعیه
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش
خسته گی نایدیری باوی توفیق
صحبت دست داد به نمایندگی
از دستداران اواز سر برمش
های را باوی مطرح ساختم که در
ذیل بیا سخ های ان یکجا
میخوانید

س: محترم شمیرالدین مسرور
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان
از تلویزیون را در ره لوی موانع
فاسیلی بن تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر به جاهای
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که
چهره بشاشش برده تلویزیون
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش
دل ها را فرحت می بخشد از
عرشه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و
به هوا داران هنرش پیشکش
نکرده است این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرود
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمیرالدین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه د و صد منتشر خارند وی قایمست است . مسا در شفاخانه به د بد نشروتم و فنی از او پرسیدم :

— چی گونه از لایه لای دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهنر ایا از کون ای .

— بالخبندی یا شخم دان :

— تحقیق میکنم :

— نیمه تحقیق و نیمه مباحثه :

— کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عبرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشوم . بعد اورا که زخمیت د زمان میکنم .

— پس نقش شما . جالب است .

— ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی استم .

— پس حالانستما قطع رابطه کرده ایید .

بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳

هنر پیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بد و شد آشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرد می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما همیشه ندرت بد و میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماش پشردان شد و پس از نظریات — تماشاچیان فلم بازیگران جدید و حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بودند فنی ترکشت .

الیزابت تایلر هنر پیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد — ت — هافمن د و سال پیش شروع شد . که یکی از پر مصرفترین فلم هامیباشد که تنها بازیگران مرکزی آن به ۳۰ — نفر میرسد و در نقش های د یگسوان ۲۰۰ — هنر پیشه نقش آفرینسی میکنند .

گویند: من هنر پیشه بودم هستم

برسنر: حربه ای تو نیست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا انها معتقد استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالای آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . انه ایسه د وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالای تو امر کند تو یالاین امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار میکنی . در عالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . بروند یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیروند اریاوی چنین آغاز کردم .

بقیه در صفحه (۸۲)

نقش‌ها

سینا وون
تختة

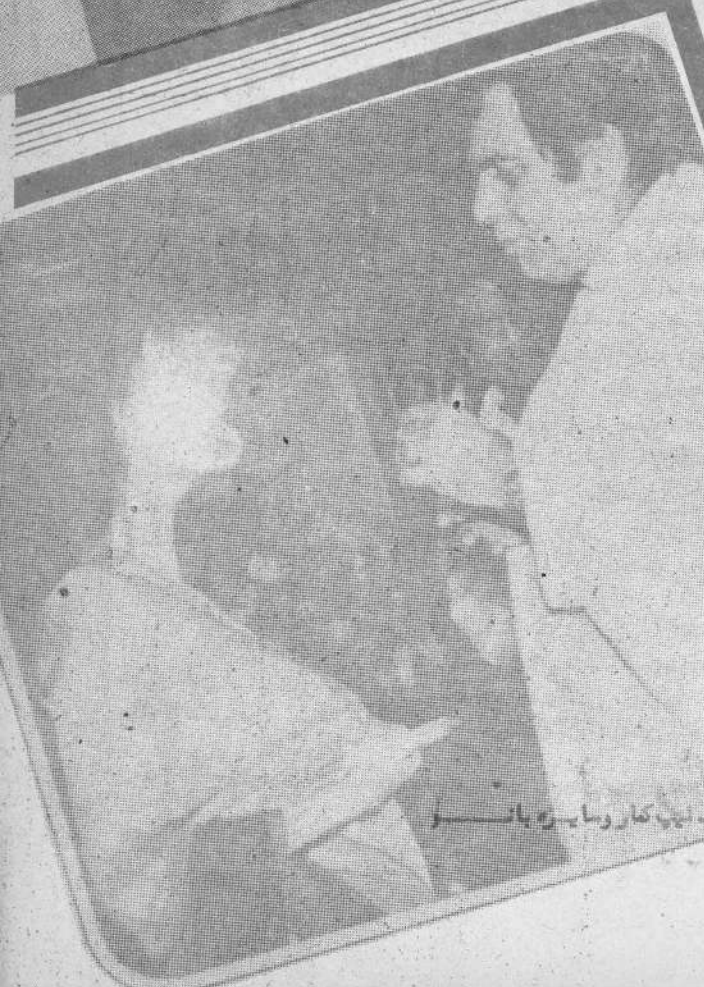
۱۳

۵۲

Govinda
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانید. ایم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش بسته تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته. من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام

گووندا
کیمی کتار



Ar, Di, Mათე

Ar, Di, Mათე

کارگردان و فیلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه
شهامت است. پرتیو راج
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق
میزند. امیتا به بچن با
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر یک
در دستخط در کتاب فروشات آنان
تا همین میگردند و سپس در اخیر ماه
وقتی معاش میگردند، به تصفیه
حساب میبرد اختصار
شعبه بیمه، یکی از فعال ترین
بخش استود پیوند که برای رفیع
تکالیف صحی هنرمندان و کارمندان
آماد خدمت بود و هرگونه معالجه
و تد اوی را رایگان انجام میداد
گلوب سپورتی استود پیوند را اختیار
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری (بمبئی تاکنیز) بیگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن (د یونگاری) و (هما -
سوار) در جوان تحصیل کرده
در صد کارها قرار داشتند
در این استود پیوند هنرمندان
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند اداره جیان ایمن
استود پیوند کلیه حواج و ضروریات
زیود ستان را در نظر گرفته و تد ابیر
عاد لانه بمبئی گرفته بودند
در این بیگانه استود پیوند تلویزیون
داری مغازه هارو دستگاه های



شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کنیده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره یی مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ - نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل دو اسب و هشت پیاده است . در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر رابه نم (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معینه آن ها در روی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

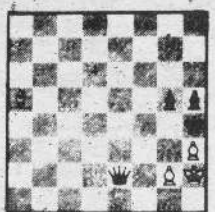
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوان تر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است ، زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته کسی دارد . تعرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و پایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سهر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به منابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمای (۱) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی هم محاسبات چنین ساده نیست . در نمای (۱) سفید باد انستن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرو گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خرد کننده بی میبرد آید .



1- Fe7 حرکت تدارک میبندید . 2- Fg3+ و آن مات را 1- ... Wf2 2- Fd6 ! معطل جمال ! به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمای (۱) سیاه بوظه سوگ سوینگ (Zugzwang) در افتاد است . سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پرسفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3+) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7+) تسلیم با مات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gx4 بازی را سبای کند ولی 3- g3+ ! Wxg3 4- Fxg3+ و مات .

بدین ترتیب دیدید که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید . لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای هر مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی (یوز میسونل) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فوق انجام داده شد ، با جدات انکار نمود . ادامه دارد .

قدیانعلی نقاشی چراغ است من است



مباحثه از لیلیا بلدا

الی ۲۰۰۰ از تابلو های دارزی
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو
روغنی خورد وکلان که برای سفر
به المان دموکراتیک آنرا تهیه نموده
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری
تان اگر بیرس آياگاهی سفري
به خارج از کشور برای نمایش
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟
- خیر تاکنون به این منظور
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما
در این زمینه یاری نرسانده ؟
- کاملاً نه، زیرا تابه حال
هیچ اثری به حیث یک هنر
مند در اتحادیه هنرمندان هو -
جود نیست و شاید هم به نظر
آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت برسیده
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟
- من بیروسبک ماستر -
عبد العزیز خان می باشم .

- بهترین و والاترین اثر
آفریده شده شما نظر خود شما
کدام اثر تان است ؟
- بهترین اثر البته به نظر

بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید
در حالیکه تابلو های رنگ آبی
به ندرت میتواند تا زمان های
دیور بدون تغییر باقی بماند
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده
طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت
بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا
طبیعت خود استاد است برای
آموختن رنگ های برای منعکس
ساختن زیبایی های طبیعی باید
به عرض برسانم که من از خیال
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ
خوش نمی آید آنچه راکه نقش
میکم میخواهم بر مینمای و ا تعییت
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های
شما در گالری ملی کشور و همچنان
در خارج و در کدام کشورها آثار
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون
به تعداد ۸ تابلوی من موجود د
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل
از صنف ۱۲ شعبه نقاشی همان
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین
هنگام و این مختلف من حیث استاد هنر
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر
انجام بخدا ز سال ۱۳۵۰ تاکنون
مشغول هنر نقاشی به صورت غیر
رسمی در خانه میباشم .

- هیوه کارتان در هنر نقاشی
چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی
است یعنی تابلو های من رسم
نموده ام اکثر آ از رنگ روغنی
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟
- مهمترین تفاوتی که بین
رنگ روغنی موجود است همانا
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چیره
دست کشور ۲۶ سال قبل در -
قره بنی حصار کابل متولد گردیده
استه وی از جمله نقاشان ماهر
کشور می باشد که تابلو های
آفریده شده او هواخواهان خود را
تا خارج از مرز های کشور در طول
سال های سال داشته است .
اینک برای آشنایی هر چه بهتر
و بیشتر با این هنرمند تواننا
مباحثه بی ناری انجام داده ام
که با هم میخوانیم .

- محتر قربانعلی هنری -
برسیده می توانم تحصیلات شما
در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود
است از کدام سال بدین سو
روی کدام هدف به این هنر
علاقتمند شده و دست به کار
شدید ؟

شهبانو تریا:

اکنون سخن میگویم

فصله های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich
Soraya Estandiary

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا نیکبخت از بگارا زیاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم نیکبخت ارتباط برقرار می کند

بود. انفاسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سالی بیشتر نبود. وی (ایوا کارل) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازی داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازی میفرستد. پدر مادرم (فرانسو کارل) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی (او. ا. ا. سی) بود بایکی از دوشیزه گان آلمانی بنام (الما زلمر) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرا پیش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هگرتن جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشت های چینی نوشته بود:

(وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرزیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیونسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام (موا بیت) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

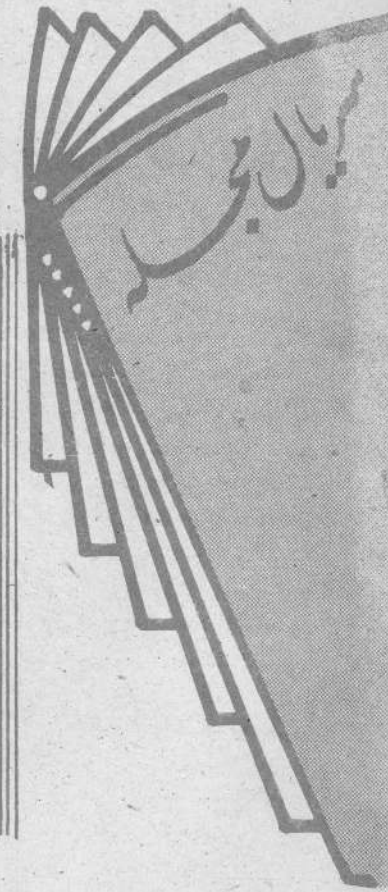
داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرونشاند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالنسبه گرم و پیش برقرار کرد. هر باری که از - بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیس ها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد.

مادرم در شفاخانه باد کور ((شافر)) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را تریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه تریا از ستاره گان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا با چگونه مادر و ازدواج کرد



از ادبیات کهن

قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف را بشکند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد دوباره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبور شدیم سبزه‌ای و سنبله‌ها را در زیر شعاع آفتاب روی غروب شامگاهی بدیدار گشتیم. در برلین بدم قصه‌های هزارویکم شب را به من مینمود. او بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گرم کار یافتیم. آنشب من قصه‌های هزارویکم شب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی هاوشمروخوانی ها و فانتهیزی های فنی شرقی در دهنم هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه‌های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه‌های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان‌ها اتاق‌ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق‌های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروما، مورد استفاده قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما از ریختن خوشی یک مکب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردیدند و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانه‌کسی که باقی‌مانده فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرفروان کدک کرد. من نسبت علاقه مفرط توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلمه آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته‌های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه‌های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان‌های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی‌های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه‌های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیردند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به وسیله کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم، بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت‌های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول‌هایی عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین‌های متعلق به بختیارها را خریدم. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکوم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده‌های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله‌ی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین‌هایتان آماده است. آیا حاضر به امضا کردنش هستید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد. با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد، به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان‌ها قاعدتاً به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفت. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تیبیک بودن زمین عکسبرداری میکردند. من از ریاضه‌های محصور و کم آب خوشی می آمدم، آنجا آبپازی کنم. زیرا از بحیره‌های بزرگ خسوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم، مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری‌های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند. بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

* شماری معمل‌گویی، پیشان (جامی) گفت که در وقت خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده‌ای خضر صبی خواسته که بخورد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته‌ای و درد دهان تو افتاده.

* شماری پیشان (جامی) فرزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروازه شهر آریزم تا شهرت یابد. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه‌ی بزل بملوی شعرت بیاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را در وقت صحبت ادب صابر پیدا شد، چه بایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثاتی و مطالباتی میبود. ادب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زبان سلطان سحر نشوونما یافته، و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادب رسیده، حلقه بردرزد. کنیزکی بیسر درآمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کردم گر نیست ادب شنید و سراز در پیش بالا خانه، که بر پشت الا - بساخه بود، بیرون کرد و در جوازش بر بدیعه گفت: من خود پسر مرا می خوش پیدا است که در برین در کیمت

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسودی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و موسایل و سامان آلات ضرورت نداریم . هر : آیا به تربیه شاگردان ما در دست ورزیده اید تا این شیوه تد اوی حفظ شود ؟

ج : چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنا بر این نمیتوانم علاقه مند فراگیری آن اند و این حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنظر طریق شیوه تد اوی حفظ میگردد .



متد یوخلکواریان ترسره کری . خوخلک چی ویش تیوونکیسی جنگیزیه دغه سیمه یوغل واورو او دخیل وحشت او بربریت به نتیجه کی بی د تدین او فرهنگ برتیمی ما نه له خاوروسره خاوری کری یو د هرات تاریخی اوید هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید و نوخچه به امان کی باتسی نه شول : له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه د میلانانو سترو اسپیخلی عبادت عای یو چی د جنگیزخان د کتوزوی کجستک تولی او هغه دینسی . تیوونکی لیکر لخوا و چار اوس او یوه بی رحمی و سزول شو . د مغلوله دغه وحشیانه ار انسان و یونکی یوغل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود هغه تاریخی اوید هس مقدس مکانونه و ران اوویچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات و نیو او د ران ویچار بنارسه جو و لو بوخت شو . د هرات جلمع مسجد هم د ده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو . له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی دی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین بایقرا د سلطنت به وخت کی د امیر علی شیرنوی لخوا ترمیم د یار و لوور دی . د هرات جامع مسجد اوس هم به خپل ټول عظمت سره هماغنس تیگ و لار دی و زوی د هراتی مسلمانو وروندو عبادت سپیخلی عایدی .

وای چی غنچه وخت چی د هرات خلکو تمسم و نیووسی عبادت تعای جو کر یی . لازمه بی و بلله چی د دغه عبادت تعای د جو و لو باره یو داس تعای یو پاک چی له هره کبله مناسب اوسم وی ، یوه عمده مقصدی د یونوخلوور سرونه به بیلا بیلو خلوو یو یونکی به خاوروکی خنن کری او وروسته له تیه مودی بی بیرته له خا یو ورا یستلی و س لیدل چی د یونو وری سرونه و راسته شوی خو یواری یو سر چی د اوسن مسجد به شاوخوا کی خنن شوی و ندی وروست شوی ، خلک دی نتیجی ته ورسیدل چی د هرات به ټول بنار کی د عبادت تعای د جو و لسو لپاره همدغه محل مناسب تعای دی . د هرات د جامع مسجد د جو و لو کار د سلطان بوخت غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروستو و خنن وکی شروع شو خو فرهنگ چی د مسجد د جو و لو کار لانه و ترسره شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو او دوی چی سلطان شهاب الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار کی کبله چی خوارنم شس و ورسره مخالفت اود بنس د رلود سرته ونه شورسولای نوزوی بی سلطان محمود د خپلی پاچاهس به وخت کی د مسجد پاتی برخه جو و کره اویدی ټول بی هم د خپلی کورن اوهم د هرات

د هرات د تاریخ د سیمه

اطراف بیابان ها و صحراها ، هزاران خطر کمین کرده بود . مارها ، عقرب ها ، پلنگ ها آنجا زیاد بود ، لهامن با تهور زیاد وارد آن محیط میشدم . من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلات بروم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال میرفتم . در ابتدا وقتی کون بودم ، هنگام جان کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگریستم ، اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری شکارچی شوهرم ، این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب دیگری که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ریوین) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه با بیان یافت و مادرم اشتیاق رفتن به اروپا را داشت . ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظرش می آمدند . گذشته از آن وی میگویند فرزندانش را تربیه اروپایی بدهد تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صدادم موفق شد ندکه روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختن تا فرانسه و بیاموزم ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعد آهم در انستیتوت (لیژورین اوکس) سوئیس به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه (وینگن) و (لوگانور) از منا هلق دیدنی سوئیس بردند ، در (گمناک) و هرنک سوریتس ، توانستم مسابقات دگچسب سکی را راه اندازم و خود برنده شوم ، در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم : ماریا انتونیا ریلوان برنگال ، ماریا گرایسا لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس در رم) ، گرشن واندا (اکنون با شوهرش در نیویارک به سر میبرد) این دختران هفت سالی را که من در برنار بودم ، بدون اینکه موقعیت مراد بر نظر بگیرند ، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاتبه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتم برای رقص بروم من حجب و کمربند دوران مکتب را نداشتیم ، اما سرنوشت و حوادث چه زود تغییر می یابد منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خواستگاران فراوانی داشتم ، بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند ، اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب می گفتند که منم چنین میخواستم ، خواستگارانم از هر قمان و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا بزرگان سلاطین پاچاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میگویم شیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود ، آوای مرزوری در گوشم زوزه می کرد که با پستمن به سرنوشت بد هم .

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد ، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را دریدم اگر چیدی قرار خواهد داد . ادامه دارد .

از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سن شان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنبکوی افغانی دارد با مزاج آنها که سگرت خارجی می‌کشند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
 - ۲- شکر
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکایا بی‌وفایی
 - ۲- گشایش نتیجه رنج
 - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین
از لیس‌خنده بچه‌جورجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنریشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدت‌ها به او نگاه می‌کرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میز شان آمد و پرسید: چی میل دارید؟ دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: او را با چند دانه تخم مرغ!

یاسمین صباح لطیفی

رازمه‌نقیبت

- یا کیزه باشی تا مردم از شما نگریند.
- موبد باشی تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشی تا با رضی از دوش دیگران بردارید.
- خوش قلب باشی تا کسی را نرنجانید.
- راستگو باشی تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمه سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌نماید که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنخ شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت می‌کرد، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فرنگدان‌های این مرکز که روی منطقه یاد شده باهلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد

یادیده می‌بودند که چی گونه دوخته‌ی بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله می‌گیرند و قشر خارجی جدیدی بوجود می‌آید.

در اثر برودت‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله بگیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پیدا نموده و هلاک زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایشک در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان‌بری اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

میرا امترازم دور شدند. ترجمه: رهتاب

«در زمانه‌های کهن، روی دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریایی نامیان گشت و در (سوکا) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با آنگر خورشید و زمین بایر و بی حاصل می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشئت نموده است.

اگر این خان، امروز ببارد بگر یاد آید، مجزه بی راتاشا خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل نام من مقاله‌ی در مورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امروز بین فرو رفته‌گی جویب-هرب که مانند اباندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ متری زو قتر از سطح بحیره عمیق دارد در حدود ۲۵ کیلو متر در زیر آب قرار گرفته است، عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعاب نظر می‌خورد، مگما (ماده آتشفشان از هماغ زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحریک عظیم مثلث انار (قار) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود می‌گردد. یک صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته عربی به سوی شمال شرقی نزدیک شد می‌رود و تقریباً در مدت ده میلیون سال خلیج سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله بگیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پیدا نموده و هلاک زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایشک در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان‌بری اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آیند متکرار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشک بی کفایت به درد نخور ، و مامور بیچاره کندی عذر و زاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگفته کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب من ماند و بیچاره مامور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار یلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز یالب و لوجو کشتال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین مותרها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواهد و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشک (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آسمانش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض و ضخامتش از چوکی پایین افتاد و نقش زمین شد .

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)
تا تکبیک های محیلانه بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایش گفتم .

آقای بار فیکس گرچه صرفاً ، چهل سال عمر داشت ، ولی مو هایش کاملاً سفید شده بود که بابینی در از پیش چهره او را نمای میداد .

ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .

در حالی که به وعده نا - مشخص او فکر میکردم از زبانه پایان شدم ، در واقع این مساله برام چندان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنهیل)) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکند .

دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، و تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین برمیدارم . . .

از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .

شنیدیم که کسی صدایم میزند :

- جوان !
- بفرمایید !
- آهالطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای بار فیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :

- آه شما که ام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟
با قاطعیت جواب دادم :
- بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .

آقای بار فیکس حرف را قاطع کسرگ گفت : یک عادت خوب و در - خور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگو بسم تا دیگر این جا سرگردان نشوید .

روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سکرتر خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چندان خوین در - پشرو نندارید .

- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا وی نهایت سردرگم و خجالتش هستند ، با چوبی - خصوصیات کسی در تجارت - نمیتواند به شرفت سر می برداشته باشد .

بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا هم بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی ندادند .

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، بهورتیتهای خوب را در همین جا عکاسی نمایید .
آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخانصلکن شمال روزه شریف



فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه می حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سرس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد
برنارد شاو گفت :
هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشد . سروروی
تنگ نیست .
* باناه نشینی ماه شوی . باقار -
باز نشینی تباہ شوی .
* هر سخن جایی و هر واسطه دار
خانه . مکرریانی دارد .
* بزد رخم جان کندن . تصاب
در رخم ریشوه . تفتیش .
* کابل بی برق باشد . بی آردنی
نطیه کننده . بلقیس بسمل

رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :
پد رحان . چرا هنگام نکاح
مورسود امام دست همد پیسرا
میگیرند و با هم دست میدهند .
پد راهی کشید . گفت :
پسر جان . این یک رسم و رواج
است . بوکسرها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند .
فرستنده : هوسی حمید



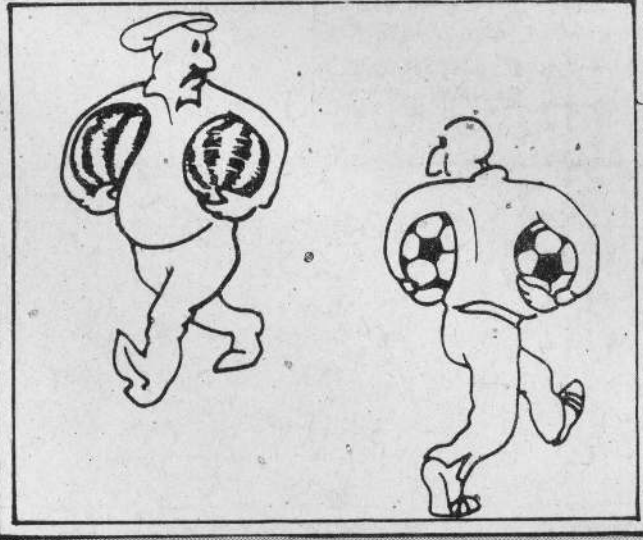
میراث

شخصی از دست خود پرسید :
- از پدرت چی میراث ماند .
دوست وی جواب میداد : هیچ
نقطه عقل او .
نفر اول می برسد : پس او چه
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم
دومی : بعدش چی شد ؟
اولی : صبح بیدار شدم .



مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— پلی چرانی! اسم من چای است و تخلصم هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موترس های ملی بس است و درین موترس ها خدمت در پیور و نقاشی می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پیورها از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکمه تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خوری به خانه های میرم که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! اگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، همه خدمتگذاره میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین دقایق عمرش رسیده و بیاله رایکی از اندیوا ل های در پیور در دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) را (برای مرتبه) تحت نظر ظاهر اسپرسی

هرگز به طریقی سرمان نشکند
تصاحب جدا و نایزاد می نشکند
تصاحب اگر می نشکند گوسفند نیست
از نایزاد بپرسید که چرا می نشکند

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

نکته پرانی

- * میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. پس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
- * درد نیاد و نوع مرد وجود دارد که زن هاراد رک نمی کنند؛ مجرد هاروماهل ها.
- * مارغینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

ارسالی ریتا و فوزیه خلیلی



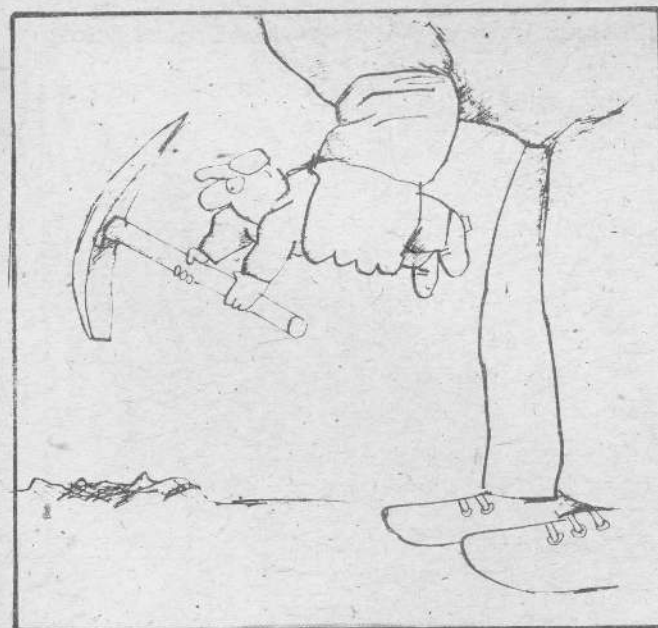
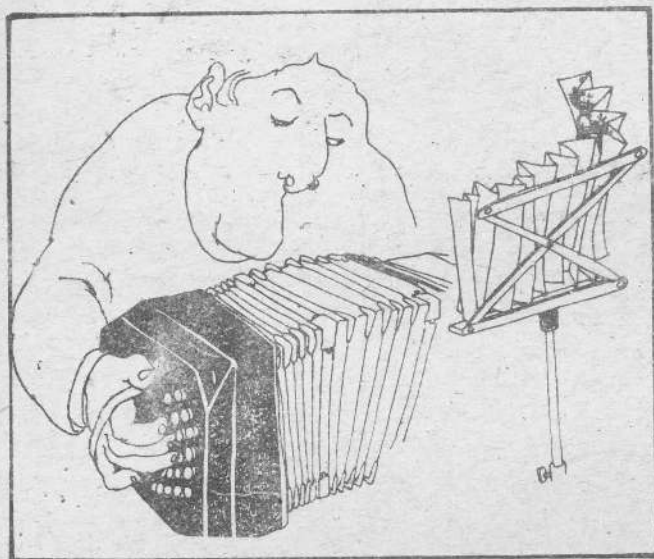
یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
عوض شیروشکر ترشی و آچارش ده
رنج بی خرچی من بیند و گرد د خوشدل
عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده
او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز
بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده
چند روزی جو من غمزه بی آردش کن
بهریک نان د و صد گردش بازارش ده
تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
قروض از سر بیران دیده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی

کارتون



کلمات



حاضر جوابی ها

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازی میکند، در موقع ادای این جمله معروف (من کشور را با یک اسب عروس میگیرم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خر حاضر نیستی معامله کنی؟

برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت: چرا؟ لطفاً روی اسب تشریف بیاورید.

فرستند همیشه رسا

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های محل از پیورمردی داد نایی میبرد.

باباجان از جهنم چه خبر است؟ پیورمرد با حاضر جوابی و خوشنودی میگوید:

هیچ بسم پدرت را آتش زدند، وملائیک بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

کمک

بسرک به مادرش میگفت:

مادر دره افغانی به من بد میخواهم به یک پیورمرد بد بخت بد هم.

بپیوجان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیورمرد چی کاره است؟

آن مرد تکت فروش سینماست.

ارسالی احسان الله صادق

سایه های طلا

۱. مرامورد ملامتی فرامید هید که با کلمات بازی میکنم، وامامن شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲. کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل، برای بعضی ها به خاطر می معاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

۳. مصیبت لکچرد هند و حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند، صحبت کنند.

۴. غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

۵. آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

۶. بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

زور بالای زور

تصیرات میخواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید، اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احمق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکتین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میسی ویرامعا میآری - - - فامید یچه گفتم، ویش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور برسروروی خود میزد و حیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شوم بریاد میشم بیچاره میشم، اولادایم گشنه می مانن، وضمن این اندیشیدن ناگهانفکری به سرنزد گوش رابردانست به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس راشنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیة درصفحه (۶۳)

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می بردا - زم به شرح واقعه بییکه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند: درست سرساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابردانست وگفت بلسی صاحب امرکتین، صدای غسور و ورنگه بی درگوش مامور شنیدن انداخت: بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگشته بودمت که هشت بجه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه ازگارت سه به مگوریان کوچ کشی میکنند، وتوی کفایت تاحالی روان نکدی، مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد ویاخود دقت: ای تن قافل بریاد شدی، و آنگاه درحالیکه نفسش میزد عاجزانه درگوشی تیلفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسرا - سیمه میفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هرد و چاره صحت بته که به خیر سرکاروزند و می خود برم، اما بآنکه این دو - فرودست و فرادست در میان - تعجب که حتی خودشان را فراسرا گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند ازگفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسمان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتدیم ویا اینکه از دست توست ای رئیس هشت تن مانند که به مرض شدیم... اما اندازه نگهیداشتند و چیزی

یک روز رئیس ویک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. - همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی مثل یکدیگر دوست میشوند به زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر شدند و با صمیمیت دستا دوست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که در نعمت ناچور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی... و مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین چهارمات بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روزه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد، برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌هایی که زیاد بزرگ هم بود، وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراموشان یکس از بقیه درصفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیارترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود، با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژیرن که در فکر یک آینده خوب برای من بود، روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی درحالی که توصیه نامسه کاکام را باخود داشتیم، یک

مترجم: حمید خراسانی

تقدیر از فرانسسه

خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي په دغه ورځ د خپل آرمڅي ته ورته شسې ، ځکه چي آرمڅي د جمعي ورځ په کورکي تيره کړي وي او د خپلي بنسې له بي خايه ناند ريو او نرمايشونو څخه بي اعصاب نورمال نه وي .

په دغه ورځ به ناخايي خوښي درته پيداشي ، امکان لري چي د ا خونسي به د ناوايي په دکان کي د بي نوميته ډوډي ترلاسه کولوي .

خوښي نجوني دي هونسياري وي ، ځکه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړلي زيري او توکري دريشي د فترنوته څي .

نارينه دي د کورله جارو کولو څخه ډډه وکړي ، که نو د اوني ترپايه به بي جارويه لاس کي وي .

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دي د کار د خلاصيد وکړم اميد ترلي وي له هغه څخه لاس ومنيځه . ځکه چي له تا څخه د تيلفون او پرزيدي سپارښت مستحقين ډيري دي .

رسمي کارکوونکي به رسمي وخت کي د ليلامي شيانود اخستلو په چانس ليري .

د آيس کريم خپلويه وخت کي ږه ډيره مه راباسه ، هسي نه چسي د آيس کريم په خاي دي مچان ترستوني شيونه شي .

د دي له پاره چي بظنون د سروسيه گڼه گڼه کي درځني ونه لويږي ، نوکمريند له ياده مه باسه .

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريدل چي يودانه باد رنگه به شپيته افغاني دي نو مه حيرانيزه ، ځکه چي يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده .

زړه دي غواړي چي رشتيا ووايي ، خود رواغ دا اجازه نه درکوي چي ږه دي په رشتيا وچليږي .

د مکرويانو هلکان چي د سروپستان بي په خټ کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډ کړي او يادي د حشراتو ضد داروواخلي ځکه چي اوس په مکرويانو کي تودي اوبه نه شته .

هر وخت توره دريشي مه اغونډه ، ځکه چي خاوري او ډوري به درځني ژرنده گڼي جوړ کړي .

(سه شنبه)

که د زړه تکليف لري او يادي اعصاب کمزوري وي ، نوکچالان مه بيه کوه ، ځکه چي د بي بي او ريد لوسره سکه ونه کړي .

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي . ځکه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ او زړو لاس نه کسري .

زړ تر زړه په کورکي بولورپاشي وکړه . که نو خسک به دي پوستکس وپاسي .

سرله اوسه د زړي لپاره د سکرو او ږيلويه ټه کي شه .

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ، د هغو لپاره به غذا پيټه او حلوا ده . هغه هم د زيارتونو ترڅ .

د عاشقانو لپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات به چانس موجود دي .

د سلاسي خوښي په ورته پيداشي ، امکان لري چي دا خوښي به په بناړي سروسي کي د تش څوکي ترلاسه کول وي .

د اختراو وډونو په ورځ دي هلکان کوښښ وکړي چي په کومه نجلسره

د تظيفا درياست ډېډوم د ميچا نوښت

رارسيدويه درشل کي د دغه لهاي مچانويه لاندې شرحه يسو پيشام صادرکړي دي .

د بناړ د تظيفا نوښت رياست قدر منو غږ و او زمونږ غمخوړو يارانو !

ستا پسي له هغې باملرني څخه چي زمونږ د ژوندي باسي کيد واود نسل د ډيپوالي په خاطر موجوده ده ، د مچانود تولني غږ يدي بناړ د کوڅو د ټولو مچانويه نماينده گي د زړه له کوسې مننه څرگند وي ، مونږ به خبروچي په دي راوروستسه وختونو کي د تيلود نشتوالي په نوم ستونزه تريو بڼه ليري شوي ده ، خود اچي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند و قونو څخه د کتافونو ارا ليقا څېر راگوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ، که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروي .

(پنجشنبه)

هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ، نوکيڼ لاس دي د کاسي له پاسه ښوړي ، که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويږي .

که پلورونکي (هتيوال) دي پلارهم وي ، چي په قسمونو ونه لويږي .

پخت دي بيدار دي ، ځکه چي خواښي به ميلنه درکړه راشي .

د واکوه چي د بريښنا د برح مامور د رياندي مهربانه شي ، ځکه چي بيگانه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي .

(جمعه)

که په کورکي دي زړه په تنکيزي نود سباورن به سچله کي د بېچاره له هغه څخه سود اړنيسه .

هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ، خويه دي شرط چي د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي .

د مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ، خودي ته دي پام اوسه چي آيب درته په کيڼ کي ناست دي .

که د خپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ، خو د دنيا په هغه اوډغه سرخېرو باندي د جاما غزه مه خوړه .

دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کن
 د پاکتر کتنه پراستل شوانه
 لوحه بی و لیکل چی: ((د ماشومانو
 د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه
 کتنه کی یوتن د یانسان او
 بیچگاری و هلولیاره هم شریک کړي
 و ه خوره خو تیر میاشتوکی هیڅ
 ناروغ بیدانه شو چی د پاکتر کتنه
 ته دي ورشی اوبدي حساب د
 د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه
 مگر هغه بله ورځ چی د کتنه
 ترڅه تیریدم او هسی می ورته بام
 شو چی دننه کتنه له خلکو ډک
 و ارحی یوشمیر باندې د پلوی به
 لاره کی خپل نوبت ته سترگس به
 لاره وو . کله چی
 خوقده هاخوا ورځنی تیر شو که
 کیل می چی د پاکتر د کارو چی د
 آیس کریم دکان خلاص کړي دي
 او کله مې د پاکتر د کتنه په
 خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا به
 دي خبره جرت واهه چی ناخپه
 می پنځه شپږ گامه ورباندې دیو
 د رملتون به لوحه سترگی ولگیدي .
 که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا
 نی کېږد او یانسان والا د میز تر
 شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي
 او به بل لاس ورځنی پیس را شمیري
 په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له
 کتنه او آیس کریم فروشو څخه
 که نه وه .
 د دغو دریو صحنو په لیدلو
 سره راته ثابت شوه چی د آیس
 کریم به د کان کی ناروغان تولید
 یزي او پاکتر بیاله د غو تولید
 شویو ناروغانو څخه نیس او در
 ملتون والا د پاکتر له غنی نسخی
 څخه د پیسو بند لونه تولید وی
 له هغی ورځی چی دغه
 دري گونی اتحاد منع ته رافلس
 دي نو د کوخی د اوسیدونکو په
 نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمونږ
 دغذایی زیرمود جوراوتالاکولوسو
 لپاره نه دي رايستلی . به تاسی
 باندې نور هم زمونږ اعتماد له خوا
 څخه خو خو محله زیات شوي دي .
 همدغه راز دوي د دغه بیغام
 په لړ کی د مگرو بونود لیز د ولوسه
 برخه کی له بلان څخه د زیات کار
 زمه کړي ده او پاپی څرگند
 کړي دي چی د شرایطو د مساعد
 والی به صورت کی به د تنظیفاتوله
 سند و قونو څخه د د اوطلبانو لسی
 د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د
 کورونو په بخله حیوکی خپل تاریخ
 رسالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم
 د دې له پاره چی د وینوله بانک سره د وینود مرستی به
 وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي . نو د وینی بانک
 ته مشوره ورکول کفزی چی د دې کار له پاره څسک تریبه کړي . خو
 د دغو تعلیمی اوتریبه شویو څسکو په وسیله د دې کار د آسانید
 په بجای له وینه ورکونکی څخه وینه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه
 لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی
 لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي .
 په دي باب د دري ژبی یو متل
 دي چی : ((د رجري بنشین
 نام بکش)) .
 همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه
 بی نښانه خلک د نوم اونښان
 خاوندان کوي . او همد اطنز او
 انتقاد دي چی ناپیژندل شوي
 خپری د امرنو په مقابل کسی د
 پیژندل کوي او اعتبار ور گزوي . که
 چیرته له ماسره د خپلی موسسی
 په خریداری کی د طنز لیکونکی سو د
 انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د
 ریاست خوکی به می په خوب کسی
 هم نه واي لیدلسی .

د طنز لیکونکوله برکته

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو
 د انتقاد ونوم حصول بولی .
 نوموړي به دي نظر دي چی
 هرڅومره د طنز لیکونکوله خواڅوکه
 انتقاد شی ، هماغومره به تولنه کی
 شمسو هتر بران چی بخواد گوډ
 لموتشولواو وجیب ډکولود ریاست
 د خدمتاتو مد یوز او اوس د دغه
 ریاست برحال رئیس دي . خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می به بازی تینیس میر- داختند و به یک سخن که ماحولی بود آنگاه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کارگردانان و فرامادان وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم که (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنرنمایی نمی داشت. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوانان) مقابل (مردولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره فلم هادیس باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیروین فلم (مردولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتن آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (ادویکارتی) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنکی فلما- به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشاہ اکبر- (سپرو) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-مات) کارگردان و فلمبردان نامدار سینمای هند که ذهن پرتوان او چون منبع نور بود روشن و خاموشی نداشت نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانمان شدم. در آن زمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای علمی را در دستوری معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در محلی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن ا ختم مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در دستوری بمبئی تاکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جاییش را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) یوگارتی را بنام (انجان) فلمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آنکه (همانسواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیوی (بیبی تاکیز) به پایان رسید.

در این جایم چون چند بازیگر مشهور سینمای هند صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، بامادرش سپری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبختیاش بدیاری از همانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خرج کرد و ریایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به دست و پای و گردن مد هویا لا بیندازد. به کارگردان محترم با این زنجیر ها میخواهی این لطیفه را بکنی؟ او گفت: - من (مد هویالا) در زنده گسی خصوصی خود هم عاشق است و در صحنه فلم هم متعهدانه او را در این زنجیر های بیجانم تاید اند که نیست و دیگر صدای از او بلند

کار یافتن به زود ترین فرصت آواز به قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزت یز هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل- اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و او فریاد میزدند، تا زمانی او را ببینیم، بر نمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد و کودکان بیمار را که آن روز دیدن او را داشتند، روی چهارپای ها آورده بودند. منظره یک بیرون بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لیب کمار در محلی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود. و انسان بی نهایت پاک و شریف و ماعاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکبر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تا مل و مذاق فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابید و درخواست رهای او را مینماید. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشود و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدرنگ برای کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان نگفته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت.

بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بشناسم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگرائی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

من بدون اغماض و اغراض، این موضوع را آشکار میسازم کسسه دلپ کمار فلم معروف (اشوک- جنتا) را خودش کارگردانی نمود و ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت، روی رکلام ها و تایتل فلم، نام او را ثبت کرد. مترجم، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم، برادرش (حسن خان) و خواهرش (یاسین) از این موضوع خلاصی به گفتند، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت بقیه در صفحه (۸۹)

برای کارگردانان

موتی لال:

این هنرمند جوانمرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی راهم شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (تویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگذاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشیای افتاده هزاران کلمه را خرج میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار را به چشم ندید.

برتهوی راج بد راجکپور (برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه فلم، قرار بود

در یک صحنه دیگر فلم (مغل اعظم) در شینر محمل، هدایت چنان بود که برتهوی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش بر خشی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع آدویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

نشد وید هویالا:

(مد هویالا) یک دوشیزه خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به جز چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت خشی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع آدویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

ولی قصه فلم (مغل اعظم) در یک صحنه فلم قرار بر این بود که انارکلی، زنجیرش شود برای حقیقی جلوه نمودن صحنه، کارگردان زنجیرهای زنجیرت نولادی تهیه دیده بود تا آن را

عشق و زری کارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود. بر استعداد، توان مند و علاقتند به کارهای هنری، ولی متأسفانه به جز چند مورد خاص دیگر بسا کارگردان خوب رویه رو نشد. در غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره افول ناید. سو موقعیت خود را در سینمای هند قائم میکرد.

فلم اول این هنرمند (جوار- بهاتا) نام داشت و تا آنکه ل فلم (ملن) در زمین تاکیز معروف کار بود. بعد استقلال

لب بود. همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد، نوازه هایش جدا کردند. (مادرک بزرگ) ما درک - بزرگ. دلپ صاحب بیرون آمده، او را نگاه کن. بیرون در حالیکه از روی چهار پای به شکل خود را بلند میکرد. دلپ کمار توجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد. بیرون در حالیکه اشک هایش جاری بود، گفت: (دیگر از زندگی دلپ صاحب پیشوی بالاتر از یکسند و بیجا سال عمر کنی) بعد دلپ کمار یک مبلخ

آشنایی با ستارهگان ورزشی جهان

قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میناید ۱۰۰ ار در مسابقه بین المللی (مینی موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان در ماکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال مسبق است. در این ارتباط ترینر تیم در محابه خود گفت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من در این نوع بازی رول گولکیتر مهتر میباید. گولکیتران سرزوب است مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گان صرف ۲۵ ثانیه توپ رانزد خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردند این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبای برلین زنده گسی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد وی در رشته اکتساب تحصیل میکند چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یارد دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۶٫۲۳ متر توانست رکورد جهل نی را قام سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان در ماکراتیک بود که در بازی های جهانی سولمدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرین از دوچ نمود. پدر یک بصر میباید و در یکی از محابه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام اداه دهم. علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقات به کار گیرم.

یونیورسایوف ترینر تیم ملی واتر پولو اتحاد شوروی میگوید: ورزش واتر پولو یکی از بازی های سریع و پنامیک است و در آینده د لجهت تر خواهد گردید زیرا با زنگان از نقطه نظر تخنیکس مراحل رشد بعدی خوش را به صورت انفرادی و کلکتیوی میباید.

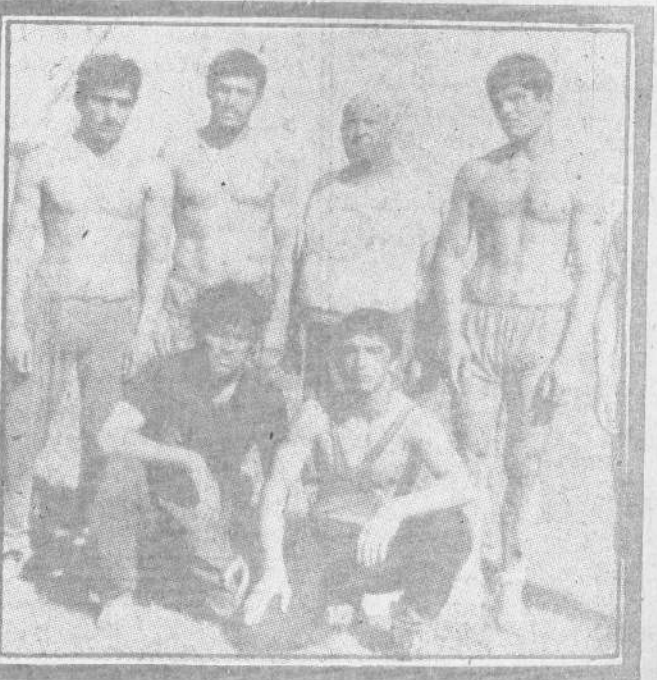
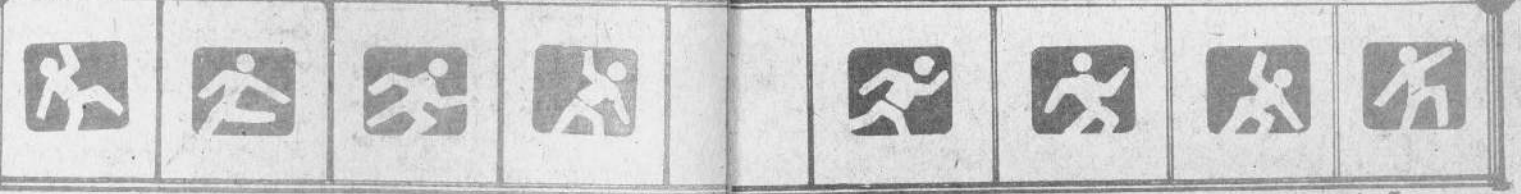
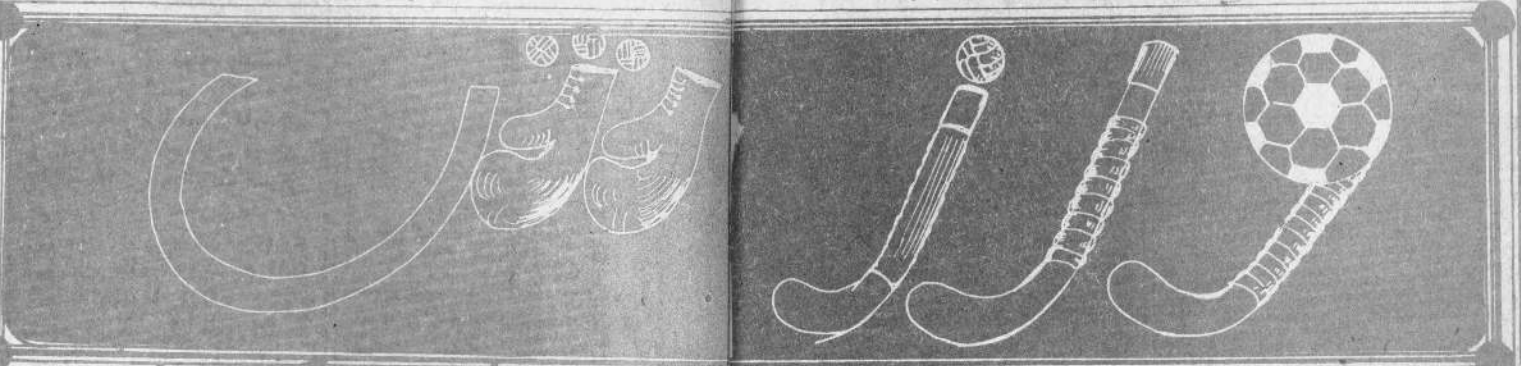
موترسایکل سوار کوچک



در کدام سن میتوان موترسیکل رانی نمود؟ کابورتالماشی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل



د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جایانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلائی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همبها مانند اسپه سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیتیکی پیکنگ بانگ و اکو باتیگ مردان وزنه نان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراهمردان افتخارات زیادی را کسب نموده اند.

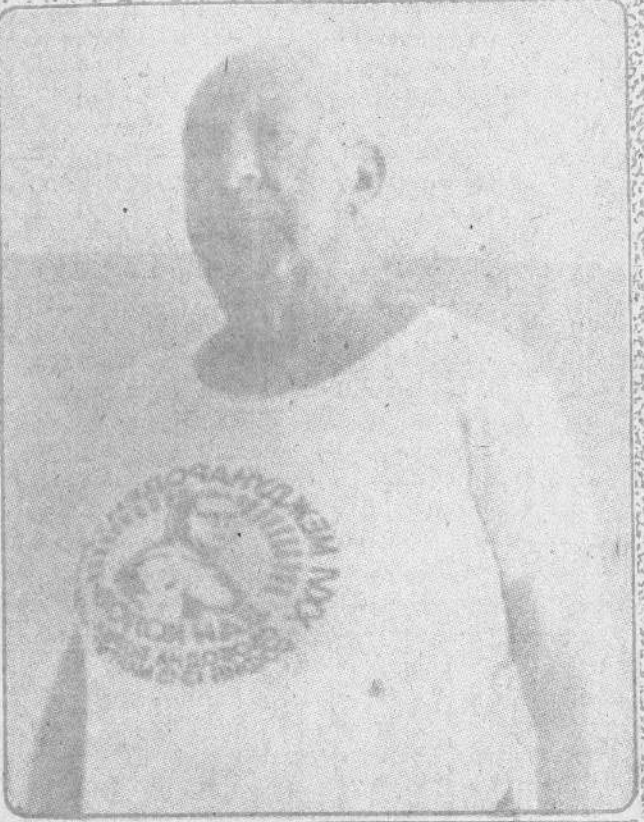


آزاد و تریه شاگردان چنین روشنی انداخت: مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سیورت همکاری دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرترینر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده ای از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون جمعا به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این بقیه در ۹۲

ترین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد رداخل کشور حتی در خانج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد راجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونیزیا، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در رانزوتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی کنه نتایج بیوزیندانه و عالی را کسب نموده ام. هارود یلیم همراهم داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

نخستین زنان جود و باز

کانونیکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و در -



نظام - خلیفه بزرگ پهلوانان ما

مترقد و نیم متر عرض خانه هایش در حدود بیست و پنج سیوار را به آسانی بر میداشت و تاد ورتین مسافتها انتقال میداد. در سن مورد سخنانی هم از خودش میسنوم که میگوید: در گذشته هارویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شده می بود. کمتر کسی جرات میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، بسر مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این سابقه دار

این بار صحبت از پهلوان شهری است که سزاوار کشتی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کسب یکصد و هشتاد و نه رسته زحمت کشیده و پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زما نیکه هفتاد و یک سال بیشتر نداشت. به ورزش پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویم: او که ابتدا تمرینات پهلوانی را بر زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از رویون بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک و نیم

تاریخ موسیقی ایران

تاریخ موسیقی ایران

نو قند ان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوال)؛ را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای هند و وجد انانید بی موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی، عناصر فوق را شامل است. اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه گسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صدادرنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش میرسد که آنرا ((سر)) گفته میتوانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و یا نوازگان که بی سر مطلق به آن گفته نمیتوانیم.

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بپوشد یا از آن بگذرد یا از آن فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزکی قرار دیل تعیین شده:

- ۱- سا ۲۴۰ فرکانسی
- تانیه
- ۲- ری ۲۷۰ فرکانسی
- تانیه
- ۳- گ ۳۰۰ فرکانسی
- تانیه
- ۴- ما ۳۲۰ فرکانسی
- تانیه
- ۵- ره ۳۶۰ فرکانسی
- تانیه

۶- د ۴۰۰ فرکانسی

تانیه

۷- نو ۴۵۰ فرکانسی

تانیه

۸- سا ۴۸۰ فرکانسی

تانیه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لسی صیارا بپوشد نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوض ۲۴۰ فرکانسی در تانیه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیه باشد.

این آواز کم سر است و هر گاه اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیه باشد سر بالا است که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت فرکانسی ها را نظریه به چهار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه و یا آنکه گوش سر عالی دارند تشخیص مینمایند.

ولی مردم عادی به آن بی تفاوت میانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی میسازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند. آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدهد یا موقع شنیدن شوند و را وجود ثانوی ببخشد.

یاد داشت: فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیه ضربه بکشد یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زیر)) یا بالایی رامیدهد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید باز هم در یک تانیه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) کردید بدیدهد شما میتوانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بیدهد کنید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوترهای خانه هم وارد بروجای بیایند.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنمایان (سر) و (لی) را بیابند و بسواد موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی هارمونیک آلات در پیرو موسیقی را ایجاد نماید و نوتها را به نغمه های سرگردان به نغمه های آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید.

۲- در آثاری نواختن بکس به اندازه ضرورت بزنید زیرا فشار زیاد هوا داخل دهانه هارمونی بهما هارمونی هارمونی بی سر می نماید.

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سرگردان صرف برای خود تخصیص دهید یعنی به اصطلاح (هر دست) نوازید.

۴- از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خودداری کنید.

۵- از شنیدن نغمه های که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر بکار درهایی که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدای بی سر میسازد محظوظ نموید.

۶- در تمرین روزمره تفاوت سرهای کوبل و تیور یعنی خفیف و تقیل را با دقت به خاطر بسپارید.

۷- در صورتیکه آواز خوانسی میکنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده تمرین دهید البته در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردد.

در با مراعات نقاط فوق هیچگاه

نواوز دل سرد نميگردد و برعكس
ارتقا مينمايد .

لس :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
ميباشد . و بيايه عبارته ديگر :
لي پديده طبيعيت است که شما در
طبيعت زياد آن را پديده وحسي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمسي يعني به صورت منظم
تبديل روز به شب ، تبديل فصل
فصول ، ماه هاي قمری ، حرکات
منظم قلب ، رفتار يکخواخت ساعت
و صداها مثال ديگر :

اگر (موسيقي) را جسم تصور
کنيم . (لي) روح آن را اگر موسيقي
را (روح) فرض کنيم ، (لي) جسم
آن است .

داشتن (لي) غالباً در انبسان
فطريست و کم اتفاق ميفانند که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضروريست .

هر شاگرد نواوز اولين درصوبه
سپتي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلاً اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از چپ به
راست شروع از (سا) بنوازيد
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده همجوار برويد
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقفهها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلااشدن
به برده هاي درسي به گرفتار
زير توجه فرماييد :

اگر گرفتار اين صداهاي بيهم
را در ذهن تصور کنيم ، در
نتيجه شکل يک زنجيره را خواهد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده
تبديل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زينه را سر قبول کنيم
افتاده هاي زينه عبارت از (لي)
ميباشد ولازم ويلزم يک ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهننگه
فرق با لي و لي فرزند يک
است :

وقتي شما هارموني را به ترتيب
از (سا) به سوي راست
بنوازيد . مثلاً
سا . ري . مي . ف . د . ده . ني . سا
وقتي کلک شما از (سا) به ري
ميرويد و از (ري) به (مي)
و همين طور تا آخره اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يکخواخت باشد ، شما با لي کار
ميکنيد و در ضمن آن بي لي استيد .
همينطور در يک پارچه آهننگه
معمولاً شما پديده با شيد که
نوازنده ها لي را همياري باشم
ميکنند و بيايه اصطلاح ميگيرند


و يا اگر طبله نواز استيد در نظر
ميگيريم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا

بين ۱۶ الفاظ فوق پانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز (نا) اول را به
طبله ميکوبد يک لحظه زماني خورد
موجود است که (دن) را به
تعقيب آن و به طبله ميکوبد . اگر
همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير طبله نواز با لي است .
پس اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صدم بود ، سا
اخير به همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

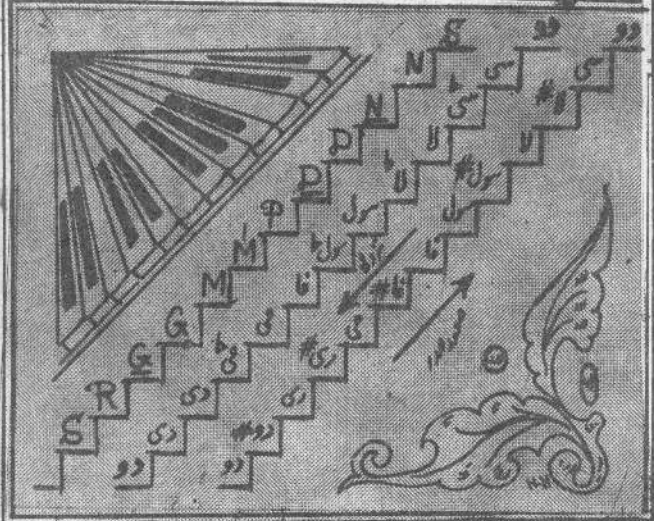
اين يکواختي زمان با لحظه هاي
خورد را در نواختن اگر مراعات
و عادت کيد شما بدون شکل با
لي خواهد بود .

تال :

صنعت ريتيک است که توسط
موسيقيدان قالب شده ميند
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته
شده يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است (که به دو ضرب)
واحد قياسي تال درهند مائره
يا  و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازان
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پديده طبيعي بود کسي و -
صنعتي است که با پديده موخت
هر (تال) در خورد (لي) را -
همراه دارد .

تال ها در شرق اقسام زياد دارد و
بعضاً نوبق الماده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما توران دشوار است . اگر
شماره هاي ضربان با مائره تال ها
طاق باشد ، تال مذکور شکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش آينده صورت تدريسي
طبله تشریح خواهد شد .



تال و ضرب

ترجمه از: حسن نیر

سپاس از امیران

چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

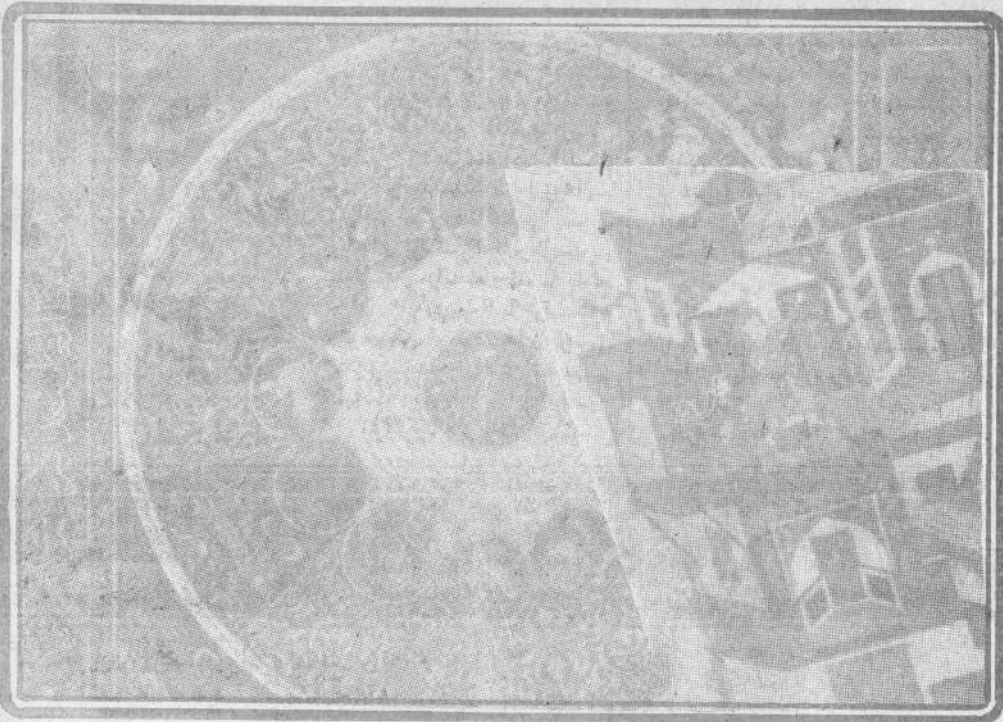
نوشته ادوارد گومز
جلد نهم

نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام با بر
گذاری یک نمایشگاه بزرگ از زبان
می‌کنند.

حتی در زمان حیاتش، دست
آورد ها و بیروزهای تیمور،
اسطوره‌ی نیا انسانوی بود. مثلاً
باچه صوت تکان دهنده
و نیرومندی شکست انگیزان چوران
بچه شده چهاردهم از سلاله
ترک و مثل که فرمانروای فارسی
شد تیمورهای خود را برف آسا
ازا تا تولیه در غرب تا مرزهای
چین در شرق رهبری کرد،
تا (۱۳۷۰) امیرانوی و سیمسی
شیمیه قلعه تحت فرمانروایی
نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
 با همان نیرومندی و زرنگی
 که از خود در میدان نبرد تبارز
 میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
 که بنام تیمور لنگ معروف است،
 به راههای رو آورد که در سرزمین
 های تحت تصرف خود، جاودانه
 بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
 آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
 وسیعی را رویدست گرفته
 از جمله اعمار چندین مسجد که
 نمونه‌های خوب هنر بهری
 بشمار میرود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
 نشینی در دامان آسیای مرکزی
 بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
 مناطق که در آن مسکن گزین شده
 یعنی در مناطقی که سنت‌های
 فرهنگی فارسی نفوذ و سنطوره خود را
 داشته او با نهاد‌های اسلامی
 به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده سنتی
 استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم
 قدرت و مشرویت‌جا و جلال
 خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
 و دوام دار این خانواده به‌ر هنر
 اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
 در سده پانزدهم جلب توجه
 است. موضوع و هدف نمایشگاهی
 را تشکیل می‌دهد که در همین روزها
 در گالری ارتو سکلر در انستیتوت
 سمیت سونیاد در واشنگتن
 در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -
 اسد) گشایش خواهد یافت.
 راهی را که تیمور در پیش گرفت
 چنان معیارهای را ایجاد کرد که
 برای نسل‌های بعدی معیار
 های اساسی، تزئین و ساختن
 و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانسی
 اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
 ختنند که خوابها و آرمانهای
 بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه
 نظامی تحقق می‌داد، وی -
 توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلی
 در رابطه با سیاستمداری اثر
 گذارد و کرسٹوفر مارلووی را بر
 انگیزت تا ((تیمور لنگ کبیر))

مدها اثر دیکره نمایش گدا -
 شته شده است؛ این کتابخانه
 شاهي پایه بیان دقیق تشریح
 و رکشای هنرمندان و صنعتگران
 شامل آسیای تریخی کتابهای
 مصور، طرح‌های مهندسی
 و سایر کارها برای دربار است.
 در همین جا بود که زبان هنری،
 رنگ و خط، رشد یافت
 و چنان گنجینه هنری را بوجود
 آورد که شایسته حر است و حفاظت
 است.

گرچه خانواده تیموریان که
 در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
 شده بود. بالاخره در ۱۵۰۷ -
 فروپاشید اما تاثیر آن بر هنر
 اسلامی تا امروز ادامه دارد.

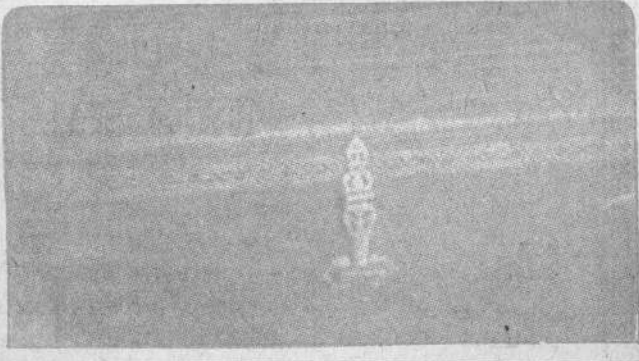
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی
 ساخته شده از چوب سندل که
 یکی از طرف ترین نمونه‌های کندن
 کاری در مصر حاضر است.
 از عهد الخ بیک نواسه تیمور
 که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
 بدیده‌های هنری بی‌جانانده
 که نمونه کیفیت عالی صنعت
 و معیارهای بلند هنر و تصورات
 هنری جهان اسلام در سده
 پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
 از دیوار یک مسجد مزین با آیات
 قرآن نیز چشم بیننده را بخود
 می‌دزد. نمونه‌های زیبایی
 خط‌نویس، هنر سرامیک، تصاویر
 و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
 رویان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
 ایراموجود آورد که نقش اساسی
 را در شکل دادن روش‌ها و سر
 خورد‌های غرب بسوی جهان
 اسلام برساند. سایبر
 هنرمندان غربی مانند جورج
 فرید ریک هندل و الساندرو -
 سکارلاتی که از آهنگسازان معروف
 بودند و شعر شناخته شده ادگار
 آلن پو بعد تر در جاودان شدن
 تیمور بحیث فرمان‌میدان
 نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
 اروپای غرب را تهدید می‌کرد
 کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر
 شرق نزدیک در گالری مکلنر
 می‌گوید: ((تیمور بخش‌هایی
 از جهان را با وحشت زیر و زیر
 کرد، اما هنرمندان رانیز در
 چنان راهی به کار انداخت که
 بیان هنری را در همه جهان
 اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست‌آورد حیثیت
 آورا است. صفحات جلد‌های مصور
 قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -
 تصویر یوسف زلیخا، بوستان
 سعدي و تصویرهای از اسکندر
 سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آرزوهارا میبختم و توقع
 میبرد که بافتح نامزدی ازین
 حیوان... ند بهزمنه آن برایش
 می... خواهد شد که مرد آرزوهایم
 رابیا بم... مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کابوسی میدل
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری بود با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم ازهم
 گسیخت همزمان با آن دست
 قوی او گلوود هم راخترند

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بدادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماد می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر را در داداد... بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 و به راه خود ادامه دادند.
 بر نامزدم... مرابه خانه بی آورد
 در آنجا در باغچه تم نهال گما
 را فرس کرد... از درد و غصه
 بزوک فریاد هانم در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -
 می شست .
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترك گفتیم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:
 (اینک های درناسته ات) با
 ادای این گلمات در را عقب سرش
 بست... سپس با صدای موثرش
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید
 گردید... در سکوت مطلق اتساق
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برده
 تصورام جان گرفت... حرکت قلبم و
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند... دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.
 کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته باشند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیسر تقریباً واحدی دارد... ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تیوریک و مسائل صیانت و مینیک و برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین... ازین رو هدف ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تیوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیگی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمینوی... است. امروزه چهار برنامه برای ما ارجحیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند... مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تاکنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوط به مدیریت آبها و چشمه های خیلی غنی داشته ایم... تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بوروکرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکولوژیست ها روبرو می شد... چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد... اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است... برایتان مثالی بزنم... لنینگراد پیوسته با طغیان آبهای رودخانه نواووبه رومی شود... و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود... اما اکولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند... از بیابان های زیانبارین بر تعداد اکولوژیکی ناحیه ابراز نگرانی می کردند... تصور ما بر این است که... بشود هم سد ساخت وهم محیط زیست را حفظ کرد... با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید... و بعد شرایط مان را بگذاریم.
 خواست ما این است... تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم... زیرا بقای کره زمین به اکولوژی وابسته است... ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند... و به شما لگان نیز گسترش یابد... همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود.

گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری بشود.

ایا سیستم منتهی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند... وین شده را مورد تاکید قرار می دهد... با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟

البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند... از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود... از این رو تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند... انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسک)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند... خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم... حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد... برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت... ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم... انستیتوهای راه کار مشترک و حتی رقابت برانگیزم و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیر تقسیم کنیم.

ایا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است... که چه از نگاه... شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند.

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم... اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند... لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد... تابع فرهنگستان باشند... درین گونه موارد مدبران انستیتوها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست... از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا کرده اند... تعدادی دانشجوی مطرح بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند... این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود، تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود و در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگناه یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند ر آستانه دهن بد بویش رده دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید و وحشتزده سویم پیش نگرستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم و اتاق آگنده از بوی جرس بود و دم رابه هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لعن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد، رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد، این هیولای غرق در نشه جرس به کاشگری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرسی اشرا نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرند. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم، عرق میگردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیاهمتیه هسته ازین فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیاء عرق کردم، محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مدفون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت دهنی آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارتامن خموصی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشک تا سال ۲۰۰۰ نداریم.

ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟

کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم که کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می روییم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم.

حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی). و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است. اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست.

در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای تان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کاد رها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آغوشی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند. و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است.

حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثرگذار، بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟

اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در راستا تلاش پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در ژوئن نیز بر نقش ((رهبری)) فسر - هنگستان صرح گذاشت.

باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسهیل مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه خارج آن، و وسیعتر، در سرتاسر اتحاد شوروی است.



مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا -
 داشتند که پیش از رسیدن
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف
 بود که داغ روسیگری بر پیشانی ام
 زده شد و نام دردیف شهر و -
 ندان بد نامی ثبت گردید.
 یکی از شیهای سیاه و تیره
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم
 را میسخت در لای یک پیروهن
 کهنه و نازک از آنجا موفق به
 فرار گردیدم، افتان و خیزان -
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن
 جا پناهنده شوم.
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در
 یکی از کوجه های شاه شهید به
 صد ا در آوردم دوستم که در
 را کشود از بد نام خیلی خوش شد
 و مرا باند روی برد، هرد و تا صبح
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش
 قهه کردم او که دلش به حال
 سوخته بود آماده گردید که مرا
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد
 تا از نهانخانه شتم اثر بزرگ رو -
 سیاهی را به دور انگشت
 فردا به معاینه خانه اورفتم
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که
 در کش میگذاشتم، وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکند
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا
 اجرائی عملیات رانه در شفاخانه
 ونه در معاینه خانه اش ممکن
 میدانست، اما او مرا نه به خانه
 خودش بلکه به خانه یکی از دو -
 ستانش برد، در آنجا نه تنها
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز
 به من تجاوز کردند، ایمن
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود
 قرار دادند، مگر پس از مدتی
 از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه
 مصروف خدمت بود شبی که جز
 او هیچ کسی در خانه نبود
 استنداد نمود او که تازه وضو
 گرفته بود و میخواست نماز شام
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:
 (برود ختم اگر کشته هم شوم
 باک ندارم).
 من آنشب مانند برنده از قفس
 پریده ایمن و آنسو میرویدم، از
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه
 به سرک رسیده بودم که موتری
 از کارم رد شد و وحشتزد، خودم را
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتر فقط یک مرد و یک زن بود
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت
 از من پرسیدند که کیستم و کجا
 میروم، من پاسخ ندادم، زن
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد
 با مهربانی دستی به سرم کشید
 احساس کردم که دستش گرمی
 دست یک مادر را داشت از جام
 بلند شدم و با او یکجا در سبیت
 عقب موترد نشستم. تصور
 میکردم که دستی از غیب به خاطر
 نجاتم دراز شده است، بسا
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم
 که در آن سیاه روزی هایم با یان
 یافته، موتروارد یکی از کوجههای
 شهر شد کوجهی که در هر دو
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه
 بد نامی و تن فروشی را فقط و -
 فقط به نام من زده بودند، زیرا
 همینکه قدم به داخل آن خانه
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر
 و مسوم کننده تر از جای اولی و دومی
 یافتیم.
 . . . و من یکبار دیگر به طرف
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما
 فرق این محل با خانه قبلی و
 مشتریان آن این بود که در اینجا
 به عوض بوی جرس، بوی الکول
 در فضا می پیچید، در اینجا به
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه
 روی چپرکت میخوابیدم، در اینجا
 روحانی ها زود زود عوض میشدند
 در اینجا به عوض دود جرس دود
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر
 میکرد، در اینجا چهره ها زود -
 زود عوض میشدند.
 یکروز احساس کردم چیزی
 در شکم تکان میخورد وقتی ایمن
 موضوع را به زنی که اداره کننده
 آن خانه بود خیلی دوست داشت
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی
 به شکم دوخته شد، در حالیکه
 سرخود را چندین بار تکان داد
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب
 نبرد.
 تازه بعد از دو سال فهمیدم
 که خارج از دنیا کتیف من
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.
 ولی این وضع بدیروام نکرد
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلم
 را در نطفه خفه کردند و هیچ
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه و بد نام
 داشتیم، تا آنکه یک شب بخت به
 من روی آورد، در عوض شدن -
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که
 براسستی عاشق من شده بود به
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو
 میزد و چشمان سیاهش که
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی
 بودند باعطش زده می سویم
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن
 از من نبود، او مرد هوس نبود
 اگر قبلاً بود حالا چهره من
 چنان اثر زنی را در او گذاشته
 بود که فقط می آمد و نظاره ام -
 میکرد ما روزها با هم حرف زدیم
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا
 از اینجا نجات دهد و او که روسته
 کشور هندوستان بود و پاسپورت
 تجارتی نیز در دست داشت به
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس
 مرا از آنجا بیرون کرد.
 اکنون هر دو می ما روانه کشور
 هند استیم، وقتی قصه من در
 مجله سپارون چاپ میشود من در
 کابل نخواهم بود.
 از قول من به مادرم بنویسید که
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو
 با ذکر نام مادر سیل اشک -
 دیدگانش سرازیر شود و
 هیچ اولیاد و بلند بلند تر گرد
 آنچنان که گوی اشک سین
 تا سرحد ترکیدن برکند.
 بعد اشکهایش را پاک کرد
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته
 آهسته سایه وار از روی زمین بر -
 جیده میشد و لحظه ای بعد از -
 نظرم به کلی ناپدید شد.
 شب همینکه به بستر رفتم یاد
 او گرفته های او سرگشته شد در
 آلود او هنوز با من بود و هنوز
 شعله های آتشی را در ضمیرم
 احساس میکردم که او را سوخته بود
 انوقت نشستم تا از کشتزار سوخته
 دیگری، از شب زنده داری های
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در آنسر کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

وضع هنر نقاشی در کشور فعلاً کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری.

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندیشد و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صحنه های مختلف هنر بگمارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییک اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثناً آتی وجود داشته باشد.

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند. کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرار زنده گی، میپزد بردارم. من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم، برای روشن سازی ذهنم بهرامون زویای تارک زنده گم خموشی را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم، هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردی که کودک نو زادی در آغوش داشت. پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلا به وزاری ازمین خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورد. نخست از بد پیش خواست او باور بدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به باهام. مرا واداشت تا دست یاری به سوش دراز نموده و کودک را به مصرف خودش به افغانستان بیاورد. وقتی کودک را از آغوش گرفتم، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه باز برجامه خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگیرد، او پس از آن که یادگارها را به قسم گذاشت، دیده به دیده لم دوخته گفت:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود. مگر وقتی تو را به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابرا ایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تو را با یک نام مسلمان افغانستانی تعویض نمودند. اکنون که آن ها بیرون شد شائرا بی رحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیرون بدری و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزن مرا دوباره به خانه خود برد و او آن جا به شهر کابل انتقال داد. آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت. در خانه جدیده در برتو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم. اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه می خوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام پسران اصلم (شش کیور) در دل ریشه دوانید. چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیوری از عشوه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سن نوزده

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم. آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و من منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شدم که سرنوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند. اومیخواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند مادر گذشته اش را پیدا کرده، پسر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمتی های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

"خدا یا مادر را بازه من ده" و یا وقتی از خانه جدا شد خواند:

"بوی تو خیزد هنوز، بوی تو از پتقم پتقم باری دیگه نتهاشم تنها"

روزانی هم یکی از استادان موسیقی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشا احد ظاهر رفتی احد ظاهر برای تملی دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

"تو زکی و در اینجه کوچک منم! احد که د سال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم به یاد این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه بپراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه بپراهن دیگر به دستانش هده میگرد یعنی آن چیزیکه خوشی میآید در رخ نمیکرد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست میآورد، بیشتر سن آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزرده نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده میداد که احد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احد ظاهر دوست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزرده باشد. احد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ماست و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!



دعوا پر سر جو سہ ...

بقیہ از صفحہ (۴۸)

کنندہ گان به طور لایبی به حکم محکمہ گردن نهادند و صحنه را از فلم حذف کردند .

ظاہراً تفسیر عقیدہ سیدی پوری از انجاناناشی شد کہ وقتی فلم تعہی می شد روابط او با من چکروتی دوستانہ بود ولی حین آمادہ شدن وہ نمایش گذاشتن فلم روایط آنها به ہم خوردہ بود .

کودک و شمشیر

بقیہ از صفحہ ۲۳

— خوب نگاه کردی .

و میگرددند . میگرددند و مانند کابوس زده ہا ہمہ جار از بیرو رو میکنند . . .

مادر باعدای آہستہ تکرار میکند : (ای بی بر!) کجایی . بیا !

روقتی مرد بی آن کہ بداند چی میکند ، در ایارتان را باز کرد . . .

پسرش را دید کہ با چہرہ وحشت زده و پسرک با دیدن پدرش با غرور وجدیت ، آہستہ گفت :

— پدر جان ، عصبانی نشو ، من ببینی کہ منتظرش استم تا نگذارم بیلید و برادرم را ببیند .

و زرد ، نامریی کہ از پلہ ہا بالا می آمد ، لحظہ بی درنگ کرد . . .

بقیہ از صفحہ (۴۸)

— چہ نقش ہایی را ایفا کردہ ایم؟

— در اوایل رول چہام و پنجم را بر — ایچ میدادند ، چون در آنوقت زن ہا در تیاتر کار نمیکردند مارول زہا را نیز کار میکردیم بہ طور عمیق رول ماہر ویا رول خدمتہ برایم داد میشد .

— آیا قرار گرفتن در نقش یک زن برای تان دشوار نبود ؟

— فقط راہ رفتن بابوتہای کربلیند برایم مشکل بود ، مرحوم استاد برشنا مارا رہنمایی میکرد کہ چگونه نقش خود را بازی کنیم ، ہاندکی ہم کرشمہ زنانہ مارا با مشکل رو — میساخت .

— آیا گاہی نقش ہای اول را ہم بازی کردید ؟

— بلی باراول در درام (دوگانگی ہا) رول مرکزی را بہ عنوان مادر بازی کردم گرچہ نقش خیلی — مسولیت بود ولی بہ من گفتند کہ خیلی موفق بودم .

— استقبال مردم از شما چگونه بود ؟

— ہمیشہ خوبیہا استقبال شدہ ام ولی یکبار در قند ہارد رنما پشنامہ نقش زن را بازی کردم ، ملا ہا بالایی تیاتر حملہ کردند ، و یکبار دیگر ہم یک دختر برویس تف انداخت .

— پس خاطرات خوش ہم باید داشته باشید .



بقیہ از صفحہ (۴۸)

— خاطرہ خوش ہرگز از کار ہنریام نداشتہ ام .

— چرا ؟

— زیرا بہ ہنر تمثیل چند ان — تو — جہی نشدہ است .

— و از ہمین لحاظ شما بہ تلویزیون آمدید ؟

— من بہ تلویزیون نیامدم ، بلکہ مرا آوردند ، در سال ۱۳۴۸ کہ مرا بہ راد یو آوردند ، استاد مرحوم رفیق صادق زندہ بود .

— باراول نقش یک کلینر را در — راد یو درام بازی کردم کہ در آن — شکایت از وضع سرویس بود ، و بعد در تلویزیون برایم وظیفہ دادہ شد اکون مراد تلویزیون پسر در اسپات ہا و نیکہ ہا میگویند ، زیرا ہمچو کس حاضر نمیشد نیکہ ہا را کارگردان اولین کسی کہ حاضر شد

راہ رفتن بابوتہای ...

بقیہ از صفحہ (۴۸)

— در رابطہ بہ کار ہنری تان چہ افتخاراتی را نصیب شدہ — ایچ .

— یکبار در سال ۶۵ وقتی از — تلویزیون بہ خانہ میرفتم یک موٹر نزد یک استاد مردی از آن بامین آمد برایم گفت (همان تک — در واخانہ) بعد از من قدرانی کرد و رفت .

— با الفاظ و کلمات .

— بلی .

— و یازد یگر دو مردی کہ — تازہ می ہا با سواد شدہ بودند نزد من آمدند اما ہم را با یک قطعہ فوتوم گرفتند و رفتند .

— و لسی استند دخترانی کہ زندہ باشند مرا ہمیشہ تقدیر میکنند ہمینگہ مرا از دوری ببینند بہ ہم — نشان میدہند و میگویند : ببینید تکرر واخانہ آمد ، و بعد از تہ — دل میخندند .

— آیا سفر ہای ہم بہ خارج از کشور داشتہ اید ؟

— بلی ، غرض تحصیل در رشته — نشرات راد یو بی و راد یو رام ہا بہ ایران و ترکیہ سفر کردہ ام ، و در تہ بہ با ہنرمندان بہ اتحاد شوروی رفتہ ام و یکبار ہم سفری بہ ہند داشتیم .

— آیا سفر ہند بخاطر تداوی بود ؟

— نہ خیر ، از بعضی کمپنی ہا ی فلبردار ی دیدن کردم .

— میخواستید بچہ فلم شوید ؟

— بلی ، تقریباً ہمینطور بود .

— من در ایران با فردین ، گوگوش ، الہہ و جوان ملاقات کردم ، قبلاً با آنان در کابل معرفی شدہ بودم وقتی بہ ایران رفتہ خواستند در یکی از فلم ہای ایرانی بہ من نقش بدہند ، وقتی سناریو — برایم دادند خیلی خوش آمد .

— ولی باید از کابل اجازہ می گرفتیم

رژیسور تیاتر

بقیہ از صفحہ (۴۸)

— تان بہ روی ستیزہ نمایش گذارشتہ شد از دیوکت تان رضی بودید ؟

— قبل از نمایش در لہور و توشویش داشتیم ، نوازیک طرف اولین گان در کابل تیاتر بود و از جانب دیگر آنروز بعد از ختم نمایش کسرت موسیقی بود ، لذا در جمع بینندگان تعدادی حضور داشتند کہ برای تماشای نما — پشنامہ نہ بلکہ برای کسرت موسیقی آمدہ بودند ، من از بہایت آن ہاکہ مبادا نمایش را اغلال نمایند ، در ہراس بودم ، ولی خلاف تصور وقتی نمایش شروع شد ہنرمندان توانستند کہ ہمہ حاضرین راحت تانیر بیاورند و توجہ و تحسین ایشان را بہ خود معطوف داشتند ، در نتیجہ توشویش من جایزہا بہ رضایت واگذار شد .

ماجرای شہین گل پرسوز ...

بقیہ از صفحہ (۳۱)

— خندہ گان باسخ میگوید : — تا بہ حال نہ ، اما از حمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ دیگر زیاد (سیاہ مار) ہم نکوید و — متوجہ دستہای خود ہم باشید .

— ورنہ

— برسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

— گفت : تو ہم چی قدر پشت گپ میگردی .

— گفت :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میام خوب بازی ؟

— باز ہم بہ کارمان با فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی باسخ داد :

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود

حاکمہ پوسیدید

بقیہ از صفحہ (۳۱)

خان جان مامور وزارت تعلیم و تربیہ :

س : میخوامم کم از کم در دو ماہ یک بار برای کودک کانسم گوشت بخرم ، ولی خن — شدہ نمیتوانم ! چی کار کنم ؟

ج : اگر این رمز را یاد — کردید ، مارا ہم آگاہ سازید !

XXX

ولید میرزادہ از شہر — مزارشہف :

س : میخوامم بولد ارشم ، موترہ مد روز بخرم زنندہ کسی آرام ، آرام داشتہ باشم ، توصیه — پاسخگویی سیاورن چیست ؟

ج : بیشتر خواب باشید تا ببیدار .

یعقوب قاسمی

بقیہ از صفحہ (۳۱)

— موسیقی بہ برخہی بی لہ استاد قاسم سخخہ زدہ کرہ کولہ .

یوولون کالہ بی لوستا و تحصیل وکر خود یوشمیر محبوب — رتبولہ کبلہ بی تحصیل تہ دوام ورنہ کرای شواہ ۱۳۱۴ کال لہ خپل ہنرمند پلار سرہ یوحا ی د ہنرا موسیقی ہیواد یعنی ہندوستان تہ ولار اوہلتہ بی ہم د موسیقی لہ بیوخیو او مشہور و استاد انوخخہ موسیقی زدہ کرہ ۱۰ اولہ خلیرو کالو وروستہ بیترتہ خپل پلرنی ہیواد افغا — نستان تہ راستون شواوہ حرفوی ہنرمند اولہ دود سرہ سم بی د شاگرد یسند د استاد امید علی خان بہ ورناندی کینونہ او پرسی د پول د ہنرمند انوہ جرگہ کی شا — مل شو .

استاد یعقوب قاسمی — ۱۳۲۲ کال در مرحوم استاد

بقیہ از صفحہ (۳۱)

بقیہ از صفحہ (۳۱)

بقیہ از صفحہ (۳۱)

بقیہ از صفحہ (۳۱)

بقیہ از صفحہ (۳۱)

بقیہ از صفحہ (۳۱)

بقیہ از صفحہ (۳۱)

بقیہ از صفحہ (۳۱)

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کک
شود. مثل اینکه پوره را در پیاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چنین کک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تعصیبند -
کمان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی
میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد کنم آن توسعه دهیم، اما
مشکل است که از این مسابقه
بیموزنه در ششم من در حال
کار کردن در سری فلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش، ولی فکر
میکنم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کیمت
علاوه کنیم.

قصه آدمهایی را شنیده ام که
در همین زمان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط ریاکارانه
نداشتند. هنرپیشه هانیز باید به
همین صورت سرودهای ممتسی
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرارداد
فلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن فلم ((عزت دار)) را با
دلپه کار میز پرته ام. میخواستیم
میتود شان را از نزد یک مشتاق
کم و از تجارب شان بیاموزیم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آزادی چیزی
را داشته باشید حتما آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فلم کار
کردم. من این فلما را چنان به

جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در ک
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
را به آسانی می بیند. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب

گونا



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب می بیند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می بینند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلم
(اند) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوجمت کنید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند، اما آنها در
پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟

پاسخ: به وحشت نرفتید، ام
ولی تعجب کرده ام. وقتی که
فلم یک هنرپیشه بیوزنی به
دست نیآورد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و با چرا متاثر
میشوند وقتی که بیوزنی به هنر-
پیشه دست دهد. هیچ هنر-
پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری
را ستایش نمیکنند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتما جهات -
سیاسی دارد. یقینا چطور شما
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟
این گمبه آن میماند که شما از
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشید؟

پاسخ: بازی خوردن کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این اواخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تضمیر کرد. من میدان رارها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکنم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تضمیر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دینگ فلم خراب
شده بود برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نو برد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کس
دوست و دشمن دارد، سنجیدت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سنها خیلی احترام
دارم. او واقعا هنرپیشه است.

پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یابد کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دوبار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم. من در مورد
نیلیم گپ نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و ما فقط
در فلماها با هم کار می کردیم. اما
عشق باردیم من به عروسی
انجامید. مخصوصا عشق ما
زمانی پرشکوه گردید که دخترم
(نرمادا) متولد شد. او مانند
یک گل دوست داشتی است.

من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار سالگی
از دوام کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا می رود، آدم -
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر می کنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای پرد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند، هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش می بیند.
پرسش: در میان آنها کی که
نوبه طرف سینما را آوردند
چی فکرمیکند؟

پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقینا
خواهد کرد. در مورد آنها کی که
نواخته اند، مشکل است آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
مورد نبوده ام. من در زندگی
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زمان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((جیو پش مین))
و ((گنگا بی بی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شا کرده باشم.

پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟

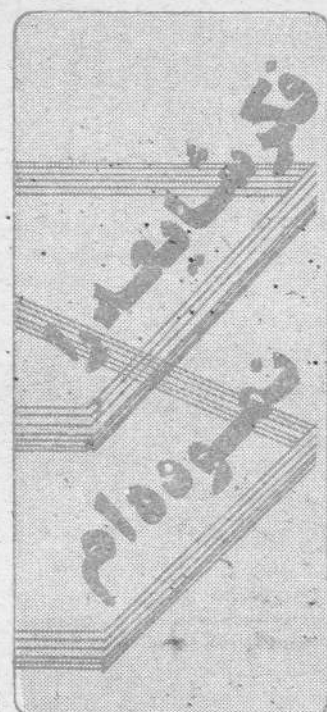
پاسخ: زمانی مابین نفرودیم
در پیکان هر که ام در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
سند یوی شخصی ام استفاده
می کردم. در آنجا اکت می کردم
لاف میزدیم و خود را یک آن پهل -
دار معرفی می کردیم. در پیکان
همه بادیدن من میخندیدند.

پرسش: امروز نیز زمانی که آنها سرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور می کنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در

اولین فلم من که ((گن بد))
نام داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خری نمیکنم؛ زیرا ارزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاه پول نداشتم. گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذر بپشت. فیل هم بایک
تبعادی میبرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام
گفتنی داشته باشید؟

پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گلی
میباشند.



— سینمای ما، زاده انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد. زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلسفای ما در ردیف فیلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبین ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

— این مساله ناشی از ضعف روحی یا یک گروه است رقابتی که سینما را بسازد و میزند، احتمالاً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۲ سال.

— شما سن اصلی آثارهفتید؟

— بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندانم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

— نه، زیاد آن صورت، پشتوانه مردم را از دست میدهم.

— ود یگر؟

— کم حرف استم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش می کنم خوب شوم.

— ود یگر چی؟

— زود انحر میگیرم.

— بامرد، یا بازن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان برآورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذار در کشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

— در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما فلیمبر— داری شد چی قدر وجدند روزی آن فکر کردید؟

— فلیمبر داری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد.

— نظرتان درباره سینمای ما چیست؟

شد، نتیجه آن را از مردم میگیرم.

— محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در زنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعه— نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند استم.

پنجاه سئوال (۵۱)

— به کلی قطع رابطه نکردم ام، ولی کله مند استم. باید بیشتر ستار و برام گفته شود، نه اینکه بگویند نقش را کار میکنی و بعد مرا برقصانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— و سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر، موفقیت، شهرت و آینه درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیشگاه داشته

خواسته باشید در نعل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید. باید بفهمید که همه آن بوی تند عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطردن.

بوی بدن را مانند عادت بسازد. باید در نطفه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر است. همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوخ از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از نظر شخصیت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و ناکو — معطر خیلی خوش آیند است و لسی جلد ناپاک، توأم با عطرها خوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زیر بغل، شکم قسمت های داخلی را نهار کف با هانیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطر هم یکجا شود کار است نه غایت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال —

بوی بدن را مطبوخ سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا نوید

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد. برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید. برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد. برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بصران دیده میشود مفید است. مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده پاد کرده برگ گل مریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است. برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا میکنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینک از یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش بریزید و در مرتبه در روز بنوشید. این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و روم کبد برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است. خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند. افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده دهان را به آن بشویید. شستنوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی درست میکنند و هدی بی از برگ آن به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن خوردن خود بفرمایید. برای از بین بردن خونریزی رحم از دود برگ و

بیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد. گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهلای آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند. اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است. ولی اهلای آذربایجان که گل مریم را از حالت وحشی و خود رود در آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از شیوه آن برای تقویت معده و درمان دانه اسهال استفاده میکنند. آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورهای آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند. به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود. انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید. ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند. ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شصت سانتی متر میرسد. ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنائی چهار گوش میباشد. این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد. ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میروند دارای دمبرگ کوتاه تر و پهن ترند. این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است. معده را جای تعجب است که عطاران سایر کشورهای آنرا نمیشناسند. و به عبارتی دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود. فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانید به بارادرتولوزیون قرارداد خواهید کرد؟

من طرفدار آهنگ های قراردادی نیستم زیرا آنها کسی قرارداد میکنند، آنچه را که یک آهنگ خوب را میسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.

شما با این آهنگ های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟

من هنوز خود ضرورتی به

رهنمایی دارم. ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و ما را بیاموزند. مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه کرد.

همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست، ننگیالی، ارمان و دیگران باید کارکنند. در تولوزیون یک ارکستر منظم آما توری وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اما قش و شمرین نداریم، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم.

با آلات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه؟

با اربونیه، تپله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روی آن کار کنم.

آیا معادرتین جوانان محبوبه دارید؟

چه بگویم نمیدانم. ولی در کسرت های زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.

دخترها و پسرها؟

دخترها.

از روی سیم تیلیفون هم تشویق شده اید؟

باور کنید هر لحظه.

پس باید تا کتون از دواج کرده باشید؟

نه از دواج نکرده ام.

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفت می پسندید؟

و برخلاف من هیچ پاشاری ندارم. آنکه را که میخواهد امید وارم بیاید و به آن برسید.

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی را میخواهستید؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آهنگهایم چون موجی از خوشی در رگهایم جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید.

و من میگویم که یک آوازخوان خوب و خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه بر آن

زیبوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلوزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمسود ساخته است. شما در زمینه چه گفتی دارید؟

ج: علت دوری گرفتنم از رادیو و تلویزیون موضوعات بولی نبوده است. چنانچه من هیچگاهی در ریدل پول آهنگ ثبت نکرده و در آرایشگاه تلوزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگرها آرایش کرده ام. زیرا از همان آغاز کار آوازخوانی، انگیزه اصلی من هنر دوستی و ذوق هنری بوده است. عوامل اساسی کناره گیریام را واقعا از یک طرف قرارگرفته محترم مسرور، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلوزیون مخصوصا به برابر هنرمندان جوان، و از سوی دیگر، خود خواهی ها، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد. سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز عده ای مرا اندیشی کرد.

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلوزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۷۱)

امر را تایید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.

و حالا (راجکار):

در هنگام کار فلم (پاکیزه) بانجوه کار (راجکار) آشنا شدم، ولی در فلم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم.

بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهایی دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من، این حرف ها در مورد او صادق نیست.

راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و محس شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم.

فلم (پاکیزه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند. کمره سین فلم (مستور شنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دیواره فلم در هند ماندگار نشد و همان کشورش گردید.

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد.

مباحثه: نهایت

بقیه از صفحه (۵۰)

کشیده خاطر خود را از هر نگاه آرام بشارد.

س: آیا در شامها از دواج تان تاچه حدی حقیقت نهدسته است، و اگر آنرا تایید کنید آیا همسر تان سه راه فعالیت های هنری تان نگردیده است؟

ج: این یک امر طبیعی است که هر جوان، مخصوصا جوان نامزد دار، به تمهیت از خواست زندگی اجتماعی، زود فم یا دیر بخانه بخت خود میورد. من نیز که قبلا نامزد شده بودم تسلیم قانون زنده گی اجتماعی گردیده زندگی جدیدی را آغاز کردم. اما همسر، چه در دوره نامزدی و چه در دوره پس از زوری هیچگاهی مانع فعالیت های هنری ام نشده و حتی بعضا اصرار میوزد که آنرا در زمینه راه نگذارد.

س: در زمانی آینده نعا می بینید؟

ج: این موضوع به مسایل زیادی پیوند دارد که البته شرایط آینده در زمینه نقش اساسی خواهد داشت.

مباحثه: نهایت

بخت و حجاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجیان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فرار او از چنگال پولیس و عبور توسط اسپه از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آنرا انجام داد. برای من گناه کارگردان و فلمبردار بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دبلی کیت) را مسترد نمود. من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد. حرف هان یاد شد، چهل و شش سال است با فلم و سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در نهن من از رویداد ها و کارگردان های سینمایی، مطالب قراروان نقش یافته است که هرگاه عمری بگذرد باز هم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.



اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست و هایشگاهانکسا ندر برسی بود. عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند و لسی افغانها با جبارت به هجوم خود ادامه میدادند.

در این هجوم در شبانیمش سیاه افغان سکنه رخان مشهور نایب امین الله خان و عبد الله خان اچکزای قرار داشتند. همینکه برونس در اقامتگاه خود خضر خان و عبد الله خان اچکزای را دیدند چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد. سر او، بر او درین صورت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد. برادر فورته انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد.

گویند این هند و الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد.

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیس ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتله بی بی معرو فرار کرد. یک کتک انگلیس هابه قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام سوق شد. هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از نام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن هایسی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید.

جالب این که جنرال انگلیسی هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند. حلات بر قتل سیاه سنگ و بی معرو آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت. انگلیس ها با تشای روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند. حلات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگنده گسی را در صفوف آنها موجب گردید. انگلیس ها هنگامی که نعله های بی چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد. سر او، بر او درین صورت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد. برادر فورته انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد.

کوتاه این روز مبارزان افغان در این روز مبارزان کابل را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد. در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیس ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتله بی بی معرو فرار کرد. یک کتک انگلیس هابه قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام سوق شد. هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از نام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن هایسی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید.

جالب این که جنرال انگلیسی هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات موا - صلت می کرد. آرامش انگلیس های مستقر در بالا حصار و دیگر نقاط موقتی بود. مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیس ها آتش نموده و آنها را هم در یک نداشتند جز اینکه به مذاکره تن دهند و معاهده پیشنهادی افغانها را بپذیرند و افغانستان را ترک گویند. نگاه ناعمه به قلعه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند. آنها هر یک که نگران سرنوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند.

بلاخره روز ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کبتان تهری کبتان اسیر و کبتان میکسری با یک قطعه سواره از قتل بی بی معرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد.

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور شده بود با سر - انگنده کی آماده بیرون شدن گردید. او داوطلبانه به امضای معاهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجرا نمی کرد. او شهرت و آوازه و زیرکی انگلیس خود را بر باد رفته می دید.

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود زمان ((تهریح و استراحتش)) در افغانستان به پایان رسیده و هم برابر اراده ملت آزاد قرار گرفته است. او هنگام ورود سردار محمد اکبر خان، محمد شاه خان غلجای، دوست محمد خان و خدا بخش خان، محمدالدین خان و نایب مومن ظجای را در حالت انتظار یافت.

وزیر اکبر خان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان شمشند. مذاکره آغاز شد و وزیر احمد اکبر خان در مورد عهد شکنی انگلیس های بیایه ایراد کرده و اسناد انکارناپذیری را در این مورد در برابر مکتانسن قرارداد. وزیر اکبر خان پیشنهاد کرد برای اینکه ساله خروج انگلیس ها از افغانستان در نیاقتن اجراض باید مکتانسن و انرا دعوتی این با آنها باشد و امر گرفتاری شان را صادر کرد. چون مکتانسن تریور مقاومت نشان دادند و به حمله پرداختند و از طرف دیگر تباد آتش میان گارد مکتانسن و محافظین افغان آغاز شد و از جانب دیگر قتلله دشمن نیز نزدیک بود و امکان رعای گروگان می رفت بناچار وزیر احمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان مکتانسن و تریور را نابود کردند.

راه به خاطر عهد شکنی و کجای نشدن قوای مذکور با قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفاً یک نفر تپیه جان به جلال آباد رسید و خیر شکست قشون راه جنرال سیل رسانید. علی الرغی توطئه هاود سایس و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند.

بالاحصار از میان ویرانه ها قامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد. سی و پنج سال در متار کله و آرامش سپری شد، اما انگلیس ها باز هم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای

بالا حصار کابل

از همین روز به بعد شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر این جوان ۲۴ ساله در کوچه ها و پس کوچه های کابل پیچید و همه جای کشور را فراگرفت. روز ۲۴ شهریور جلسه شورایی قیام در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس و ایر ضمیمه به عمل آمد که معاهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده شود. جلسه قشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند.

در هنگام خروج از کابل نیز عهد شکنی انگلیس ها ادامه داشت. بالا حصار این مرکز آرزوی شهر کابل شاهد دور شدن انگلیس ها از کابل بود. در سپتامبر از همین روز به بعد شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر این جوان ۲۴ ساله در کوچه ها و پس کوچه های کابل پیچید و همه جای کشور را فراگرفت. روز ۲۴ شهریور جلسه شورایی قیام در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس و ایر ضمیمه به عمل آمد که معاهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده شود. جلسه قشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند.

لشکر کشی در انگلیس ها به افغانستان و جنایات آنها در ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیس ها تبار داد می شد، اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آمدید رکابل نگذشته بود و هنوز داع مغروریه هایسی بالا حصار تازه بود که باز هم قیام مردم آغاز یافت.

شهر بالا حصار گرچه به ویرانه تبدیل شده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن پابرجا بود و از میان ویرانه ها قامت انراشته و قیام مردم را تشایم کرد. ((در کابل و کوهده امن و کوهستان به رهبری گرم خان انسر نظامی، غلام حیدر خان کابلسی سر برجه خان، کوهده امنی، میر غلام قادر خان لویجانی برادر وزیر شاه خان پغمانی در تگاو و نجربا به رهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان در لنگر به رهبری غلام حیدر خان جرجی، محمد رخان و محمد حسن خان لوگری، در میدان ورود کابل به رهبری جنرال محمد جان خان وردکی، در غزنه و زابلستان به رهبری ملا عبد الغفور خان لنگری و گل محمد خان اندری، در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار احمد ایوب خان در ننگرهار به رهبری عصمت الله خان چهار خیل و همچنین دهها اجتماعات مردم شوریدند. پیشروان این قیام قهرمانی به سه هزار نفر می رسید. ملامتک عالم که خود را از قید بیعت امیر معقوب خان آزاد می دانست در غزنی علیه انگلیس ها جهاد را اعلام کرد. گروه هایسی داوطلب برای اشتراک در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده بودند. کابل می شدند. گرچه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی برخوردار بودند.

با وجود خیانت های جاسوسان انگلیس و اطلاع آنها از یلان های قیام که سردار ایوب محمد خان قشون انگلیس تخریب گردید.

لاغر در جمله این جاسوسان قرار داشت قیامی که آغاز شده بود ادامه یافت جنگ در همه نقاط کابل برنده انگلیس ها جریان داد. شت جنرال رابرتس که وضیعت را با وقت مورد تحلیل قرار داده بود خود به مقابله محمد جان خان رفت. آهنگه جنگ به اندازه یسی شدید بود که جنگ تن به تن آغاز یافت مورابین جنرال رابرتس نیز مجبور به دراز شده و از مجموع قشون انگلیس صرفاً چهل تن آنان زنده ماندند که همراه بار رابرتس فرار نموده و به شور جو بنه بودند. رابرتس قوای ککی طلب نموده و بجای عساکر مقتول را برگرداند.

بعد از جنگ روز چهارم هم در سمر انگلیس هایسی چنددیگر مواضع خود را ترک می گفتند. این جنگ که در بالای آن اشاره شد جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلای کشور افغانها کاری ساده و آسانی نیست. گرچه این جنگ از جانب کشور مقتدر و جهان (در آن زمان) علیه کشور عقب افتاده می پیش برده می شد. اما حب و وطن و دفاع از استقلال و تصیلت ارضی بیرونی بزرگ معنوی به افغانها بخشیده بود. تداع جنگ بازم رابرتس را به ایجاد مواضع سنگرها در بالا حصار و قلعه های کابل گردانید. آنها از این حملات بی وقار کنند بگان آتش می کشیدند.

ضریات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضربات در ولایات و مسوراه های ترانسپورت بر انگلیس آنها را به تجدید نظر در سیاست شان واداشت و رابرتس جنرال انگلیسی در جنوری ۱۸۸۰ اعلام کرد که سیاه انگلیس افغانستان را تخلیه می کند مردم باد شاه کشور خود را انتخاب کنند. و بالا حصار باز هم شاهد زبونی استیلا گران انگلیس و به اعتباری بین المللی آنها گردید. جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

دای خود را برپا کرده و در ۱۸ اکتبر سال ۱۸۸۰ از افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و نا کاهی را با خود به همراه بردند. بالا حصار میروند راستنود.

یک از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است. آوازه شکست انگلیس ها در چنده میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت. مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیس ها صاف دادند. آنها در روزهای جنگ از جمله دوازده هزار قشون انگلیس تها بیست و پنج تن اسرا زنده باقی گذاشته بودند و این نبرد جانانه بیست انگلیس ها را در هند وستان و انگلستان به لاسرزه در آورد.

مبارزان افغان که در راس آنها سردار احمد ایوب خان قرار داشت در جنگ میوند حاشیه یسی آفریدند که بالا حصار آنرا استنود و در روزی آن بخود با لید جنگ میوند از راه بیخشن و ضمیمه کسب افغانها حکایه دارد.

بعد ها امیر امان الله خان غازی در بیست و سه قشون سلطنت خود را اعلام کرد. و فرود ای آنروز ۲۴ شهریور مردم کابل و قشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند. امیر امان الله خان سواره و شهادت ریمان جمعیت داخل و در رهمن جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را بر یاد کرد. او استقلال افغانستان را اعلان کرد. از مساوات برادری و آزادی ملت افغان سخن گفت و قشون از جمعیت برخاست و شاد باش های فراوانی نظار امیر امان الله خان گردید. او با حوصله کلم در محادثات مختلف جنگ را رهبری کرد و قشون مبارزان افغان را به بیوفی رسانید و در قشون افغانستان آزاده را برافراشت. کابل روز آردوی کشور را در ۲۸ اسد جشن گرفتند و در عید گاه نیز بقیه در صفحه (۱۲)

سینما باید...

بقیه از صفحه (۲۲)

د یگرین که با انکاب رسالت باید یک برابلم اجتمعی را همسراه باراهایی حلالش، مطرح میگردم. چشمها میبندد و گوشها میبندونند که در کتار و سایر برابلم ها، معضله ترانسپورت شهر به حیت بسک معضله، در لباس یک بدید به مقابل توجه تبارز نموده و من با استفاده از یک نوع بیان دیگر ونهه طنزی کس به ارضای ظاهر برد اختصم و فلم آرزو راساختم، با آن کنظر گروهی به آن بود که در این حالت با این همه برابلم ها تونباید از ترانسپورت آغاز میگردی. قبلاً هم کاری به چنین تم نشده بود. دل میزدم اما بایک باور و یک پشتکار فلم را طوری ساختم که د بالوگها تلم خلاهای تصادف هارا و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا برگردند. برای همیشه در غرور توجه بوده و خواهد بود که جسی میخوام تحویل بدم و به چه شکل از انحداد در کارها خوشم نمی آید، من هنری را به محدودیت و خلاقیت احساس میکنم...

سلام سنگی باتایید از مسرت میگوید:

من چنان کارگردانی را زیاد دوست دارم که تخفیک کارش پیوسته به هنر خدمت کند نه به آن اندازه که بالای خود پیش چهری نماید، هنرمند بیشتر ناگهانی است خطر بینایش را دوستانه و امانتکارانه تا آن جا که نسل دیگری می آید، ادامه داده باهمه صداقت سینمایی افغانی را داخل یک رده نیازمند اجتمعی نموده واقعا به خدمت مردم میگردم.

از شما میخوام تا بهر آسون سینمای امروزین و د پروژین روزند تکاملش (بلی باس) چیزهای دیگری به ویژه درباره این که میگویند (سینمای نو) و یا (نوجوان و جوان افغانی) ابراز نظر نمایید.

سنگی میگوید:
- سینمای ما سخت نیازمند مردانه کنی است، سینمای ما بیشتر از بول و استند یو بهر کرکتر ها، فلنانه نویسهها و آنانی که آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی میکنند نیاز دارد.
سنگی میافزاید:
- تعجب نکند اگر میگویم سینمای ما نوزاد و نوجوان و نوسا نیست (چه سینمای مان کم از کم به اندازه نیم عمر سینمای جهان مرد دارد، چهل و پنج سال پیش نخستین فلم افغانی به نام (عشق و دوستی) ساخته شد، پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم؟

من میبوسم:
- پس چرا تا حال ۲۰۰۰

سنگی پاسخ میدهد:
- تکلیف سینمای ما همیشه در این بوده که خط سینمای ما پیوسته دیگرگون شده، تریه کاد ر هادراین عرصه محدود و تنوعهاست محدود بوده و اما اگر ما افغانها هنرمند استم یا نیستم استعداد انتخاب آگاهانه معمول هارو به گونه برجسته دارم. شاید دروغ نگویم که برجسته تر از همه جهان و ضرب المثل ها و لندی ها و چیزه های مائید یی بر این حقیقت است. فقط با اندک تکان سینمای ما میتواند رشد عالی من جسی پیدا کند، چه در مائید سینما قبول و زیبای شناختی شرفی وجود دارد.

میگویم:
اکنون که حرف پسران انتخاب معمولها آمد و استعدادی که افغانها درین زمینه دارند، نظر شما در این مورد چیست که تیپ ها و کرکترها و پسوناز ها، هیرو- نیمن فلمهای ما جی طور یابند انتخاب شوند؟ انتخاب شوند یا ساخته شوند؟
پا به بیان فشرده تره نظر

شما آیا نقش را برای شخص انتخاب باید کرد یا شخص را برای نقش؟

مروت پاسخ میدهد:
- من حالا به خود حق میدهم منحیت یک کارگردان و فلنانه نویسنده بعد از تاپید سنگی در مورد انتخاب معمولها و این که نقش باید برای شخص انتخاب شود یا برعکس نظرم را تقدیم کنم.
- عیبی ندارد اگر برای اجرای یک نقش، شخص را انتخاب کنیم و اگر ضرورت شود برای یک شخص نقشی را انتخاب کنیم. کنترا اتفاق میافتد تا سفاکی که در تهیه بودتیت امری صوری در (خواب طلائی) افتاد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلنانه خودم را اساس قرار داده افتخار میکنم کرکتر مناسب هالی را در (مردی از شرق) پیدا کردم. البته این افتخار را مدیون سلام سنگی میباشم.

میبوسم:
- چون از فلم (مردی از شرق) خبری نیست نمیتوانم تضارت کنم اما در مورد (خواب طلائی) لطفاً بگویند با آن که فلنانه بودتیت یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی خود را داشته اما چرا کتر از معمول هاما به گرفته بود؟

پاسخ میدهد:
- کاملاً برعکس ادعای تان، فلم از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا پا معمول بود.

من میگویم:
حرف آخر صحبت ما جی خواهد بود ۲۰۰۰ مروت میگوید:
من فلمهای مناسبی را دیده ام... سنگی میگوید:

من امیدواری به این جوان وهم دوره هایش دارم. من میگویم:
خواهم دید!

بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد یگران را در جهت با لنده می و تعالی ی که خودش به آن ایمان داشت بکشاند اما حیف که جامعه کتر تحویلش گرفت فقط به جرم آنکه زبان هنرش برای همه مفهم نبود. استاد تاسالیان اخیر حیاتیانش به این باور وفادار ماند اما در

بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که: اپا و زرش بهلوانی افزون بر هر کارهایی، کار آموزشی و نظری را هم لازم دارد و برای آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد لازم است مطالعاتی نیز انجام بدهد؟ اندیشمندان چنین پاسخ گفت:

- بلی ابتدا شاکردان باید حرکات بهلوانی را به گونه نظری بیاموزند و سپس آن را عملی نمایند در مورد انجام برخی مطالعات در روزش بهلوانی باید گفت که بلی هر قدر که یک شخص در رشته بهلوانی دانش بیشتر داشته باشد، و تکنیک استادان فن را فرا گیرد، به همان اندازه می

بیمه از صفحه (۱۹) وازیکه دودل...

عیدی برپا شده بود و هر باشندده کابل وهرانغان این روزها روز - گرامی زنده گی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هاراترک می گویم و این سطوری را از آن و در باره آن نوشتیم . به بالا حصار نگاه می کنم . به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنسرا به حرکت در می آورد . و در پای آن درفش ، سرپای زلفی بنم کسه مصرف اجرائی وظیفه است . لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم :

از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گویم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستیم مکان مقدس که شاهد حوادث گوی ناگون و زویدان بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است . مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اغذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود . جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان برچیده شد . افغانان با این جانبازانان شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سر بزرگی به آنها آموختند و آن اینکه : افغانستان در دستخبر ناپذیر و شکست ناپذیر است . هر دره بود که بر جاوگر ناپا بهسپارگران است هوس و پوریا

شهری میسرود و اکثر تعمیری های را که در راگ های (بهیرون و بیلو پاری) بود دوست داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه خود شرمساخت . در اجرائی غزل شیوه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شیوه های هندی و افغانی که هرگز شنونده ها با آن احساس بیگانه گی نمی کردند . در کشور ما بیشتر به غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های پر پیوسته و تلویزیونی اش را احتوا می کند علاقه داشتند . علاقه مندان - هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) را دوست داشتند . و گاهگاهی هم قوالی های شهرنی را ستا - دانه اجرا میکرد که همیشه از جا - نپه می خورد بدوش قرار می گرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ندید و با وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیق بود نشناختند . ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودان در سینه این بیکران هنر و وفورند . بدو آرزوی کم و بری آراش روح بزرگ او در ما میگیم .

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده ، تنظیم میگردند . در فرجام ، پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و هلث آن چی میباشد ، گفت : اکنون نظریه تقاضای سن ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیتر گروه ها کار نموده و - مصرف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

هنگامت و رقم های فریبنده به تدوین این مکتب میسرود از استاد با تمهید سنی خود و مردمی هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای در اواز مردمی باشد . استاد در میان فزولخوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعروادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رنگین کلام حضرت ابوالعالی ، مرزا عبد القادر بیدل تمام عمر نفیض بود و مزه کرد . و بسیار بیشتر غزل های پیش از گریس سخن ابوالعالی رنگ میگرد . بیدل دوستان بیشتر از هر کسی د پزیر و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشناتر بود . از انتخاب اشعارش بوی خوشی ذوق بلند و آگاهی از ادبیات غنی و پربار می آید . چنانچه حتی باری هم از زانوش شعر میبندل ، بازاری و فریبش شنیده نشد و این امتیاز ، تعددش را به فرهنگ کشورش شهادت میدهد . استاد خاصه در (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) رقیب نداشته . راه های قید و مشکل را به روانی یک سرود ساده اجرا میکند . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و هنر زانوش تعمیری های

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماند . بود ناگه بر تو آرزو به تراز گذشته به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مردمی شایسته کد که چه مقدار دست شان دارد . و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرورانه خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و ترانه های شیرین و ساده مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر هنر زانوش رامیخواست . استاد با آرزو های مادی زنده گی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گوین همه چیز را دارد و بری - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمول پگان نمی سرود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را گدایانه در بدل نواله بفروشد با وجود یک عمرش همه در تمهید سنی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام . گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا منحصبت آخرین چهره زنده پیرو مکتب (بیتاک) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بدلول های

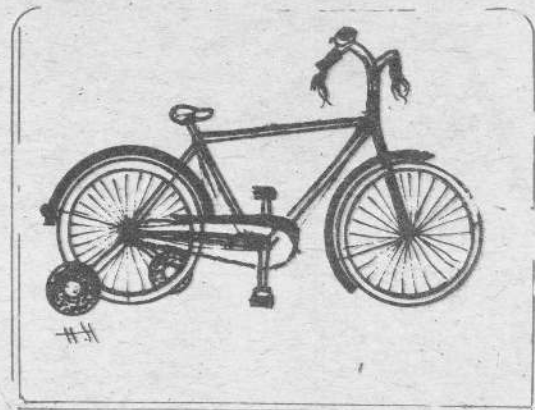
تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور پزیر به میان آمده و سپس در کشور باسروج گردیده است ، چنین معلومات داد : پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی مروج است . اینکه برخی از استادان سابق می گفتند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان مروج گردید به نظر من قابل قبول است . چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور انتقال یافته و مروج گردیده است .

پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده ، میگوید : باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هدر ولایات تاسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم . همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند . چنان چه اکنون هم در کده هار و هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد . نامبرده به پاسخ این پرسش که چی گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود ، گفت : خوب بختانه تعداد زیاد مردم بدون آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

بایسکل

اگر یک بایسکلک میداشتم

1371



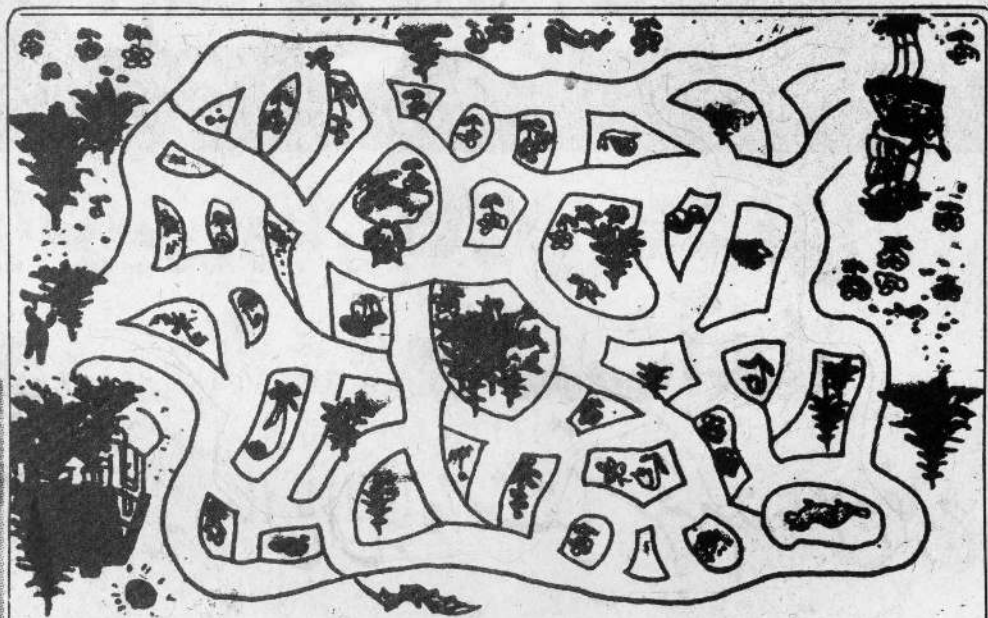
شوق بایسکل مثل یک خواب شیرین همیشه به همراه بود. چقدر دوست داشتم بایسکلی داشته باشم تا در آن هنگام خیسال داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول را مجسم می نمودم ولی در فکرت بایسکل نگر میکردم و خراب می شد یا اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم بایسکل خود را سوار شوم.

پیش خود حساب میکردم چقدر روزها باید پول جمع میکردم تا میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. راستی پدر هم در این درخواست برایم یک بایسکلک خوب بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست از پول مصارف کرایه خانه و خرج خانه برایم صرفه جویی کند و یا بایسکل بخرد. مادر هم مرا زیاد دوست داشتند و بیکان وقت که میدیدم چقدر آنزوی بزرگ به خاطر داشتن بایسکل دلم میخواست که آنرا بخرم. مشکل بود. یکروز کوچکی ام با خوشحالی بویجه در تک تک نموده مرا ضد از دست دادم. (بیا بروی که ما بایسکل خریدیم) از خوشحالی زیاد خیزد و با او دیدم قریب که بایم شکسته بود. نمد آنم چطور تا خانه آنها رسیدم.

دیدم که صد یک بایسکل بسیار مقبول خرید اما هنوز سوار شدن آنرا یاد نداشتن من هم بلد نبودم. ترسیدم که بایسکل از پیش ما چیه نشد و خراب نشود. بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون کشیدیم و در میدان پشت خانه رفتیم. صد بالای بایسکل سوار شد اما به زودی افتاد. من فکر کردم که میتوانم بایسکل را برانسم. بالای بایسکل او سوار شدم و چشم خود را متوجه پیشرو ساختن اما به زودی به زمین خوردم. بار دیگر بالای بایسکل سوار شدم و دور را در نظر گرفتم. آنجا توازن بایسکل در دست هایم درست شد و دیدم اینکه از آن بیفتم چند متر حرکت کردم اما دوباره به زمین خوردم. بعد از آن بایسکل سوار شدم و فهمیدم که باید بالای بایسکل تسلط پیدا کنم تا چیه نشود و ضمناً فاصله دور را پیش چشم خود در نظر بگیرم. آنوقت برای اولین بار توانستم بایسکل برانسم. به زودی از بایسکل پیاده شدم و برای دوستم صد نیوتو صیه کردم که بایسکل را چطور باید براند. آنروز تا بسیار ناوقت ها بایسکل راندم و هر دو ما خوب یاد گرفتیم اما شما نرسیدید که صد بایسکل از کجا کرد. برای من هم سوال بود زبازنده می صد شان مثل زنده می ما بود ولی صد همیشه بعد از وقت مکتب همسرای ما می خود در روز کتاپ موتور کار میکرد و ما می هفت و بار به او مزد میداد. اگر چه که بسیار کم بود اما او توانسته بود بایسکل از همان مزد کم پول خرید. یک بایسکل را بداد. راستی این قصه او برای حالب بودن من هم تصمیم گرفتم. بعد از وقت مکتب که بیکار بودم با صد در کتاپ کار کردم. پدر و مادر من با من موافقت کردند. در روز کتاپ موتور من تخنیک موتور را یاد گرفتم و سوار

یک مدت توانستم نام بسیاری از برنده های موتور را یاد بگیرم و بدانم که چطور ترمز میشوند. مادامی صد برای من در هفته پول میداد و من آنرا پیش مادر میسازند از میگردم تا اینکه بعد از دو سال توانستم پول خرید یک بایسکل کوچک را تهیه کنم. آنروز پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان! (بیسه هایم را برایم بخر بایسکل میخرم) مادر با عجله بکس آهنی خود را که قفل بیجی داشت باز کرد و پول هایم را برایم شمار کرد. یک هزار و پنجاه افغانی بود و در آن وقت میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. درین وقت کوچکی ما تک تک شد. من با عجله دویدم و رفتم و دروازه را باز کردم صاحب خانه آمده بود و کرایه را مطالبه می کرد. بسیار عصبانی بود چون چند روز از ماه گذشته بود. من پیش خود فکر کردم که به جای خریدن بایسکل بهتر است کرایه خانه را بدو بپردازم. اما کسکی کم بدون آنکه به مادر می چیزی بگویم پولهایم را برای صاحب خانه بردم و از آنجا رفتم با دوستم صیه لحظه بایسکل سواری نمودم. صد وقتی ازین قصه خبر شد بسیار متاثر شد و گفت: بروی توجع در بچه خوب است. اما لاس می خواهد تو هم بایسکل داشته باشی. زبان یکجا بایسکل دوانس کس می یک مقدار پول دیگر هم ذخیره کرد. ام آنرا برایم میداد. توجع لایک بایسکل بخرا تا هر وقت که دوباره پولهایم را جمع کردی بیسه مرا بده. صد خوبی بود. فردا من صد پدرم یکجا رفتیم و بایسکل مورد نظر خود را خریدم. حالا بسیار سالم است که آنروزها گذشته و آن بایسکل کوچک از کار افتاده است اما هر وقت بچه ها را با بایسکل های شان می بینم یاد می آید که شوق بایسکل چقدر زیباست مثل یک خواب همیشه با انسان است.

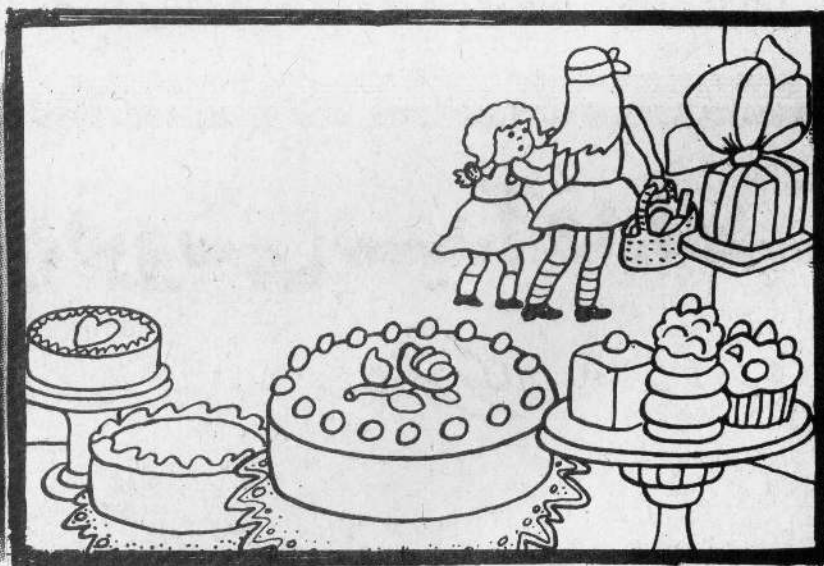
کودکان



اورا راهنمایی کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک
تلفون: ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس هر کس دازد
فرومایشر مشتریان را در زمینه

تهیه نموده نشریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

براسم فال گزینیم



ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوست که شما زیر بار سخنان این زبان نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزد یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیست تا نرا ابراز کرده اید بگذارید که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید ، مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بدهند ، کارهایی بیعوده را ترک نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامه یی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگیرد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشد .

ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

ماه جوزا :

شما هم یک قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چانس کم موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهای تان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته استید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید علاقمند نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه اسد :

شما بار و یاها زنده کی مینویسد ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیعوره تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیرید .

ماه دلو :

فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گوی زیاد برای تان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را بیگان از دست بزنید .

ماه سنبله :

بگذارید هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

ماه حوت :

دوستی را ازوش بدید و دوستان تا نرا آزرده نساازید به زودی یکی از بزرگان های جدی شما بطرف میگردد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برای تان پیدا خواهید کرد .



از نزد

چاپ می کنیم. رفقا همی های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازداری را بخند - صفحه شعر سپیده شد .

اند موفق باشید . هر مطلب تازه و بشیر نزهت جوادی : جدول جالب که بفروستید چاپ می شود . متقاطع ارسال ات اقبال چاپ - ترویجی کمال پارهری : اگر در لابلای مطالب اختصاصی مجله عکس از دوگان آشنا پان تسان + حسابی ارسال ات آنقدر ر می بود ، حتما نقد برنامه عنوانی (نزد یک بین) و (رازداری) کاکا نزد یک بین میفرستادید - در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند (باحوصله - سایره شکیب از ولایت جوزجان با شید .

محمد هارون (عمر) : (رازداری) او بیده های نیست که از شاخه با شی (به حوصله شمعاد آفرین ها پیش جوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب الفبا نوشته بودید ، دوباره نشر ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاالله (نزد یک بین) تان در درس ها بیشتر به غوث زلمی علاقه داشته شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .

- سهیلا (فرملی) از پوهنخسی طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک بین) شما طرح شما راز (نزد یک) دیدن نمود و راز طرح شما را (رازداری) در میان گذاشت بالاخره منیحت کارهای نخستین شعری قبول دارند . (ترا) آری ، ترا ، ترا چون بهتاب بهار کد ردل شفق نورس افشاند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری (ترا) دوست دارم (رازداری) و ارخطا شد که از قلب داکتری بیبار شود ، کی آنرا - شفیه (. . . .) متعلم صنف

مطلب (عجایب و غریب) ارسال - مطلب (عجب تر از همه) این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه د بگر تکرار دوباره و جیزه ها - خوش (نزد یک بین) نمی آید .

روهنیا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر . - سمیرا آذر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، بها نطق مورد نظرتان مصاحبه شد . بر کار باشید .

- ندا : از لطفت تشکر مطیبت رسید ، (رازداری) برای است آرزوی موفقیت میکند .

قد سیه قاسمی مدید از صنف (زیبا) به مسؤلین صفحه سپیده (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا .

نامه شما با مطلب کوچک نقد ربلند که حتی پانرخ و نسوای روز تعداد میکند ، آنرا به مسؤل شعری سپردیم ، تا بچاپد . - حمید الله حمیم سبحانی از صحت ها مه ولایت بلسخ : سلام های داغ تان ، مرق های (رازداری) را جاری ساخت (نزد یک بین) بکه کرده جان به جانش نماند جلوه هادات شما یعنی پیشنهادات شما در نظرس گرفته میشود . حوصله مند باشید (لحظه دیدار) نزد یک بین - تکراری بود . - شفیه (. . . .) متعلم صنف

یک واز دور



نگاه می (ترک بیگرت) را بگه فرستاده بودی (نزد یک بین) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسللا در شفاخانه خلدی تحت ته آوی است . انشا - الله چاپ میشود .

- محمد طیب لومان امسرتو جسی فرقه جیل السراج پروان : خداوند درد ولایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارسال ات عالی بود و به مسؤل - صفحه (بوجی خنده) مردم . - منتظر چاپید نش باشید .

- امیر حسین (وحدت) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارسال ات درباره (پنج خصلت) ، رازداری را آدم تر ساخت (نزد یک بین) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکد من چاپیم .

برده بار باشید . - غلام رسول صمیم امسرتو قطعه قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که نما رانج میدهد ، (رازداری) (ش) راهم روزی رنج میداد ولی بالاخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلا نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه (نزد یک بین) بیچاره روا هم میدارد و فعلا خوش بین ترین (رازداری) دنیا است .

- طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲)

بلخ : - آلا تیرین همین رازداری میفرستاد . ریاست تشکیلات : آگاشوین جان ، مطالب (انتخاب تیپ) و (نکته ها) به دل (نزد یک بین) جنگ زد و امیدوارم که به دل مسؤل صفحه جنگال نزند . تشکر - عبد الاحد ثابت : (رازداری) صدقه نظریه ات شود ، برای اینکه (نزد یک بین) ماه یکسال میشود کسه پشت یک حمام جایانه چشم در رد میگردد . مخصوصا بنا بر مطلب - ارسال اتان (حمام آفتاب) خوش صفت و صجانی است . ولی دوست عزیز ، احمام آفتاب گرفته نمیتوانیم برای اینکه جهت خرید سود ای عید ، همین چند روز پیش ما هرد و بویست انداختیم و کباب شدیم . پس فعلا تا مدت مقاله شما تا صحت یابی جلد (رازداری) با شی) و (نزد یک بین) از چاپ بازمی ماند . سالم باشید .

- سهیلا صمدی از وزارت تحصیل عالی و مسلکی : جان نزد یک بین : مجله روزنودن هنوز (ژوندی) است و راه خدا نیست حق زنده ای را - مجله د بگر نوش جان کند و شما رو داری نداشته باشید که مجله ژوندون از قانقوز تک (رازداری) (ش) بگیرد و مطلب قبلا چاپ شده آنرا از حلقوش بکشید - تروتازه باشید - کارتونی های ارسال اتان را می چاپیم . - عزت الله همدرد محصل انستیتوت تعلیمات متوسطه طب - طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲)



حبیبه صدیقی



عبدالحکیم



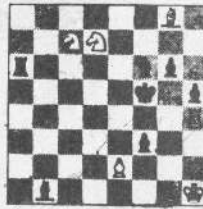
شکیلا نوید

لیسه انصاری : کارتون ارسال اتان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بسود ولی چاپیدن و بچاپید نش فعلا معلوم نیست - زیاد نویسی باشید . - زمر تعیم (آهنگ) سر بازار ار - بگرام : باید ین مطلب ارسال ات به نام (البالو) دهن (نزد یک بین) به آب گشت ولی خانه بریلو همین حالا بدون نشر نواید و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تاسر کند . مفید باشید .

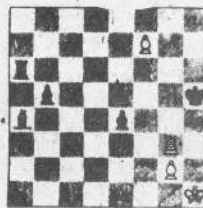
- شایسته صافی بحصل انستیتوت دولتی طب و شینا عزیز از انستیتوت پوهنی تخنیک : شکرگانه نوشته برده پسند (نزد یک بین) و (رازداری) هم شکرگانه انرا مطالعه کردند و شکرگانه تشکر گفتند . و شکرگانه چاپ خواهد شد - مشترک باشید . - جلیله سعاد تسلیمی (از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بد خشان : جان نزد یک بین : مار از بود پنه بد شرمی آید به دهن فارش سیزمیکند . خواهید گفت که (نزد یک بین) یا (رازداری) مار است که از بود پنه بد شرمی آید . بخیرولی اسامیل سال مار است خوش هضم باشید .

پرسش‌ها

شطرنج



مات در حرکت



مات در سه حرکت

جدول

افقی :

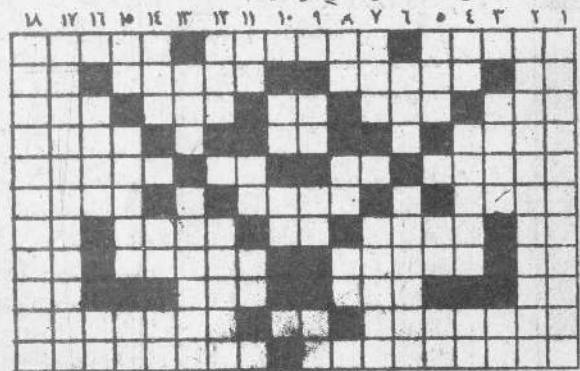
- ۱- کابل زاد - یکی از شعرا ن
- خوب کشور خواب ترسناک
- ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون
- سر- تصغیر بلیل- نازی
- یکه زاروه شتند ویست و هفت
- بر ۱ ضرب یک تقسیم دو صد و سه
- ۳- جزالبسه مردانه- اگر حرف
- اخیرا به اول افزودگی جمع
- ادیب میشود - عضو برسد
- همان نزادی است - ده دوه
- ۴- قصد با حرف اضافه - شبیه
- از انیسو بولداری
- ۵- سریشی است - خواهند ر
- شکر- صورت اگر (ت) علاوه
- گردن بعدا میشود
- ۶- حرف تکرار - سحر - رنگ
- ۷- طایفه که مورد غضب خداوند
- قرار گرفت ولی میان تھی - تابان
- ودرخشان - قله بدن - دراز
- ترین شب سال - از آن طرف به
- اصطلاح خود را بخاریدن
- ۸- بعد از صفر - معیار سنجش
- زمین - کاکابو - از آن طرف اول
- خورده شده

- ۹- جایگاه معز - امربخواب
- شدن - مذهب حیوان خیالی
- است ولی بی سر
- ۱۰- جمع تداخل - انگور -
- حیوان صفتان
- ۱۱- از آن طرف نویسنده کتاب
- طلا در مس - حیات
- عمودی :
- ۱- کشور سرمای داری
- ۲- نتیجه
- ۳- شاهری سر - کلمه انوس
- ۴- جای بوسه - آنچه از ترا -
- شدن چیزی به زمین بریزد -
- خان بی با
- ۵- از آن طرف برهان بی بسا
- همان ات است - لژی بی پایان
- ۶- حیوان درنده - منسوب به
- غرب (از انسو)
- ۷- غم و اندوه - از آن طرف حادثه
- ۸- آجری بر - صف و قطار - اگر
- (ق) افزود شود به شمن معنی
- میدهد
- ۹- معیار وزن محلی ولی میان -
- تھی - غلات را با آن آرد میکنند

- حرف تکرار
- ۱۰- اندازه از سرانگشت
- میان دست تا آرنج میروارید
- ۱۱- خاکیمت که از آن برای
- ساختن انبیا استفاده میشود -
- چهره - جماعت بی پایان
- ۱۲- جزکان امامتاشی - همدم
- و هیصحب با حرف اضافه
- (از آن طرف)
- ۱۳- نقش به انگلیسی - فریفته
- شده باشد
- ۱۴- طبل - دروازه - بزرگ
- ۱۵- اشاره بدور - از آن طرف
- بیجان است - از انسو گنج بی
- پایان
- ۱۶- واحد پول در عهد شاه
- امان الله - از آن طرف نوع غذا
- ۱۷- مخربین
- ۱۸- یکن از فاتحان نامدار
- پاستان (یونانی)

تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
موتز زنده بهتر از
هر قدر بی بلند بسازی
در بازگشت کاروان لنگه اخیری
هر باد بارانی دهر بازی
چمچه دراز دست را
زیبایی کوه در سنگ زیبایی
سگرت کن - هم بول وهم دل
کسی که سیاه را ندیده سفید
کسی که شیر نکرده از
آنکه از نبرد گریزد -
قت قوت مرغ هر کجا باشد
عالم بودن آسان است
در وقت سوزی سردی را
از زندگی بی آبرو





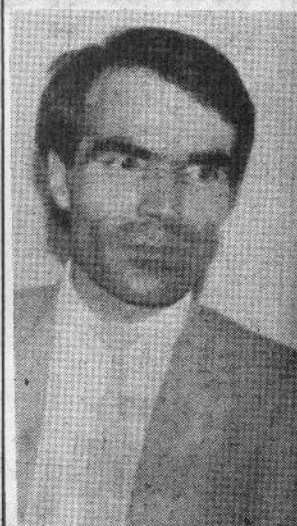
داشته اید . گیلاس را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلاس (دهن گیلاس) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه میتوانید دستتان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلاس بیرون نمی ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلاس است و باعث میگردد تا آب از گیلاس خارج نشود .

تجربه دلچسپ

ایاچنی تصویر می نمایید : آب در هر صورت ازین گیلاس سرچبه شده بیرون می ریزد . خوب درین جا میتواند دستتان را با تجربه دیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلاس آب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلاس را تالیه ان بسا آب ملو نموده و انرا با بست کارت دست داشته تان ببوشانید . با یک حرکت سریع در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلاس را نگه



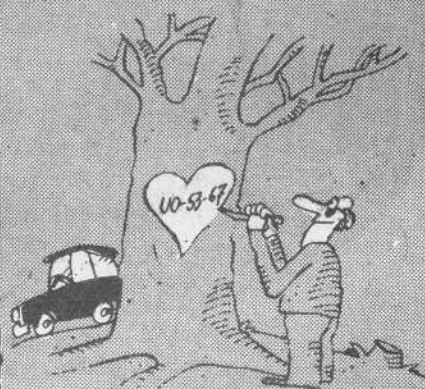
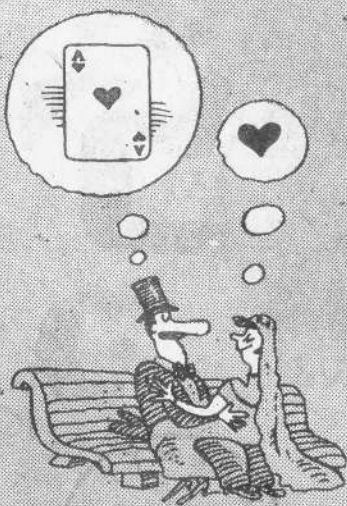
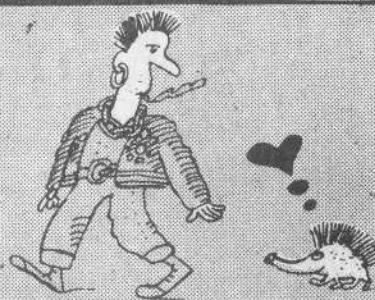
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها که ما را تشخیص میتوانید با منو سیصد .

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتی ، به ما ارسال دارید
به بهترین آن جایزه داده میشود



سرگرمی ها

صحت
طفل
تانا
تضمين
ميكند



آدرس:

بصورت پرچون از نزد بكتريه
دكانهاي منزلشان، وطبور
مسد و از ظاهر نميتد دركوجي
ماركيت د شتياب نماييد.



صحت طفل تانا تضمين ميكند

فروشگاه نوار



اجناس مورد نیازتان را از این فروشگاه به
قیمت های نازل بدست آورید
النوار همیشه در خدمت شماست
آدرس: معادن زینب ننداری

قرطاسیه فروشی وحیدالله

انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتیب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین
محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه مجله میاوان، مجله
جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان
عرضه میدهد.
وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص، تذکره
و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف معابد تانک تیسیر

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپاهوش، جوانمرد، روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتهای ترکیبی همه را به قیمت مناسب از این قرطاسیه فروشی
آدرس: متصل بازار امید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**